

سیری در کهکشان نبوت

بقلم:

دکتر نور محمد جمعه

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین
خداوند بخشنده دستگیر کریم خطا بخش پوزش پذیر
الهی! کمال الهی تو راست جمال جهان پادشاهی تو راست
توئی رزاق هر پیدا و پنهان تویی خلاق هر دانا و نادان

حمد و سپاس تو راست ای کریم و مهربان

از دم صبح ازل تا بقیام عرصات بر سر و پای دلارای محمد صلوات
شکند تیغ زبانم همه دم شاخ نبات باد بر قامت رعناى محمد صلوات
فرض عینست می بگویم تا وقت ممات دم بدم بر گل رخسار محمد صلوات

فهرست مطالب

انسان کامل یا آخرین پیک	۹
نیم رخی از سیمای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ	۱۳
* اهمیت سیرت	۱۳
* کتاب‌های سیرت	۱۴
* فعالیت‌های نظامی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ	۱۷
* غزوه‌ها	۱۸
* سریه‌ها و یا گشت‌ها	۱۹
* قفس اتهام	۲۱
اسباب و دلایلی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را مجبور به جنگ کرد	۳۱
۱- تجاوز و لشکرکشی به حریم مسلمانان	۳۲
۲- خونریزی در غیر میدان معرکه	۳۳
۳- خفه کردن آتش فتنه قبل از شعله‌ور شدن آن	۳۳
۴- خیانت در عهد و پیمان و میثاق	۳۴
۵- برانگیختن دشمنان بر علیه مسلمانان	۳۴
۶- کمک به کافران به هدف ریشه‌کن ساختن اسلام	۳۵
حقوق دشمنان و مخالفان هم‌پیمان	۳۵
۱- وفاء به عهد و میثاق	۳۶
۲- عدم تجاوز و تعدی به کافرانی که در جامعه اسلامی زندگی می‌کنند	۳۷
۳- اگر برخی از کافرانی که با مسلمانان هم‌پیمان شده بودند، ظلم و ستمی روا داشته یا خیانتی می‌کردند، تنها آن‌ها را مورد بازخواست قرار می‌داد، و همه کافران را به چوب بعضی از آن‌ها نمی‌زد!	۳۸

- ۴- اگر برخی از کافران پیمان شکنی می کردند غافلگیرانه به آنها نمی تازید، اول به آن خائنات اطلاع می داد که ما نیز به خاطر خیانت شما دیگر با شما عهد و پیمانی نداریم، سپس اجراءات لازم و تدابیر مورد نیاز را به اجرا درمی آورد. آنچنان که با یهود «بنی قینقاع» پس از غزوه «بدر» - که به مسلمانان خیانت کرده، عهد و پیمان را شکستند - انجام داد. ۳۸
- ۵- مراعات حقوق بشری خائنات! ۳۸
- اسلام اجازه نمی دهد پیک دشمن کشته شود. ۴۱
- پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) میراث همه جهانیان!** ۴۵
- سلام بر عظمت مصطفی (علیه الصلاة والسلام) ۴۹
- پیامبر در قرآن** ۵۷
- خدا - قرآن - پیامبر؛ سه محور اصلی گفتگوی رسالت! ۵۷
- قرآن به صورت بسیار روشن و صریح با پیامبر سخن می گوید: ۵۹
- ویژگی های سیرت پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم -** ۶۳
- درس هایی از مدرسه ی رسول خدا ﷺ** ۶۹
- * قطره ای از اقیانوس بیکران پیک آسمان ﷺ ۶۹
- * یک لحظه در کنار رسول الله ﷺ ۷۱
- در حکایت خلقت: ۷۲
- * پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) و جامعه سازی! .. ۷۶
- * پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) با پدر و مادرشان .. ۷۷
- * پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم)؛ همسری نمونه و الگویی بی مانند ۸۱
- در زندگی خانوادگی پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) آیت وفاست! ۸۲
- از جمله اساسنامه های این دین برای استحکام روابط خانوادگی: ۸۴
- * پیامبر نمونه و الگوی پدری مهربان! .. ۸۵
- در پرتو هجرت مصطفی (علیه الصلاة والسلام)** ۹۰

۹۷.....	بین الوهیت و نبوت کهکشانشماست!
۱۰۳.....	ما و پیامبر
۱۰۶.....	نشانه‌های محبت پیامبر اکرم!
۱۰۶.....	۱- پیروی از سنت و شیوه زندگی پیامبر اکرم -صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم-
۱۰۶.....	۲- بیزاری از دشمنان پیامبر:
۱۰۸.....	۳- احترام و بهادادن به سخنان پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم-
۱۰۸.....	۴- به نمایش گذاشتن شوق و علاقه بی‌مانند در پیروی و عشق‌ورزیدن به پیامبر خدا
۱۱۰.....	۵- اطاعت و فرمانبرداری از پیامبر
۱۱۰.....	۶- دوری از هر آنچه بوی شرک و بدعت و خرافات و عبادت غیر خدا می‌دهد از نشانه‌های محبت پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- است
۱۱۲.....	۷- شکر و سپاس پروردگار بر مبعث رسول خاتم و ولادت فرخنده آن مقام والا شاهی است دیگر بر بیان محبت و دوستی ما
۱۱۳.....	چرا رسول الله -صلی الله علیه وسلم-؟!
۱۲۱.....	خشم مقدس
۱۲۲.....	* حکایت فیلم:
۱۲۳.....	* چرا اهانت به پیامبر اسلام!
۱۲۵.....	* دفاع یا یاری؟!
۱۲۸.....	* آزادی بیان!
۱۳۱.....	* تصویر حکایت:
۱۳۲.....	* شیوه‌های وظیفه‌شناسی:
۱۳۷.....	خودشناسی در فرخنده میلاد با سعادت رسول خدا
۱۴۳.....	سالنامه‌ی پیامبر اکرم - علیه الصلاة والسلام -

انسان کامل یا آخرین پیک

سیرت در حقیقت زندگینامه انسانی بنام محمد فرزند عبدالله نیست، زندگینامه مقام رسالت مآب در واقع مدرسه علم و دانش و انسان‌سازی است. داستان غنی و پربار و کامل یک فرهنگ و یک تمدن، و یک قوم و یک ملت، و حکایت آغاز و شیوه‌ی نشو و نما و پیغام الهی در جامعه بشری است.

سیرت دریایی است پر تلاطم که در آن بی‌نهایت درهای ناسفته نهفته است. از این روست که بشریت با تمام گوناگونی در افکار و اندیشه‌ها و دیانت‌های خود در سیرت مصطفی سیری زده، از گل‌های بوستان او شهدی بر گرفته است. غیر مسلمان‌ها از این اقیانوس آن درها و جواهری که نیازشان را برآورده بر گرفته‌اند، و مسلمانان در طول تاریخ همیشه در آب زلال آن غوطه‌ور بوده، خود را صفا و جمال بخشیده، سعی کرده‌اند هر یک تا تواند خود را به «انسان کامل» نزدیکتر سازد. نیاز اقشار مختلف جامعه باعث شده کتاب‌هایی در سیرت برای کودکان و کتاب‌هایی برای نوجوانان و جوانان، و نوشته‌های برای عامه مردم، و تصویرهایی برای اندیشمندان و اهل علم و دانش عرضه شود. و هر نویسنده‌ای، چون نگارنده، قلم زدن در بحر بی‌ساحل سیرت را مایه عزت و شرف خود دانسته است.

حضرت علی - رضی الله عنه - درباره قرآن کریم فرمودند: «لا تنقضي عجائبه» «عجایب قرآن پایانی ندارد» و بر همین قیاس بر این باوریم که امکان ندارد عجایب زندگی پیامبر خدا که خود قرآن گویایی بود که قرآن ساکت را همراهی می‌کرد، پایانی داشته باشد. در هر حرکت و هر سخن او حکمتی است و پیامی و اندرزی و راه و رسمی برای پیروی و اطاعت و فرمانبرداری، و در نهایت رسیدن به سعادت و خوشبختی.. (نگا: محاضرات سیرت، ص ۱۵ - د. محمود غازی)

محمد؛ پیامبر همه زمان‌ها، و پیشوای نهضت‌های سازنده بشری است، از این روست که او

را باید از نو شناخت.

برناردوشو اندیشمند ایرلندی می‌گوید: باید محمد را فرشته نجات بشریت نامید، اگر مردی چون او امروز مهار جهان را بدست می‌گرفت می‌توانست مشکلات آن را بر طرف سازد، جهان در سایه رهبری او به امنیت، آرامش، سعادت و خوشبختی می‌رسید. برای رسیدن به جامعه الگو و نمونه و مدینه فاضله یا شهر افسانه‌ای افلاطون، نیاز است جامعه بر صفاتی چون: زهد و پارسایی، تقوا و پرهیزکاری، احسان و نیکویی، پاکدامنی و عفت و شرافت، سخاوت و جود و کرم، حلم و گذشت و بردباری، عزم و ثبات و پایداری، ایثار و لطف و از خود گذشتگی، غیرت و استغناء و تواضع و فروتنی تربیت شود. باید این صفات در هر فرد تجلی یابد، سپس در جامعه رشد کند، و با انتشار آن‌ها در جهان بشر در سعادت و نیکبختی و خوش کامی زندگی آرام و شادی خواهد داشت. انسان برای رسیدن به چنین تصویری سه راه پیش روی دارد:

- ۱- با پند و اندرز و نصیحت مردم را از بدی‌ها بازدارد به نیکویی بخواند.
 - ۲- با نوشتن کتاب‌ها و نشر فضایل خیر و تذکر دادن به گزند بدی‌ها جامعه را اصلاح نماید.
 - ۳- با زور بازو و با قدرت ماهیچه مردم را بر صفات پسندیده و پیروی از راه راست مجبور سازد.
- شاید این شیوه‌ها تا حدودی جوابگو باشد، و شاید شیوه قدرت بازو بجای سازندگی تخم منافقت بیار آورد.
- بهترین و کاملترین و شیواترین و شایسته‌ترین روش انسان‌سازی نه به زبان نیاز دارد و نه به قلم و نه به بازو!
- و آن شیوه **تربیت الهی** است. خداوند اسوه و نمونه و الگو، و مجسمه‌ای از کمالات و انسان کامل را زیر نگرانی خود ساخته ﴿فَاتَّكَّ بِأَعْيُنِنَا﴾ [الطور: ۴۸] «تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی» تا در بین مردم عرض اندام کند و آینه عملی شود برای جهانیان.

شخصی که هر حرکت او بیش از هزاران زبان و اندرز و کتاب و نوشته، و بیش از قدرت بازوی جیره خواران شاهان در جامعه تأثیر گذار است.

تمام سرمایه اخلاق جهان در حقیقت بازمانده‌ای است از سفره ملکوتی آن شخصیت‌ها و انسان‌های کامل. پیامبرانی که برانگیخته شدند، و رفتند و آموزه‌هایشان تا قرن‌ها پا برجا ماند. و با گذشت تاریخ داده‌های آن‌ها و آموزه‌هایشان به وسیله پیروانی که ره انحراف بیش گرفتند به گونه‌ای دیگر معرفی شد، و دایره شمولیت دعوت آن‌ها تنگ و تنگ‌تر شده در برخی از کمالات خلاصه شد. حضرت عیسی - علیه السلام - شد؛ سرور مکتب حلم و بردباری و صلح و بخشایش و قناعت و تواضع و فروتنی در زندگی فردی. در مکتب او اثری از رهبری و حکومت‌داری و ریاست، و اداره جامعه نماند، و از مکتب موسی - علیه السلام - عفو و بخشایش و انسان دوستی حذف گردید!

در این مرحله جهان نیاز به اسوه و الگویی کامل داشت. انسانی که در هر میدان استاد و الگو باشد؛ در میدان اخلاق و انسان‌سازی، در معرکه جنگ و کارزار و خشم، در محراب تقوا و پرهیزکاری و زهد و تواضع و فروتنی. فردی که هم پادشاه کشور کشا باشد، و هم زاهد و درویش، هم فرمانروای جهان باشد و هم فروتن و دستگیر، هم فقیر و قانع باشد چو خاک، و هم سخاوتمند با کرامت چو دریا..

این برزخ کامل، و این کمال جامع، و این انسان کامل، و این آخرین معراج جهان هستی کسی نبود مگر آن پایان نامه رسالت آسمان، آخرین پیک پروردگار بسوی بشریت؛ محمد مصطفی - صلی الله علیه وسلم - که با زبان قرآن تلاوت کرد در گوش تاریخ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ۳] «امروز نعمت دین را بر شما کامل گردانیدم!» (نگا: سیرت النبی، ص ۳۴، شبلی نعمانی)

نیم رخی از سیمای پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

* اهمیت سیرت

متأسفانه اهمیت وجایگاه زندگینامه و یا سیرت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر بسیاری از مسلمانان بدرستی واضح و روشن نیست.

شاید بهترین توصیفی که می‌تواند اهمیت سیرت را به تصویر بکشد همان سخن خویشان و یاران و شاگردان آن حضرت بود که می‌فرمودند: پیامبر قرآنی بود که با دو پا در میان انسان‌ها راه می‌رفت.

و چون از مادر مؤمنان عائشه صدیقه؛ همسر گرانقدر آن حضرت از اخلاق پیامبر پرسیده شد فرمودند: اخلاقشان قرآن بود!

قرآن کریم این واقعیت را در یک آیه؛ که تا روز رستاخیز حنجره‌های قاریان با ندای ملکوتی تلاوت آن را برای گوش‌های عاشقان رسالت می‌سرایند، ثبت کرده است: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: ۴] «تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی».

به عبارتی واضحتر می‌توان گفت: برای درک صحیح و درست مفاهیم قرآنی هر مسلمان نیاز دارد سیرت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به دقت و ارسی کند. یعنی اینکه قرآن مرامی است نظری از معیارهای والا و برتری که ساختار فرد و جامعه و نهایتاً سعادت بشریت را تضمین می‌کند و سیرت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سیمای تطبیقی و عملی این مفاهیم است.

و چون انسان نیاز به تصویری روشن و عملی از این معیارهای انسان ساز داشت، خداوند بیک خود را از میان همین انسان‌ها اختیار نمود. حکمت بشریت حضرت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در قرآن نیز چنین بیان شده است. و اگر این رسول هدایت فرشته ای

می‌بود، بدون شک این ایراد مطرح می‌شد که ما انسان‌ها را توان تقلید فرشتگان نیست! سخنان آن حضرت؛ آن به شهادت و گواهی قرآن کریم جز وحی الهی و در راستای شرح و تفسیر آن نبود: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۗ﴾ [النجم: ۳-۴] همراه با روش زندگیشان، در کنار قرآن کریم قرار گرفته، شرح و تفسیر گویا و درستی از معانی کلام پاک را به مسلمانان می‌آموزاند.

از این روست که هر فرد مسلمان موظف است در کنار درک اساسنامه‌ی دین خود؛ که همان قرآن کریم، به کلام پاک پروردگار یکتاست، از سیرت و زندگی رسول الله آگاهی کامل داشته باشد.

موفق‌الدین عبدالطیف بغدادی پیام پرمعنایی دارند که جای دارد بدان اشاره کنم. ایشان می‌گویند: زندگی یک مسلمان باید تصویری باشد از سیرت و زندگی رسول الله و شاگردان و دست پروده‌های مکتب آن حضرت. زندگینامه حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بخوان، و قدم در جای پای آن حضرت بگذار، و تا حد توان سعی کن شبیه او باشی؛ در خورد و خوراکت، در لباس و پوشاکت، در خواب و بیداریت، در صحت و بیماریت، در خوشی‌ها و سختی‌هایت، در راه و رسم عبادت و بندگی پروردگارت، در رفتار با خانواده و خویشان و یاران و دوستانت، در برخورد با دشمنان، و... همیشه و همه جا پیامبرت را تقلید کن و بدان که به اندازه‌ی مشابهت با آن حضرت خوشبختی و سعادت خویش را رقم زده‌ای...

* کتاب‌های سیرت

در تاریخ بشریت از آدم تا به این دم که در سایه‌ی پیشرفت تکنولوژی، آدم از غور هسته تا مسیر سال‌های نوری در آسمان را گام زده، انسان تصویری به گویایی و وضاحت و روشنی و شمولیت از هیچ کسی را به روشنی و وضاحت سیمای رسول الله تقدیم نکرده است. دانشمندان مسلمان همه‌ی جوانب زندگی پیامبر اکرم از گفتار و کردار آن مقام گرفته تا شکل و شمایل ایشان، تا ابزار و وسایلی که استفاده می‌کرده‌اند، تا همسران و خویشان او، و

تا یاران و دوستانش و حتی لبخندها و خشمها و اشاره‌هایشان را ثبت و ضبط کرده‌اند. به گونه‌ای که با جرأت می‌توان ادعا نمود یک نگارنده و یا نقاش خوب می‌تواند از روز به روز و لمحہ لمحہ‌ی زندگی آن مقام والا تصویربرداری کند.

در زمینه‌های مختلف سیرت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کتاب‌های بسیاری نوشته شده است.

البته بیشتر کتاب‌های عربی که از زندگی آنحضرت سخن گفته‌اند، جنگ‌های آنحضرت را معیار فهرست‌بندی خود قرار داده‌اند. به نظر نویسنده این معیار نگارش چندان موفق نبوده است! چونکه دایره جنگ و یا غزوات در زندگی آنحضرت بسیار تنگ است. در طی ۲۳ سال دعوت اسلامی تنها پیامبر رهبری ۹ غزوه که در آن جنگ صورت گرفته را به عهده داشتند که بسیاری از آنها تنها چند ساعت از روز را در بر گرفته است.

یعنی به معدل یک غزوه چند ساعته در طول هر دو ونیم سال (۳۰ ماه)!

پس غزوه و درگیری نظامی در زندگی آنحضرت به خلاف آنچه در فهرست کتاب‌های سیرت عربی نمایان است، بسیار کم‌رنگ است. البته شاید دلیل این روش فهرست‌بندی برمی‌گردد به عادات و تقالید عرب در تعیین تاریخ خود. عرب‌ها پیش از اسلام - چون سایر انسان‌ها - تاریخ خود را براساس حوادث مشهور و بزرگ رقم می‌زدند، از این روست که ما مثلاً در مورد تولد رسول الله می‌گوئیم: ایشان در سال «عام الفیل» - سال حمله ابرهه با فیل‌هایش به مکه - به دنیا آمده‌اند و در مورد شخص دیگر می‌گوئیم؛ دو سال قبل از غزوه بدر وفات کردند، یا در مورد مادر مؤمنان خدیجه کبری می‌گوئیم که چند ماه قبل از هجرت رسول الله به مکه وفات کردند!...

گویا بازتاب این روش تاریخ نگاری اذهان نویسندگان عرب - و کسانی که از آنها تقلید کرده‌اند - را به سوی اعتماد بر جنگ‌ها که بدون شک حوادث مهمی در زندگی آنحضرت بودند کشانده است. البته اکنون این شیوه در ترتیب حوادث زندگی آنحضرت نزد بسیاری از نویسندگان عرب، و بیشتر نویسندگان و تاریخ‌نگاران عجم، و بخصوص در شبه

قاره هند، بسیار کم رنگتر شده است.

و نویسنده نیز بر این اعتقاد است که کتاب‌های سیرت باید به تمام زمینه‌های زندگی آنحضرت توجه داشته باشند، و میدانی را بر حساب میدانی دیگر اهمیت ندهند. یا اینکه نوشته‌های خود را در چارچوب‌های معینی مشخص سازند؛ چون کتاب‌های نوین در: فقه سیرت، جانب اقتصادی سیرت، زمینه‌های سیاسی سیرت، پرتو اخلاق در سیرت، رسول الله در خانواده، رسول الله در مسجد و محراب، و اخلاق رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در میدان کارزار، رسول الله در رهبری دولت مدینه، تعلیم و تربیت در پرتو زندگی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و غیره...

البته این هرگز به این معنا نیست که به مغازی پیامبر پرداخته نشود! تاریخ نگاران اسلامی ریز و درشت حوادث جنگ‌ها را به تصویر کشیده‌اند و شاگردان مکتب رسالت تمام آن حوادث را برای ما ثبت کرده‌اند، و بر خواندن و آموختن آن‌ها بسیار تأکید ورزیده‌اند، تا بدانجا که علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب می‌فرماید: «پدران ما غزوه‌ها و سریه‌ها (جنگ‌های زمان پیامبر) را چون سوره‌های قرآن به ما می‌آموختند!» (به روایت خطیب بغدادی).

جنگ‌های پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در کنار اینکه مدرسه‌هایی است از دلیری و شجاعت و رادمردی و ایثار و گذشت، مکتب‌هایی است از اخلاق در بهترین صورت آن، و تجلی پرتو ایمان در والاترین درخشش و گذشت و جوانمردی در تصاویری که فهم و درک آن نیاز به قلب‌هایی آکنده محبت و اخلاص دارد.

و چون مسلمانان از این ثروت بزرگ اخلاقی و میراث و برنامه مدیریت رفتاری برخوردار بودند همیشه در جنگ‌هایشان مذهب، و با فرهنگ و تمدن انسان دوستانه با دشمن برخورد می‌کرده‌اند، برخلاف پیروان دیانت‌های دیگر که میراثی در این زمینه از پیامبرانشان و یا رهبرانشان به ارث نبرده‌اند.

به طور مثال مسیحیان و کلیمیان که از چنین برنامه و فرهنگی محرومند، در جنگ‌هایشان

از حیوانات درنده نیز پست تر بوده‌اند و میدان کارزار فلسطین و آتشی که کلیمیان (یهودها) آن را برافروخته‌اند، و میدان‌هایی چون عراق و افغانستان که فتنه‌افروز آن مسیحیان هستند شاهدهی گویا بر این مدعا است...

* فعالیت‌های نظامی رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم

در ۱۳ سال دعوت و تلاش زندگی مکه، با وجود آن همه زجر و شکنجه و ظلم و استبداد و دیکتاتوریت و فرعون منشی قریشیان، رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هرگز دست به سلاح نبردند. بارها اتفاق افتاده که در زیر یوغ ستمگران کاسه صبر یاران و شاگردان آنحضرت لبریز شده، به ایشان مشورت داده‌اند تا دشمن قسم خورده، تشنه به خون خود را غافل‌گیر ساخته، تار و مارش کرده، روزگارش سیاه کنند! ولی رسول الله که طبق برنامه پیش می‌رفت، و از دستورات پروردگارش سرانگشتی کنار نمی‌رفت، هرگز کوس جنگ، و یا حتی دفاع، نواخت تا حجت دعوت بر مردمان تمام گردد، و کینه و دشمنی جنگ و خون بر مسیر دعوت تأثیر منفی نگذارد. گذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و مدارا با قریشیان نه تنها از شدت استبداد و نیرنگ آن‌ها نکاست بلکه فتیله‌ی فتنه‌افروزی و شهوت خونریزی و ستم را در آن‌ها شعله‌ورتر کرد، و کار به جایی رسید که تحمل استبداد آن‌ها غیر قابل برداشت بود. از این رو مسلمانان خانه و کاشانه، مال و ثروت خود را رها کرده از مکه فرار نموده، به سوی شهر یثرب (مدینه) هجرت کردند و در آنجا پایه‌های اولیه حکومت اسلامی را پایه‌ریزی نمودند.

روند دشمنی قریش با مسلمانان داخل مکه، و خارج آن شدت گرفته و همواره در پی براندازی دولت اسلام بودند. این روابط تیره و این مکر و حيله‌ها و نیرنگ‌های قریشیان باعث شد که سرنوشت منطقه به شیوه‌ای نوین رقم خورد، و فراز و نشیب‌هایی در روابط دوگانه صورت گیرد و ستیزها و جنگ‌های مسلحانه جزئی از این جزر و مد بود که می‌توان آن‌ها را از نقطه نظر مسلمانان به دو دسته تقسیم نمود.

*** غزوها**

همیشه رسول الله می‌خواستند در همه سختی‌ها علم‌بردار میدان بوده، بار سنگین مسئولیت را خود به دوش کشند ولی شرکت آنحضرت در همه میادین؛ باعث مشقت و سختی بسیاری برای شاگردان و یاران آنحضرت می‌شد. آنحضرت می‌فرمایند: «سوگند به خداوندی که جان محمد در دست اوست اگر ترس از مشقت و سختی بر مسلمانان نمی‌بود، هرگز از لشکری که در راه خدا به جهاد می‌رود عقب نمی‌ماندم. ولی در توانم نیست که همه مسلمانان را مسلح نموده با خود ببرم، و در توان هر مسلمانی هم نیست که خودش را مسلح و آماده کرده همراه من حرکت کند و بر مسلمانان بسیار سخت و ناگوار است که از لشکری که من فرمانده‌اش هستم عقب بمانند» (به روایت امام مسلم نیشابوری).

از این رو آنحضرت تنها رهبری و فرماندهی برخی از جنگ‌ها و یا لشکرکشی‌ها و یا مانورهای نظامی را شخصاً به عهده داشتند که به آن‌ها غزوه می‌گویند.

در طول زندگی رسول الله ۲۶ یا ۲۷ غزوه صورت گرفت. علت اختلاف عدد در این است که رسول الله پس از فتح خیبر مستقیماً بسوی «وادی القری» لشکرکشی کردند، برخی از سیرت‌نگاران این دو معرکه را به دلیل اینکه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پس از خیبر به مدینه بازنگشته‌اند، یک غزوه شمرده‌اند. و برخی آن‌ها را دو غزوه دانسته‌اند! اولین غزوه رسول الله پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غزوه «بودان» یا «الأبواء» نام دارد که در ماه صفر سال دوم هجری صورت گرفت، و آخرین غزوه آنحضرت غزوه «تبوک» است که در ماه رجب سال نهم هجری بود.

در بیشتر غزوه‌هایی که پیامبر فرماندهی آن‌ها را به عهده داشتند هیچگونه جنگ و یا خونریزی صورت نگرفت و بیشتر آن‌ها مانورهای نظامی بود، تنها در ۹ غزوه از ۲۷ غزوه آنحضرت جنگ و خونریزی اتفاق افتاده که عبارت بودند از: غزوه بدر، احد، خندق، بنی قریظه، خیبر، فتح مکه، حنین، طائف، تبوک.

در برخی از این ۹ غزوه چون فتح مکه تنها تعداد بسیار اندکی کشته شدند، و برخی از

آن‌ها چون غزوه بدر بیش از یک یا چند ساعت طول نکشید. البته برخی از این جنگ‌ها با وجود خسارت‌های جانبی؛ چون غزوه خندق مدت زمان زیاد و زحمات فراوانی را در بر گرفت. در این غزوه لشکر ده هزار نفری کافران نزدیک به یک ماه مسلمانان را در محاصره قرار داد.

بزرگترین لشکری که پیامبر فرماندهی آن را به عهده داشته‌اند، لشکر تبوک بود که تعداد سپاهیان اسلام در برخی روایات به سی هزار رقم زده می‌شود که در آن نیز خسارات جانی بسیار اندکی گزارش شده است!

شاید لازم به یادآوری نباشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و دین مبین اسلام از خونریزی به شدت متنفر است، و رسول الله جز در حالت‌هایی بسیار استثنائی مسیر حرکت لشکر خود را اعلام نمی‌داشتند، و همیشه سعی می‌کردند دشمن را غافل گیر ساخته با کمترین خسارت‌های جانی از دو طرف به اهداف خود دست یابند.

در بیشتر موارد تا غزوه خندق یا احزاب، سپاه کفر جنگ و وقت و جای آن را بر مسلمانان تحمیل می‌کرد، ولی پس از شکست سهمگینی که احزاب (گروه‌های) متحد کفر از بت پرستان و یهودیان، در غزوه خندق خوردند، معادله رهبری منطقه به کلی تغییر پذیرفت و پیامبر اکرم در یک جمله آن را به تصویر کشیدند!

«الآن نغزوهم ولا یغزوننا، نحن نسیر إلیهم».

«از این به بعد ما به سوی آن‌ها لشکر می‌کشیم، و آن‌ها توان لشکرکشی را نخواهند داشت، و ما به سوی آن‌ها حرکت می‌کنیم».

* سربه‌ها و یا گشت‌ها

لشکرکشی‌ها و یا مانورهای نظامی و یا جنگ‌هایی که آنحضرت شخصاً در آن‌ها حضور نداشتند، و فرماندهی آن‌ها را به یکی از یارانش سپرده بودند را سربه یا بعثه «گشت» می‌گویند.

سیرت‌نگاران در تعداد این مانورهای نظامی بنابه طبیعت آن‌ها اختلاف نظر دارند،

کمترین عددی که در این زمینه ذکر شده ۳۵ و بیشترین آن ۶۶ سریه است. امام ابن حزم تعداد گشت‌ها و مانورها و سریه‌ها را ۴۷ سریه شمرده است.

غالباً این سریه‌ها به نام میدان و یا روستا و شهری که در آن صورت گرفته‌اند، و یا به نام فرمانده سریه در کتاب‌های سیرت نامگذاری شده‌اند.

در بیشتر این مانورهای نظامی هیچگونه جنگ و خونریزی صورت نگرفت. در واقع هدف از این مانورها در کنار آموزش جنگی افراد، و تربیت فرماندهان نظامی، ابراز قدرت مسلمانان و آمادگی آن‌ها در دفاع از دولت خود بود، تا قبیله‌های مهاجم همیشه از مسلمانان حساب برده، جرأت حمله به مدینه را نداشته باشند.

به عبارت دیگر این سریه‌ها به دستور قرآن جامعه عمل می‌پوشانید که فرموده‌اند:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ
وَعَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ
إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿۶۰﴾ [الأنفال: ۶۰].

ترجمه: «برای (مبارزه با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسب‌های ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هرآنچه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیه دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچگونه ستمی نمی‌بینید.»

خداوند از مسلمانان خواسته تا با به دست آوردن قدرت نظامی نیرومند، مرزهای خود را محفوظ نگه دارند، چون وقتی شما از نظر نظامی نیرومند باشید قدرت‌های استعمارگر و مستبد جرأت تهاجم به شما را نخواهند داشت، و در نتیجه امنیت و آسایش منطقه تأمین خواهد شد! برخی از این سریه‌ها را تنها یک یا چند نفر از مسلمانان انجام دادند.

به طور مثال در یک سریه تنها عمیر بن عدیی به پا خواست و عصماء بنت مروان را در ماه

مبارک رمضان سال دوم هجری ترور کرد، و در سریه ای دیگر سالم بن عمیر الأنصاری، مردی فتنه‌افروز به نام ابی عفک یهودی را در شوال سال دوم هجری ترور کرد. هدف از این سریه‌ها نیز فرونشاندن آتش جنگی بود که این افراد فتنه جو در پی آن بودند، فرماندهی سپاه اسلام برای جلوگیری از خونریزی‌های بسیار و درگیری‌های نظامی بزرگ، با سیاستی بسیار دقیق و برنامه‌ریزی شده، با ترور سران فتنه و آشوبگران قائله این جنگ‌های بزرگ و خونریزی‌ها را می‌خوابانید.

رسول الله از خیانت و ناجوانمردی نیز به شدت نفرت داشتند، و همیشه ناجوانمردان خائن و خیانت پیشگانی که به حریم مسلمانان تجاوز کرده، شهروندی را به قتل رسانده باشند را به سزای اعمال خود می‌رسانید. سریه «الرجیعه» و چاه «معرنه» از این قبیل سرایا بود که پیامبر گردان ویژه‌ای را برای روی دست دشمن خائن زدن گسیل داشتند.

* قفس اتهام

سطحی نگری به قواعد دین اسلام و نگاه قشری به احکام آن و هضم نکردن کلیات دین، و خلاصه جهل و نادانی و غرور باعث شده در بسیاری از موارد افرادی که از حماس و اخلاص بیمانندی برخوردارند، ناخواسته به دین خود ضربه‌هایی بزنند و آب به آسیاب دشمن ریخته چهره‌ی زیبای اسلام را واژگون جلوه کنند.

این افراد بر اثر رد فعلی که ظلم و ستم و استبداد حاکمان وقت و یا ویرانگری و نسل کشی استعمارگران در دنیای اسلام، در آن‌ها ایجاد می‌کند نوعی واکنش منفی نشان داده، جرم و ستم و طیغان کفر که از صفات آن‌هاست را با اشتباهی حماسی جواب می‌دهند. اینگونه برخوردها باعث شده مفاهیمی نادرست در جامعه‌های اسلامی رواج پیدا کرده، انگشت اتهام به سوی «جنگ» پاک و متمدن - چه به صورت دفاع از مقدسات و حریم اسلام باشد و چه به صورت رد اعتبار و یا به زمین‌مالیدن کمر طغیان و استبداد و برده‌داری - دراز شود.

از جمله شبهاتی که در این زمینه در اذهان برخی مسلمانان پیدا شده است:

۱- «جهاد» اعلام جنگی است عمومی که مسلمانان بر علیه تمامی جهان کفر صادر کرده‌اند!

گرچه این معنا و مفهوم حماسی شاید باعث پدیدار شدن روحیه قلدری در بین جوانان گردد، و رزم‌های رستم و سهراب شاهنام و یا شهوت جهانگشائی را در جوانان بیدار کند، ولی با دین مبین اسلام و برنامه متکامل ساختاری بشریت، و مفاهیم والای اختیار و آزادی فرد به کلی در تضاد است! البته این مفهوم نادرست با فهم ناقصی از یک حدیث صحیح از سوی طرفداران آن آبیاری شده است.

از ابن عمر (رضی الله عنهما) آمده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «به من دستور داده شده است با مردم بجنگم تا شهادت دهند؛ هیچ معبودی نیست مگر خدای یکتا، و محمد؛ رسول و فرستاده اوست، و نماز برپا دارند، و زکات دهند، اگر چنین کردند خون‌ها و مال‌هایشان را از من در امان داشته‌اند، مگر اینکه حقی از اسلام را پایمال کنند و براساس آن محاسبه شوند، و حساب آنچه در سینه‌هایشان پنهان می‌کنند با خداست» (به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری).

هرچند در ظاهر این حدیث آن مفهوم کج و نادرستی که بدان اشاره شد را قوت می‌بخشد، ولی در حقیقت این برداشت نادرست از حدیث با قواعد اساسی دین به کلی در تضاد است.

به طور مثال این برداشت نادرست قاعده کلی اسلام که احترام آزادی فرد، و اختیار و اراده اوست را زیر سؤال می‌برد مگر نه این است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي

الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶]. «در اختیار دین و پذیرش اسلام هیچ اجباری نیست»!

اسلام از مردم می‌خواهد؛ اول آن را درک کرده باورهایشان را بر مبنای آن قناعت دهند، سپس با اختیار و اراده و عشق و علاقه خویش سر تسلیم بر احکام آن فرود آورند. ایمان دروغین و اسلامی که از روی قناعت و اختیار و اراده شخص نباشد نزد خداوند متعال هیچ ارزشی ندارد، و اسلامی که تنها نمایی از ظاهر افراد باشد و در قلب و کیان آن‌ها رسوخ

نموده باشد و باورهای آن‌ها را قناعت نبخشیده باشد و یا افراد به خاطر سیراب کردن شهوت‌های مال‌پرستی و جاه‌طلبی و یا رسیدن به اهداف و طرح‌هایی دیگر اسلام نمایی می‌کنند، را قرآن کریم نفاق و دورویی نامیده که از کفر صریح به مراتب زشت‌تر و پست‌تر است!

شاید افرادی که از پوست وقایع تاریخی ارتزاق می‌کنند و مذهب‌گرای قشری هستند، به نحوه اسلام آوردن افرادی چون «ابوسفیان» و «صفوان بن امیه» اشاره کنند که در ظاهر روایات تاریخی گمان می‌رود با زور مجبور به اسلام آوردن شده‌اند!

حقیقت اسلام آوردن چنین افرادی نیز برهانی است گویا بر نفرت اسلام از خونریزی، و گذشت وسعه صدر بی‌مانند آن، همراه با تلاش بی‌دریغش در نجات‌دادن انسان‌ها از اقیانوس پر تلاطم تاریکی‌ها و کفر به سوی نور ایمان.

افرادی چون «ابوسفیان» سال‌ها مسلمانان را در مکه مورد شکنجه و عذاب‌های طاقت‌نافرسا قرار دادند و دست‌هایشان تا آرنج به خون مظلومان آغشته شده بود، و پس از هجرت مسلمانان چه خیانت‌ها و ناجوانمردی‌ها و خدعه‌ها و نیرنگ‌ها که بر علیه اسلام روا نداشتند؟! در جنگ‌هایی که علیه مسلمانان رهبری کرده‌اند چه خون‌ها که نریخته‌اند؟! و چه اسیرانی که سر نبریده‌اند؟ و چه شهیدانی که لاشه‌هایشان را چون ددان تکه پاره نکرده‌اند؟! کمترین سزائی که همه قوانین بشری و عقل و منطق برای چنین افرادی می‌تواند در نظر بگیرد؛ همان کشته‌شدن پس از شکنجه‌های طولانی است....

اسلام؛ این دین رهایی بخش و زندگی آفرین، بر خلاف تمامی قوانین دیگر به چنین مجرمان جنگی نیز فرصتی برای زندگی، و فرار از مرگ و نابودی و رسیدن به سعادت و خوشبختی در جهان، فراهم می‌کند.

جلوی این افرادی که خود می‌دانند مرگ کمترین سزایشان است، دروازه‌ای از رحمت و رهایی و سعادت می‌گشاید، به آن‌ها می‌گوید: با اختیار و آزادی خود اگر ایمان آوردید، اسلام همه‌ی آن جرائم و خیانت‌های شما و گذشته‌ها را فراموش کرده چون یک عنصر

جدید داخل جامعه اسلامی می‌توانید زندگی کنید.

در حقیقت هدف از این اسلام آوردن آن‌ها فراهم کردن فضائی است بی‌آلایش که افراد بدور از تبلیغات مغرضان، حقیقت اسلام را از نزدیک لمس کرده، واقعیت را آنچنان که هست - نه آنچنان که دوستان نادان و یا دشمنان کینه‌توز به تصویر می‌کشند - دریابند. پس از آن او آزاد است راهی را که خود می‌پسندد برگزیند.

مثلاً اگر «ابوسفیان» پس از این فرصت، و لمس حقیقت اسلام از نزدیک، بازهم نمی‌خواست اسلام بیاورد، می‌توانست به راحتی به هر جا که می‌خواست - چون دربار رومیان، و فارسیان - فرار کند، و بدون شک آن‌ها همانطور که از «ابوعامر فاسق» استقبال کردند، از این سردار قریشیان و حاکم مکه استقبال شاهانه می‌نمودند.

«صفوان بن امیه» پس از آن همه خیانت و رذالت و پستی و خونریزی از پیامبر دو ماه مدت خواست تا تصمیم نهائی خود را بگیرد. آنحضرت فرمودند: «چهار ماه فرصت داری!». ثمامه بن اثال سردار اسیر مشرکان نیز چند روزی به ستونی در مسجد بسته می‌شود، تا واقعیت مسلمانان، و اخلاق و دینشان را از نزدیک ببیند، سپس بدون هیچ شرطی آزاد می‌شود تا خود آزادانه تصمیم بگیرد.

همه این افراد حتی عکرمه فرزند ابوجهل؛ فرعون این امت، پس از لمس حقیقت اسلام و نزدیکی با آن ایمان آوردند، و تاریخ شاهد صدق ایمان و اخلاص و رشادت‌های آن‌ها بود، و توانستند با خدماتی که بعدها انجام دادند، عار خیانت‌ها و مکر و حيله‌هایشان را پاک کنند. لازم است برای فهم درست روایتی که کج‌فهمان بدان استناد کرده‌اند برگردیم به اصل روایت، و حادثه‌ای که رسول الله این حدیث را در آنجا ذکر کردند را باهم مرور کنیم.

در سال هشتم هجری بود، رسول الله با گروهی که از ثقیف آمده بودند نشسته بودند. مردی وارد شد و در گوش رسول الله چیزی گفت. (خبر از دستگیری قاتل ابومسعود ثقفی؛ صحابی بزرگوار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داد. آنحضرت فرمودند: «او را بکشید!» سپس برگشته از کسی که خبر آورده بود پرسیدند: آیا مجرم ایمان آورده است یا

خیر؟!

آن مرد گفت: از روی ترس تظاهر به اسلام کرده است!

رسول الله فرمودند: «پس او را رها کنید!» سپس حدیثی که بدان اشاره شد را ذکر کردند! (استاد آلبانی در سلسله صحیحہ آورده است: این حدیث را امام نسائی، و امام دارمی (۲/۲۱۸) و امام طیالسی، و امام احمد (۴/۸) با سندی صحیح بر شرط امام مسلم، روایت کرده‌اند).

البته همین حدیث را یک بار دیگر از زبان رسول الله می‌شنویم.

در راه غزوه تبوک است، رسول الله با دوست و یار عزیزشان معاذ بن جبل در راه می‌روند، پیامبر به ایشان نصیحت‌هایی می‌کند، از آن جمله می‌فرمایند: «اساس و سر این دین این است که شهادت دهی؛ هیچ معبودی نیست مگر خداوند یکتا او را هیچ شریکی نیست، و گواهی دهی که محمد بنده و فرستاده خداست. و ایستادگی دین بر این است که: نماز برپا داری، و زکات دهی. و بالاترین جایگاه عزت و شرف دین؛ جهاد در راه خداست. و به من امر کرده شده؛ با مردم بجنگم تا نماز برپا دارند، و زکات دهند و شهادت دهند که هیچ معبودی نیست مگر خداوند یکتا و او را شریکی نیست، و محمد بنده و فرستاده اوست. اگر چنین کردند خود را حفاظت کرده‌اند و جان‌ها و خون‌هایشان در امان است مگر اینکه حقی را پایمال کنند و بر اساس آن قصاص شوند و محاسبه آنچه در قلب‌هایشان است با خداست!». با توجه به روایات ذکر شده معنای حدیث چنین واضح می‌شود که آنحضرت می‌فرمایند: چون من با مردم به اسبابی که باعث جنگ و ستیز می‌شود، درگیر می‌شوم - به اسباب جنگ اشاره خواهد شد - پروردگارم به من دستور داده که چنین برخورد کنم، و اگر آن‌ها نشانه‌ای از ایمان را در خود ظاهر کردند من از جنگ دست می‌کشم و آنچه در قلب‌هایشان است به خداوند برمی‌گردد و او در روز قیامت آن‌ها را محاسبه می‌کند. به عبارت روشنتر: من اجازه ندارم با مردی که ادعای اسلام می‌کند بجنگم، حتی اگر این ادعایشان از روی ترس، یا فرار از کشته شدن باشد...

۲- شبه دیگری که در برخی اذهان پدیدار می‌شود این است که: «آیه شمشیر» بر همه معانی و مفاهیم رحم و شفقت و گفتگو و بحث با کافران خط قرمز «باطل شد» کشیده است!

در آیه پنجم سوره توبه، که به آیه «شمشیر» شهرت یافته چنین می‌خوانیم:

﴿فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۵].

ترجمه: «هنگامی که ماه‌های حرام (که مدت چهار ماهه امان است) پایان گرفت، مشرکان (عهدشکن) را هر کجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همه کمینگاه‌ها برای (به دام انداختن) آنان بنشینید. اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمره شما نیستند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان باز گذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان (برای توبه کنندگان از گناهان)، و رحمت گسترده (برای همه بندگان) است».

متأسفانه برخی از اهل علم بدون در نظر گرفتن این حالت خاص و سبب نزول آیه، با جرأت تمام ادعا کرده‌اند که این آیه ده‌ها آیات قرآن کریم را نسخ کرده است! و در این زمینه به برخی از روایات اشاره کرده‌اند! علمای اسلام همه روایات وارده در این قضیه را مورد بحث قرار داده‌اند، تمامی روایاتی که چنین مفهومی را می‌رساند ضعیف هستند و استدلال به آن‌ها در این مورد نادرست است و آنچه درباره نسخ در آیات جهاد آمده است جای بحث و گفتگو دارد.

و آیاتی که ادعا شده این آیه با استناد به روایات ضعیف آن‌ها را نسخ کرده، احکام تکلیفی نیستند تا بتوان آن‌ها را تغییر داد، بلکه آیاتی هستند که معانی و مفاهیم اساسی دین چون آزادی عقیده و اختیار و اراده فرد، سعی در برقراری امنیت و صلح و آرامش و غیره را ثبت کرده‌اند.

به برخی از این آیات به صورت گذرا اشاره می‌کنیم، تا خواننده عزیز دریابد این معانی

والا از اساسیات دین و غیر قابل «نسخ» می‌باشند:

خداوند می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶]. ترجمه: «اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست».

﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْتَنِحْ لَهَا﴾ [الأنفال: ۶۱].

ترجمه: «اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان بگرای (و در پذیرش پیشنهاد صلح تردید و دودلی مکن و شرایط منطقی و عاقلانه و عادلانه را بپذیر)».

﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكُمُ الْبَلْغُ﴾ [آل عمران: ۲۰].

ترجمه: «و اگر سرپیچی کنند (نگران مباش؛ زیرا) بر تو ابلاغ (رسالت) است و بس».

﴿فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ﴾ [النساء: ۶۳].

ترجمه: «پس از ایشان کناره‌گیری کن (و به سخنانشان توجه مکن و به سوی حق دعوتشان نما) و اندرزشان بده».

﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ﴾ [المائدة: ۹۹].

ترجمه: «پیغمبر وظیفه‌ای جز تبلیغ (و رساندن پیام آسمانی) ندارد».

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: ۱۰۸].

ترجمه: «(ای مؤمنان!) به معبودها و بت‌هایی که مشرکان بجز خدا می‌پرستند دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوز کارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند».

﴿أَفَأَنْتُمْ تُكْفِرُ الْتَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۹۹].

ترجمه: «آیا تو (ای پیغمبر!) می‌خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (این کار نه صحیح و سودمند است و نه از دست تو ساخته است)».

﴿أَدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾

[النحل: ۱۲۵].

ترجمه: «(ای پیغمبر!) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه

پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن».

۳- شبهه دیگری که در این زمینه مطرح می‌شود این است که: آیا جنگ در اسلام دفاعی است یا هجومی؟!

در سایه پیشرفت جهان غرب و تخلف جهان اسلام طی دو قرن گذشته، و همگام با حملات استعماری غربی‌ها به منطقه برخی از مسلمانان دچار نوعی شکست روحی شده، در مقابل هجوم فکری گسترده، و فراگیر غربی خود را خلع سلاح کرد! این افراد چون از اعتماد به نفس کافی برخوردار نبودند در موارد بسیاری دانسته یا ندانسته با ساز دشمن رقصیدند. به طور مثال در جامعه فکری مسلمانان مفهوم جدیدی از جنگ و جهاد رواج پیدا کرد که بسیاری از ویژگی‌ها و مفاهیم والای اسلامی در صحنه مبارزه را نادیده گرفته، سعی بر این داشت پدیده جهاد را به گونه‌ای زنده به گور یا مسخ شده معرفی کند. البته این نوع گرایش‌ها از سوی نظام تبلیغاتی غرب آبیاری می‌شد، چرا که کشورهای استعمارگر در منطقه، اسلامی را می‌خواستند که کاملاً مطیع و فرمانبر بوده، از آزادی و حقوق انسان و ملیت طلبی هیچ دم نزنند.

در این آونه دو گرایش فکری در ساختار اجتماعی جهان اسلام رواج پیدا کرد:

۱- برخی با آب و تاب جهاد را در کالبد قانونگذاری اسلامی حرکتی به کلی دفاعی و منفی معرفی می‌کردند.

۲- در مقابل آن اندیشه، تفکر هجوم‌گرایانه اسلامی مطرح شد که «جهاد» را حرکتی مهاجمانه به تصویر می‌کشید.

این دو گرایش که بسیاری از مفکران سرشناس اسلامی نیز آن‌ها را محک می‌زدند، - خواسته یا ناخواسته - آب به آسیاب دشمن می‌ریخت! استعمار در سایه تصور اول؛ مسلمانانی بی‌بخار بدور از حس جوانمردی و دفاع از کرامت اسلامی تربیت می‌نمود!

و با شاخ و برگ‌دادن تصور و گرایش دوم؛ آن را وسیله‌ای برای مسخ و تشویه صورت اسلام در جهان، و طعنه‌زدن به دین مبین اسلام قرار می‌داد!

و امروزه با نیم نگاهی گذرا در حجم تبلیغات رسانه‌ی استعمارگران این دو دیدگاه را به روشنی می‌توان مشاهده کرد.

گویا در کنار فشارهای تبلیغاتی و هجوم گسترده استعماری و تقدم و یکه‌تازدن جهان غرب، و سپس رفت و تخلف جهان اسلام و فشارهای منفی قرن بر عقل و اندیشه مسلمان معاصر؛ نوعی مغالطه و امتزاج بین علل و اسباب جنگ، با روش‌های آن، در ساختار این دو گرایش تأثیر گذار بوده است!

می‌بایستی بین دلایل و اسباب جنگ، و روش‌های آن تفاوت قائل شد:

دلایل جنگ از دو مورد نمی‌تواند جدا باشد:

۱- **دلایل دفاعی:** دولت یا گروهی جهت از بین بردن یا تضعیف به ملتی حمله‌ور می‌شود، و ملت مورد هجوم واقع شده؛ یا در شهر و قلعه‌های خود سنگر می‌گیرد، و یا به میدان مبارزه می‌آید، و یا گروه مهاجم را در خانه و کاشانه‌اش غافل گیر می‌کند و یا...

۲- **دلایل هجومی یا دشمنانه:**

گروهی به مجموعه یا ملیتی حمله‌ور می‌گردند و یا به دشمنان آن‌ها در هجوم‌شان کمک می‌کنند.

اما روش‌های جنگ را می‌توان به:

- دفاعی خالص - یا هجومی خالص، یا چیزی مخلوط از هجوم و دفاع، تقسیم کرد.

اسباب و دلایل جنگ را می‌توانیم با معاییر و قواعد اخلاقی سنجیده؛ خوب یا بد بدانیم، در حالیکه روش‌های اداره جنگ و مدیریت میدان مبارزه را تنها با قوانین تخصصی نظامی بررسی می‌کنیم. مثلاً می‌گوئیم: تاکتیک نظامی درست و فعال، و یا حرکت اشتباه نظامی و غیره...

در تمامی جنگ‌هایی که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و در زمان خلفای راشدین صورت گرفت، ملاحظه می‌شود که دلایل همه آن‌ها به هدف دفاع از حریم دولت

اسلامی بوده است! هرگز مسلمانان به هیچ گروه و یا قبیله و شهری بدون اینکه طرف مقابل آتش فتنه جنگ و دشمنی را نیفروخته باشد حمله نکرده‌اند! همانطور که پیش از این اشاره شد اسلام بیش از آنچه در تصور همه ادیان گذشته و در تخیل انسان معاصر می‌تواند بگنجد به آزادی و اختیار و اراده و کرامت و حفظ جان انسان - چه مسلمان و چه غیر مسلمان - اهتمام ورزیده است.

اما روش‌های مدیریت جنگ در سیرت رسول الله در بیشتر موارد هجوم و در برخی موارد دفاعی بوده است.

مسلمانان به خوبی درک می‌کردند که هجوم بهترین روش دفاع از حریمشان می‌تواند باشد، و در سال پنجم هجری پس از شکست احزاب و گروه‌های کفر در غزوه خندق این استراتژی نظامی تحقق یافت و رسول الله با خوشحالی تمام فرمودند: از این به بعد کفه ترازوی ما سنگین شده و ما به آن‌ها هجوم می‌آوریم و آن‌ها توان حمله به ما را نخواهند داشت. این ویژگی عقیده اسلامی را در سایه این قاعده اساسی و استراتژی نظامی بهتر می‌توان درک کرد که می‌گوید:

«دین و عقیده‌ای که تنها از ویژگی دفاعی برخوردار است در میدان مبارزه جایگاه بسیار ضعیف و ناتوانی دارد، ولی اگر در کنار ویژگی دفاعی از قدرت و توان هجومی نیز برخوردار باشد، وزن و هیبت و جایگاه خاص خودش را می‌تواند بدست آورد. چرا که رمز و کلید دفاع از خود در قدرت و توان تهدید به دیگران نهفته است.»

در کنار تبلیغات سوئی که بدانها اشاره شد، موردی است که مستشرقان تخم شرارت آن را در بین عقل‌های ساذج و نادان می‌پاشند که اسلام با زور شمشیر بر مردم تحمیل شده است! این شبهه را بسیاری از دانشمندان و روشنفکران مسلمان و غیر مسلمان چون «گوستاف لوبون» در کتابش «تمدن عرب» بی‌اساس و پوچ دانسته‌اند و با برهان و دلیل و حجت قاطع آن را رد کرده‌اند. البته تعالیم دین مبین اسلام - همانطور که گذشت - با این ایده و دیدگاه زور و زر و قلدری به کلی مغایر است!

از آنجا که آنچه گذشت پوچی این ادعا را بکلی برملا ساخته، تنها به یک مورد یعنی؛ فتح اسلامی در ایران زمین اشاره می‌کنم!

برخی از هرهری مذهب‌ها و کوته‌فکرانی که با عمق تاریخ ایران به کلی بیگانه‌اند، گمان می‌برند؛ ایرانیان به زور شمشیر سر طاعت در مقابل اسلام خم کردند! حقیقت ماجرا این بود که لشکر سلطنت طلب خسرو پرویز و سران دولت فارس مانع رسیدن صدای حق، یا پیام پروردگار و خالق بشر به بندگان او شدند، سپاهیان اسلام این سد را شکسته، ندای آزادبخش توحید و یکتاپرستی را برای فارسیان به ارمغان آوردند.

پدران ما نه جاهل و بی‌سواد بودند و نه احمق و بی‌غیرت و نه ترسو که خود را تسلیم چهار عرب بادیه‌نشین کنند، بلکه انسان‌هایی بسیار با فرهنگ و فهمیده و آگاه بودند که چون تعالیم وارسته و والای اسلام را دریافتند، یوغ بندگی و بردگی انسان‌ها را از گردن دریده، سرطاعت و فرمانبرداری به درگاه خداوند متعال خم کردند.

پدران ما با اختیار و اراده و خواست خود آنچنان که قانون و اساس اسلام بود به اسلام گرویدند نه با زور شمشیر.

و مسلمانان هرگز کسی را مجبور به اسلام آوردن نکردند، افرادی که مسلمان می‌شدند خود آتشکده‌ی جهالت خویش را به مسجد عبادت پروردگار تبدیل می‌کردند. و تا قرن‌ها که توده مردم با آگاهی و دانش و فهم خود مسلمان شدند مسجد و آتشکده در کنار هم در شهر و روستاهای کشور قرار داشت، و با مرور زمان و رشد فکری و فرهنگی و علمی و دانش‌افروزی و ستیز اسلام با جهالت و نادانی و بی‌سوادی و نشر علم و دانش از تعداد آتشکده‌های کاسته و بر تعداد مساجد افزوده گشت!...

اسباب و دلایلی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را مجبور به جنگ کرد...

دریافتیم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نمادی از رحمت و شفقت و مهر و عطف بر جهانیان بودند در سایه تعالیم و آموزه‌های ارزنده او نه تنها انسانیت، بلکه حیوانات

و جمادات نیز طعم آسایش و امنیت و سعادت را چشیدند.

در ارزش‌های اخلاقی ایشان خواندیم که مردی در صحرائی سوزان سگی تشنه را آب داد و خداوند از او خشنود گشته او را آمرزید، و دیدیم؛ زنی به خاطر اینکه گربه‌ای را زندان کرده از آب و غذا محروم داشته بود راهی جهنم سوزان شد، و از فرموده‌های ایشان به شاگردانش بود که در رسیدن به هر موجود زنده‌ای برای شما اجر و پاداشی است!

و در آموزه‌های آن جناب بود که ارزش خون یک مسلمان از خانه خداوند بالاتر است! و در صفحات گذشته دریافتیم که رسول الله چقدر از خونریزی نفرت داشتند، و چه اندازه به انسان و زندگی و سعادت و خوشبختی او اهتمام می‌ورزیدند.

حال چه اسباب و دلایلی باعث شد ایشان که رمز رحمت و شفقت و مهر بودند مجبور شوند برای استقرار جامعه، و حفظ امنیت آن، و مهیاساختن اسباب سعادت و خوشبختی آن، علف‌های هرزه، و آتش افروزان و فتنه‌جویان را بر کند!

شرح و بسط گسترده و تفصیل این موضوع نیاز به مثنوی هزار و یک من دارد، در اینجا به مهمترین موارد فهرست‌وار اشاره می‌کنیم.

۱- تجاوز و لشکرکشی به حریم مسلمانان...

اسلامی که نماد رحمت و سعادت و برخورد نیک و گذشت و سلام و سلامتی است، ذلت و خواری و پستی را هرگز قبول نمی‌کند. از دیدگاه او مظلوم و ظالم، یا ستمگر و ستم‌دیده دو پدیده بیمارگونه هستند که باید مورد عقاب و سرزنش قرار گیرند.

از دیدگاه او «فرعون» و یا «ظالم» و «ستمگر» همان موجود بیماری است که «مظلوم» و یا «ستم‌دیده» او را ساخته است. چون مظلوم از حق خود گذشت، و کمر ذلت و خواری خم کرد ستمگر بیمار بر کول او سوار شده ادعای خدایی و یا قلدری کرده، میدان ستمش را گسترش می‌دهد.

مردی خدمت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسیده پرسیدند: اگر شخصی خواست ثروت مرا از من برآید چه باید بکنم؟ آنحضرت فرمودند: «که در برابر او مقاومت

کند». او پرسید: اگر طرف مقابل قلدر بود، و او را کشت چی؟ آنحضرت فرمودند: «در آنصورت شما شهید می شوید!».

ایستادگی و مقاومت فرد در برابر ظالم ستمگر باعث می شود، پوزه ظلم به زمین مالیده شود و جامعه از این سرطان واگیر رهایی یابد.

حال هرگاه دشمنان اسلام بر علیه مسلمانان لشکرکشی کرده اند، آن‌ها را چون سدی محکم و فولادی در برابر خود یافته اند. جنگ‌هایی چون غزوه احد و خندق یا احزاب و غیره شاهدهایی گویا هستند که رشادت و مردانگی مسلمانان را به نمایش گذاشته اند.

۲- خونریزی در غیر میدان معرکه...

پیامبر از ناجوانمردی و خیانت و رذالت و نامردی بسیار متنفر بودند و با تمام توان با چنین افرادی که رمز سفاهت و نامردی بودند جوانمردانه مقابله می کردند.

وقتی خبر رسید رومیان پیک بی گناه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم «الحارث بن عمیر الأردی» را تنها بخاطر رساندن نامه آنحضرت به آن‌ها به قتل رسانده اند، بسیار برآشفته و در پی به خاک مالیدن پوزه ظلم و ستم و استبداد به زمین شدند.

«سریه مؤته»، غزوه «تبوک» برای خونخواهی از آن نامه‌رسان مظلوم و بیگناه ترتیب داده شد. این موضوع تا آخرین لحظه زندگی پیامبر در خاطر ایشان زنده بود، در آخرین لحظات عمرشان سپاهی به فرماندهی «اسامه پسر زید»؛ از عزیزترین افراد به خود، را برای شکستن سینه سترک قلدران روم تهیه دیدند که لشکر پس از وفات آنحضرت به سوی دشمن قلدر و خونخوار حرکت کرد.

۳- خفه کردن آتش فتنه قبل از شعله‌ور شدن آن...

گفتیم که رسول الله از خونریزی به شدت نفرت داشتند، از این رو همیشه با آگاهی و بیداری خاصی حرکات دشمنان نادان و تشنه به خون را زیر نظر داشتند. هرگاه سیستم اطلاعاتی آنحضرت خبر می داد؛ برخی از دشمنان در پی لشکرکشی و هجوم به سرزمین

مسلمانان هستند، با یک جهش سریع آنها را غافلگیر کرده، خطه و نیرنگ و مکرشان را در نطفه خفه می‌کرد، تا یا بکلی از خونریزی جلوگیری شود، و یا حداقل با کمترین خسائر جانی در دو طرف، فتنه فرو نشیند.

غزوه بنی مصطلق یا مریسیع، غزوه غطفان در سال سوم هجری، سریه اُبی سلمه در سال چهارم هجری، و غزوه دومة الجندل در سال پنجم هجری و سریه ذات السلاسل در سال هشتم هجری، مثال‌هایی در این باب هستند که در کنار بیداری و آگاهی مسلمانان، پرده از مفاهیمی چون اهمیت حفاظت از جان انسان‌ها بر می‌دارند.

۴- خیانت در عهد و پیمان و میثاق...

خیانت یکی از صفات بسیار زشت و ننگینی است که با طبیعت و فطرت جوانمردان بکلی در تضاد است. و نمادی است از نامردی و نامرادی و پستی و زذالت.

رسول الله از این صفت زشت بسیار متنفر بودند. و خودشان آیتی بودند از وفاداری به عهد و پیمان، و در هیچ شرایطی حاضر نبودند لکه ننگ خیانت را تحمل کنند.

چون یهودیان «بنی قریظه» در سخت‌ترین شرایط جنگ احزاب یا «خندق» به مسلمانان خیانت کرده با نقض میثاق و عهدشان آسایش و امنیت جامعه را بهم ریختند با آنها برخوردی که شایسته آنها بود داشتند، و همچنین با یهود «خیبر».

و چون خیانت و نقض عهد و پیمان و میثاق پرده از طبیعت مسموخ و دگرگون شده افراد خائن داشت، و در حقیقت آنها چون غده سرطانی امنیت و آسایش منطقه را به مخاطره انداخته بودند. عمل جراحی تنها راه حل بود. و با این حرکت آن مقام والای انسان ساز این علف‌های هرزه را از محیط جامعه بیرون راند تا امنیت و آسایش منطقه محفوظ گردد.

۵- برانگیختن دشمنان بر علیه مسلمانان...

هرگاه سیستم اطلاع‌رسانی آگاه آنحضرت کشف می‌کرد، افرادی ذی نفوذ، چون شاعران که در آن روزها نقش رسانه‌های گروهی را باز می‌کردند، در پی برانگیختن آتش

فتنه هستند، و مردم را بر علیه مسلمانان می شورانند، با یک حرکت آگاهانه و بیدار حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آن مودیان را سر به نیست می کردند، تا اولاً: با کشتن یک آدم فاسد و فتنه افروز، آتش جنگ بخوابد، و از کشت و کشتار هزارها انسان جلوگیری شود.

و ثانیاً: دیگر فتنه جویان و مودیان به سوراخ های خود خزیده در پی برآشتن منطقه و آتش افروزی برای بدست آوردن برخی مصالح آنی خود و چپاول اموال و ثروت های مردم، نباشند.

تروز کعب بن اشرف یهودی توسط برادرش نمونه ایست از این دیدگاه انسان دوستانه و آگاه و بیدار مسلمانان.

۶- کمک به کافران به هدف ریشه کن ساختن اسلام...

کسانی که به لشکر تشنه بخون کافران و مشرکان برای ریشه کن ساختن مسلمانان کمک می کردند، تا جنگی بزرگ و خونریزی شدیدی بر پا شود نیز خود را فدای حماقت ها و مصلحت پرستی های خود می کردند.

افرادی چون «ابورافع یهودی» که سپاه کفر و شرک عرب را با قبایل یهودی متحد ساخت تا همه لشکر ده هزار نفری احزاب (گروه ها) را تشکیل داده به مسلمانان که در شهر خود آرام زندگی می کنند حمله کرده، تیشه به ریشه اسلام زده، آن ها را از صفحه هستی برکنند، می بایستی به سزای اعمال پست خود برسند، سریهء اُبی رافع یهودی به رهبری «عبدالله بن عتیک» به همین منظور ترتیب داده شد.

حقوق دشمنان و مخالفان هم پیمان

شاید برای برخی از خوانندگان سخن گفتن از «حقوق دشمنان» تعجب آور جلوه کند. و این پرسش پیش آید: آیا دشمنی که کمر به کشتن تو بسته است را نیز حقی جز شمشیر است؟!

اگر این تصویر در مفاهیم جنگجویانه و خونخوارانه بشری درست باشد، در دین اخلاق و رهایی بشریت از قید و بند همه بردگی‌ها مصداقیت ندارد. اسلام آنچه‌آن که برای مسجد معیارهای اخلاقی و ارزش‌های انسانی معین نموده است، برای میدان نبرد و لشکرگاه نیز معیارهای اخلاقی و ارزش‌های والای انسانی مشخص نموده است!

به برخی از اخلاقیات اسلامی که دین بر پیروانش واجب کرده، و آن را از حقوق دشمنان شمرده است که می‌توانند مسلمانان را در صورت تخطی و شانه خالی کردن مورد بازخواست قرار دهند، فهرست وار اشاره می‌کنیم:

۱- وفاء به عهد و میثاق...

به همان اندازه که اسلام از خیانت و شکستن عهد و میثاق نفرت دارد، به وفا به آن اهمیت قائل شده است.

تمامی زندگی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مثالی است از وفاء و معانی والا و ارزشمند اخلاقی. اجازه دهید به گوشه‌ای از وفای آنحضرت در صلح حدیبیه اشاره کنیم که حتی برای بیشتر مسلمانان درک و فهم آن بسیار سخت بود.

«سهیل بن عمرو» شروط قلدرا نه مشرکان مکه را با دیدی بسیار سطحی بر پیامبر اسلام می‌کردند، و رسول الله با دیدی آینده‌نگر و هدفمند به حقایق روز می‌نگریست و برنامه‌ی اجرایشان را درگذشت زمان پایه‌گذاری می‌کردند، بدون چون و چرا با شروط دشمن موافقت می‌کردند، چرا که آن‌ها را به فایده و صلاح مسلمانان - البته در دید زمان - می‌دید. از جمله این شروط این بود که:

«اگر کافری مسلمان شده به مسلمانان پناه آورد باید او را به مشرکان مکه تحویل دهند. و اگر چنانچه مسلمانی کافر شده از مدینه گریخت و خود را به مکه رسانید مشرکان او را به مسلمانان تسلیم نخواهند کرد».

هنوز جوهر این جمله خشک نشده بود که «ابوجندل» مسلمان؛ پسر «سهیل بن عمرو»؛ نماینده مشرکان، توانسته بود با غل و زنجیرش از شهر مکه گریخته خود را به مسلمانانی که

برای ادای عمره آمده بودند، برساند.

سهیل از رسول الله خواست، او را بنا به میثاق به او تسلیم کند. رسول الله از روی رحمت و شفقت، بسیار از او خواهش کرد که این جوان را با او واگذارد. ولی «سهیل» موافقت نکرد. در نهایت پیامبر با دلی غمگین، و مسلمانان با چشمانی اشکبار، جوان مسلمان را که داد می کشید؛ مرا به کافران تسلیم نکنید مرا بخاطر دین و ایمانم مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار می دهند! بخاطر وفا به عهد و میثاق تسلیم کردند. و رسول الله به او دلداری داد: «خداوند برای شما و امثال شما گشایشی قرار خواهد داد».

«ابوبصیر» جوان مسلمان دیگری بود که خود را به مدینه رسانید. مشرکان برای باز پس آوردن او دو سرباز را به مدینه فرستادند. باز هم مسلمانان به عهد و میثاق خود پایبند مانده، برادر مظلوم مسلمان خود را به دشمن تحویل دادند.

البته «ابوبصیر»؛ اسیر شجاع و دلیر، در راه بر دشمن تازیده، یکی از سربازان را کشته، به کوه‌ها متواری شد. و در نهایت سرگردنه‌ای را بر کاروان‌های قریش که به او ظلم و ستم ورزیده، از خانه و کاشانه‌اش فراری داده‌اند بست. جوانان ستم‌دیده و مظلوم قریش امثال ابوجندل نیز از زندان‌ها و کشتارگاه‌ها و سلول‌های شکنجه و تعذیب فرار کرده بدو پیوستند. این افراد روزگار دشمن را سیاه کردند و کارشان بجائی رسید که مشرکان خود با کمال ذلت و خواری نزد رسول الله آمده، از او خواهش و تمنا کردند اجازه دهد، این بند از میثاق حدیبیه حذف شود، و آن مسلمانان مظلوم به دامن مدینه آمده در کنار برادران مؤمنشان زندگی آرامی داشته باشند، و باعث درد سر برای قریشیان نشوند!

۲- عدم تجاوز و تعدی به کافرانی که در جامعه اسلامی زندگی می‌کنند...

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هرگز اجازه نمی‌دادند کسی از مسلمانان به کافرانی که در جامعه اسلامی زندگی می‌کنند کوچکترین ظلم و ستمی روا دارد و می‌فرمودند: «اگر کسی به یکی از هم پیمانان ما ظلم و ستمی روا دارد، یا او را تحقیر کند، از کارگر کافرش بیشتر از آنچه در توانش است کار بگیرد، یا چیزی از او را چپاول کند، روز قیامت من بر علیه

او گواهی می‌دهم!» و فرمودند: «هرکسی یکی از هم پیمانان ما را بکشد، بوی بهشت به مشامش نخواهد رسید، در حالیکه بوی بهشت از مسیر چهل سال شنیده می‌شود!» یعنی اینکه چنین شخصی نه تنها به بهشت راه نخواهد یافت، بلکه به آن نزدیک نیز نمی‌گردد.

۳- اگر برخی از کافرانی که با مسلمانان هم‌پیمان شده بودند، ظلم و ستمی روا داشته یا خیانتی می‌کردند، تنها آن‌ها را مورد بازخواست قرار می‌داد، و همه کافران را به چوب بعضی از آن‌ها نمی‌زد!

۴- اگر برخی از کافران پیمان‌شکنی می‌کردند غافلگیرانه به آن‌ها نمی‌تازید، اول به آن خائنان اطلاع می‌داد که ما نیز به خاطر خیانت شما دیگر با شما عهد و پیمانی نداریم، سپس اجراءات لازم و تدابیر مورد نیاز را به اجرا درمی‌آورد. آنچنان که با یهود «بنی قینقاع» پس از غزوه «بدر» - که به مسلمانان خیانت کرده، عهد و پیمان را شکستند - انجام داد.

۵- مراعات حقوق بشری خائنان!

در تصور اسلام خائن هرچند جنایتکار و مجرم و خونخوار و پست و رذیل باشد، بازهم انسان است! و باید برخی مسائل اخلاقی و انسانی را در حق او رعایت نمود. بطور مثال آنحضرت در مورد یهود «بنی قریظه» که بزرگترین خیانت جنگی را به مسلمانان کردند، و مستحق بدترین و سخت‌ترین سزاهای بودند فرمودند: «با اسیرانمان به خوبی برخورد کنید، اجازه دهید استراحت کنند، به آن‌ها آب سرد بنوشانید تا آرام گیرند، سپس باقیمانده‌هایشان را به سزای اعمالشان رسانیده سرزنید، البته گرمی خورشید و گرمی سلاح را بر آن‌ها جمع نکنید».

شفقت و نرم خوئی با اسیران، واحسان و نیکوئی و خوش برخوردی با آن‌ها، و در بیشتر

موارد بخشودن آنها، یا قبول کردن خونبها در صورتی که برای مسلمانان ضرر نداشته باشد، شیوه بارز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بود.

و از اینکه بین مادر و فرزند اسیری جدایی افکنده شود بشدت برحذر می‌داشتند و می‌فرمودند: «هرکس بین مادر و فرزندش جدائی افکند، خداوند بین او و خویشان و عزیزانش در قیامت جدائی خواهد افکند».

در بیشتر موارد هدف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از نگه‌داشتن اسیر این بود که به او فرصتی داده شود، تا مسلمانان را از نزدیک ببیند و با اسلام واقعی بدور از تعلیقات و شایعه‌ها و تبلیغات سوء دشمن آشنا شده، حقیقت آنها را خود لمس کند، سپس اگر خواست ایمان آورد، و اگر نخواست آزادانه نزد خانواده‌اش بازگردد.

آنچنان که با «ثمامه بن اثال» اتفاق افتاد. او را به ستونی از مسجد بستند، تا حقیقت اسلام را لمس کند، سپس آزادش کردند. او پس از آزادی به نخلستان رفته خود را شست و نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بازگشت، و ایمان خود را اعلام داشت.

یا آنچنان که با «ابی العاص فرزند ربیع» همسر حضرت زینب دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روی داد. او در بدر اسیر شد و پس از پرداخت هزینه تعیین شده از سوی همسرش آزاد گردید. سپس گروهان «ابوبصیر» او را همراه برخی از دوستانش اسیر کردند. با پایداری و شفاعت حضرت زینب، او همراه دوستانش آزاد شده به مکه بازگشته امانت‌های مشرکان را به آنها برگردانید و سپس نزد مسلمانان آمده اسلام آورد.

در حقیقت مسلمانان سپاه دشمن را با اخلاق و رفتار و سیرت و کردار خود، قبل از شمشیرشان به اسارت درآورده بودند، نقش شمشیر با دست بند زدن بر دشمن در میدان جنگ تمام می‌شود. ولی تأثیر اخلاق مسلمانان آنچنان بود که در دل‌هایشان رسوخ پیدا کرده، آنها را بکلی تغییر داده، از سپاه ظلم و تاریکی و ستم به پهنای روشنایی و آسایش و سعادت آورد.

با نگاهی عمیق در سیرت رسول الله پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می‌بینیم که

آنحضرت تنها در سه مورد و آنهم در شرایطی بسیار استثنائی اسیران را می‌کشتند.

۱- کافری که در دشمنی با مسلمانان و اسلام تمام مرام‌ها و ارزش‌ها و

انسانیت را زیر پا نهاده، هیچگونه مردانگی و رحمت و انسانیتی در او بجای

نمانده است، وجودش باعث جاری شدن سیل‌های خون می‌شود. افرادی چون؛ عقبه

بن اَبی معیط، و الحارث بن النضر که در غزوه «بدر» کشته شدند.

البته در شرایطی دیگر چون فتح مکه که وجود چنین افرادی برای مسلمانان خطری نداشت و شوکت و قدرت و توان کفر شکسته شده بود، حتی از اینچنین افراد نیز در گذشت شد. مثل بخشش «عکرمه بن اَبی جهل» و «هبار بن الأسود» پس از آنهمه خیانت‌ها و خونریزی‌ها و جنایت‌ها که البته این‌ها نیز اسیر اخلاق والا و رفتار شایسته و جوانمردی مسلمانان شده، اسلام آوردند.

۲- مسلمانی که از دینش بازگشته دوباره کافر شده، و خون بیگانه‌انی را نیز

به زمین ریخته!

هبار بن اَسود همان شخصی بود که زینب دختر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را در هنگام هجرتش به سوی مدینه مورد آزار و اذیت قرار داد به طوری که ایشان از اسب به زمین افتادند، و جنینی که در شکم داشتند سقط شده خونریزی بسیار شدیدی کردند.

زینب پس از این حادثه ددمنشانه مدت ۶ سال در فراش بیماری زمین گیر بودند، و هر روز رسول الله شاهد درد ورنج و بیماری دخترشان بودند. آیا پس از این جایی برای گذشت می‌ماند؟!

بنام گذشت و بزرگی و رحمت و شفقت را ای رسول پاک پروردگار عالمیان!...

فدایت گردد جان و مال و تنم!...

مثل «ابن اخطل» که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دستور دادند هر کجا او را یافتید بکشید، حتی اگر به پرده‌های خانه کعبه آویزان باشد. این شخص اگر تنها از اسلام مرتد می‌شد شاید چون «عبدالله بن سعد بن اَبی السرح» مورد بخشش قرار می‌گرفت، ولی خیانت

وریختن خون مسلمان بیگناه هرگز بدون سزا باقی نمی ماند.

کافری که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم یکبار او را بخشیده، سپس عهد و پیمانش را شکسته باز کمر به ریختن خون مسلمانان بسته، و بار دیگر اسیر شده است. چون «أبی عزة الجمحی» که در بدر اسیر شده بود، و گریه وزاری کرده، سوگند خورد بار دیگر بر علیه مسلمان شمشیر نخواهد کشید. سپس در جنگ «احد» شرکت کرده به اسارت درآمد. که سزایی جز مرگ نمی توانست داشته باشد، تا نشاید افرادی سست عنصر از رحمت و شفقت و گذشت مسلمانان سوء استفاده کنند.

اسلام به سربازانش اجازه نمی دهد به زنان، و کودکان دشمنان و کارگرانی که در جنگ شرکت نمی کنند و آدم های دینداری که در صومعه و غارها و عبادتگاه های خود مشغول عبادت هستند و بر علیه مسلمانان نمی جنگند کوچکترین ظلم و ستمی روا دارند.

اسلام اجازه نمی دهد، در هیچ شرایطی، انسانی در آتش سوخته شود، هر چند جرم و جنایت هایش زیاد باشند، چرا که رسول الله می فرماید: «هیچکس جز پروردگار آتش حق ندارد با آتش کسی را مورد شکنجه قرار دهد».

اسلام اجازه نمی دهد، کسی از دشمنانش را پس از مرگش تکه پاره کرده، دماغ و بینی و یا اعضای جسمش را قطع کند. و اگر کسی به حادثه «العاقلین والعربین» دلیل آورد، استدلال بسیار نادرستی است. این افراد چوپان مسلمانان را کشته چشم هایش را درآورده، تکه پاره کردند، و با آنها قصاص صورت گرفت. و این مجرمان بی وجدان و نادان پست به همان روشی که آن چوپان مظلوم را که از آنها به بهترین وضع پذیرائی و پرستاری کرده بود، کشته بودند، به سزای عمل زشت و پلیدشان رسیدند.

اسلام اجازه نمی دهد پیک دشمن کشته شود

وقتی دو پیک مسیلمه کذاب که به دروغ ادعای پیامبری می کرد، نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و با آن روش زشت حرف های بسیار ننگینی را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به زبان راندند، آن مقام رحمت و مردانگی فرمودند: «اگر کشتن

بیک شایسته من می‌بود، حتما شما را می‌کشم!».

اگر دشمن شمشیر بر زمین نهاده، پرچم صلح برافراشت، مسلمانان باید با دشمن خود صلح کنند و از ادامه خونریزی دوری جویند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [الأنفال: ۶۱]. ترجمه: «اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان بگرای (و در پذیرش پیشنهاد صلح تردید و دودلی مکن و شرائط منطقی و عاقلانه و عادلانه را بپذیر) و بر خدای توکل نمای که او شنوای (گفتار و) آگاه (از رفتار همگان) است».

اسلام به سربازانش دستور داده کشته‌های مشرکان را دفن کنند و به آن‌ها فحش و ناسزا نگویند، چرا که در بدگویی به مردگان هیچ فایده‌ای نیست و تنها باعث رنجش و آزارده شدن بازماندگانشان می‌شود.

اگر کسی از کافران اسلام آورد و امانت‌هایی از کافرانی که با مسلمانان در جنگ و ستیزند در دست داشت، و یا با آن‌ها عهد و پیمانی داشت باید امانت‌ها را بازگردانده به عهد و میثاق‌هایش وفادار باشد.

هرگز جنگ در اسلام فرصتی برای چپاول و خونریزی نیست، بلکه فرصتی است طلایی برای به نمایش گذاشتن اخلاق و ویژگی‌های والای دین مبین اسلام.

اگر کسی از کافران مسلمان شد و در زمان کفر و دشمنیش با اسلام چیزهایی از مسلمانان به غنیمت برده، یا گرفته، مسلمانان حق ندارند از او پس بگیرند.

مسلمانان در جنگ حق ندارند کشتزارها را ویران کنند و یا حیوانات را جز برای استفاده درست سر ببرند.

ارتش اسلام موظف است پیش از شروع جنگ دشمن خود را به صلح و آرامش، و رعایت آزادی افراد، دعوت کند تا اجازه دهد صدای توحید و ایمان خداوندی براحتی به گوش بندگان خدا رسد، و سد راه ایمان آوردن انسان‌ها نشود. اگر چنانچه سپاه کفر در مقابل آزادی‌های فردی و اجتماعی انسان‌ها سر تسلیم فرود آورد، و سد راه صدای حق نشد، و از

قدری و استبداد و ظلم و ستم دست کشید، و اسلام آورد، سپاه اسلام حق ندارد با آنها به جنگ و ستیز پردازد.

مسلمانان حق ندارند در میدان مبارزه کسی را که شهادت به وحدانگی خداوند داده به رسالت پیامبر اعتراف کرد، را به قتل برسانند، حتی اگر این شهادت را از روی ترس و برای نجات جان خود بر زبان رانده باشد.

این‌ها شمه‌ای است گذرا از اخلاق و ویژگی‌های دین مبین اسلام که آنها را چون حق مسلم برای کافران دانسته بر مسلمان واجب‌الاجرا کرده است!

آیا پس از این گزارش فهرست وار از زندگی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اخلاق آن جناب می‌توان ایشان یا دین مبین اسلام را به خونریزی و شدت و تروریسم و سایر صفت‌های زشتی که امروزه بر سر زبانای رسانه‌های گروهی جهان غرب و مغرضان و کینه توزان و حاقدان است متهم ساخت؟!

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) میراث همه جهانیان!

چرا محمد؟.. پرسشی بود حیران در سرهای کوچک مشرکان روزگار پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم-: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ﴾ [الزخرف: ۳۱]. «گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟!».

و سؤالی است که شاید ذهن برخی از مردم امروز را نیز محک زند. آیا اگر خداوند متعال کسرا؛ پادشاه امپراطوری فارس، یا قیصر؛ امپراطور رومیان، و یا پادشاه کشورهای قدرتمندی چون مصر و حبشه را به پیامبری برمی گزید، بهتر نمی بود تا در ظرف تنها چند هفته نیمی از دنیا در مقابل اسلام سر تسلیم خم کند؟!

چرا محمد بن عبدالله از بین ملتی عقب مانده، و پرت از صحنه سیاست و قدرت روز، و از وسط شنزارها و صحراهای خشک و بی آب و علف به شرف نبوت نایل می گردد؟! صد البته که خداوند چنین خواست؛ ﴿... اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾ [الأنعام: ۱۲۴]. «خداوند بهتر می داند که - چه کسی را برای پیامبری انتخاب و- رسالت خویش را به دست چه کسی بسپارد». نبوت و پیامبری مقام و رتبه ای نیست که فرد با صلاحیت ها و استعداد های خود و با تلاش و کوشش های شبانه روزی بتواند آن را کسب کند، نبوت اختیار خداوندی است که عقل و اندیشه و نیروی بشر را در ساختار آن هیچ تأثیری نیست. ابن مسعود شاگردی از مکتب رسالت می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ فَوَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ، فَاصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ وَابْتَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ». «خداوند بر قلب های بندگانش نظری افکند، دید که قلب محمد بهترین قلب های بندگان است، پس آن را برای خود برگزید، و به پیامبری برانگیخت».

خداوند پیامش را چنین می خواست، تا از دایره زیر صفر شروع شود، و در پرتو آن چنین

ملتی جاهل و عقب مانده در مدت زمان بسیار اندکی در عقل، اندیشه، اخلاق و شیوه زندگی و رتبه انسانیت سرآمد جهانیان گردد، و این نور هدایت را برای جهان به ارمغان آورد. خداوند هرگز نخواست دینش با زور بازو بر ملت‌ها تحمیل شود، و اراده و اختیار انسان پایمال گردد، و مسلمان‌نماهایی منافق طینت در زیر شمشیر پادشاهان قدرتمند تربیت یابند. خداوند دینش را مایه گرفته از قلب، باور و ایمان شخص می‌خواهد، و دین تحمیلی و یا میراثی در نزد او فاقد ارزش است. از این روست که شخصی که با کمال اختیار و اراده خویش اسلام را می‌پذیرد مؤمن - یعنی با ایمان و باور - نامیده می‌شود.

﴿... لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...﴾ [البقرة: ۲۵۶].

«اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست».

مسلمانان بدور از هر گونه مبالغه و افراط ورزی پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- را تنها سرور جهانیان معرفی می‌کنند. و تاریخ بشریت از روز اول خلقت تا کنون -و صد البته تا بروز قیامت- جز او شاهد کسی نبوده که بتوان او را سرور عالم نامید!

تنها کسی که شروط زیر در او تحقق یابد را می‌توان برای رهبری و سروری جهان (Leader of the world) نامزد کرد:

۱- برای سعادت و نیکبختی قوم، ملت، فامیل و کشوری تلاش نکند. سعادت و ساختار تمامی جهان در برنامه او باشد.

دنيا مصلحان اجتماعی و رهبران سیاسی و فعالان حقوق بشر زیادی را در رحم خود پرورده است، ولی هر یک در دایره‌ای تنگ یا گشاده‌تر فعالیت‌هایی داشته‌اند و نزد ملتی قابل ارج بوده‌اند.

بطور مثال گاندی برای هندوستانی‌هایی که آن‌ها را از زیر یوغ استعمار انگلیس پیر رهایی بخشید فرشته نجات است، ولی برای یک آفریقایی و یا ایرانی جز یک حکایت و صدای طبلی که از دور خوش است، هیچ ارزش دیگری ندارد. شاید نیلسن ماندلا در آفریقای جنوبی رمز استقامت و پایداری باشد، در حالیکه بیشتر ملت‌های جهان نه نامی از او شنیده‌اند

و نه نیازی به شناختن او دارند.

علی جناح برای پاکستانی‌ها معمار یک کشور و قائد اعظم آنهاست، و در چشم هندوستانی‌ها یک شورشی و جدایی طلب!

رهبران آمریکای کنونی شاید در چشم بیشتر ملت آمریکا افرادی میهن دوست و خادم مصالح کشور باشند، اما چون رفا و آسایش کشور و ملتشان را با ویرانی کشورهای دیگر، و با ریختن خون ملت‌های دیگر و تاراج ثروت‌های آنها بدست می‌آورند، در بین ملت‌های مظلوم و ستم‌دیده رمزی از دیکتاتوری و دزدی و آدمکشی بشمار می‌روند!

جهان تنها کسی را می‌تواند رهبر و سرور خود بشمار آورد که همه ملت‌ها و همه انسانیت را به یک چشم بنگرد، خیرخواه همه بشریت باشد، و هیچ قوم و ملت و کشوری را بر دیگری برتری ندهد. و این شخص در تاریخ بشر کسی نبود جز محمد مصطفی -صلی الله علیه وسلم-.

۲- سرور جهانیان باید برنامه عمل و اساسنامه‌ای برای راهنمایی همه بشریت داشته باشد. برنامه او جنبه‌های مختلف زندگی انسان را در بر گرفته باشد. چرا که سرور (یا Leader) یعنی راهنما و راهبر؛ کسی که در فکر رستگاری، رهنمایی، فلاح و سعادت همه بشر است. و تنها قرآن اساسنامه اسلام از چنین ویژگی‌ای بهره‌مند است. تمامی ادیان آسمانی گذشته چون مسیحیت و یهودیت و افکار و اندیشه‌های فلسفی بشر چون بودائیت و کنفوشیوسیت و زردشتیت -که البته برخی مؤرخان اساس و جذور آنها را ادیانی آسمانی بشمار می‌آورند - در جوانی بسیار محدود از زندگی بشر خلاصه می‌شوند.

به طور مثال مسیحیت که از بیشترین آمار بشر در جهان امروزی برخوردار است، تنها در برخی نصیحت‌های اخلاقی خلاصه می‌شود، برنامه‌ای برای ساختار آینده جامعه‌های بشری، و راهکاری در استحکام روابط سیاسی و اقتصادی و نظامی جامعه انسانی، و یا حتی در سطح افراد جامعه ندارد! و این تنها مرامنامه محمد مصطفی -صلی الله علیه وسلم- است که در هر

زمینه‌ای از زندگی انسان راهکاری مطابق با عقل، منطق، حکمت و فطرت او تقدیم داشته است.

۳- دیگر اینکه راهنمائی‌ها و برنامه او مختص یک زمان نباشد، بلکه جوابگوی همه زمان‌ها بوده، در همه عصور بطور یکسان قابل اجرا و پیروی باشد. و این تنها دستورات اسلام است که با همان قدرت و توانی که جامعه ۱۴۰۰ سال پیش را اداره می‌کرد، امروز می‌تواند سکان جامعه مدرن بشری را کنترل کند. آنچه‌آن که دیروز برنامه‌های آن برای بشریت جوابگو بوده امروز نیز آرزوی هر فرد آگاه و فرهیخته، و ندای فطرت و عقل‌های روشن جوامع بشری است.

۴- شرط چهارم و مهمترین نقطه در نامزد سروری عالم این است که او تنها قواعد و اساسنامه‌های فلسفی و نظریه‌های براق و توخالی تقدیم نکرده باشد، بلکه هر آنچه می‌گوید را بصورت عملی در زندگی فردی خود به اجرا درآورده باشد، و جامعه‌ای الگو و نمونه را بصورت زنده به عنوان یک مثال روشن برای بشریت تقدیم کرده باشد.

و این بارزترین سیمای محمد مصطفی -علیه الصلاة والسلام- بود که اولاً خود به صورت قرآنی زنده که با دو پای بشری در جامعه حرکت می‌کرد، از سوی خداوند الگو و نمونه قرار گرفت. ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿۲۱﴾ [الأحزاب: ۲۱]. «سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه‌ی پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به خدا داشته، و جویای قیامت باشند، و خدای را بسیار یاد کنند».

دوما در مدت ۲۳ سالی که در میان بشر زیسته جذر و مدهای گوناگون یک زندگی انسانی و یک جامعه بشری؛ از پرورش افراد تا تربیت جامعه، و از ستمدیدگی و مظلومیت فردی، تا تحمل ظلم و زور بر جامعه کوچک اسلامی، تا حصار اقتصادی و اجتماعی، تا صبر و شکیبایی و بردباری، تا هجرت و دربدری، و تا چیدن پایه‌ها و سنگ بنای جامعه

نمونه، و تا حکومت داری و مقابله و برخورد با دوست و دشمن، و غیره را بصورت زنده به بشریت نشان داد.

از این روست که باید گفت پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- میراث همه بشریت است، و کسی بر دیگری در بهره بردن از او اولویت و برتری ندارد. و هر کس می تواند از دریای بی ساحل این میراث بزرگ بهره گیرد. او رحمت و شفقتی است برای جهانیان ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷]. «ای پیغمبر! ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده ایم». ...

سلام بر عظمت مصطفی (علیه الصلاة والسلام)

درباره شاعر پر آوازه عرب «ابوالطیب الممتنی» آورده اند که چهل شاعر زمان خود را زنده به گور کرد!

بدین معنی که در زمان او چهل شاعر و ادیب ورزیده بود که اگر همزمان با «الممتنی» نمی زیستند نام و نشانی می یافتند، ولی توان ادبی و شخصیت کاریزمایی او آن ها را از اذهان بکلی ناپدید کرد. و قدرت شاعریش بر شعر و ادب آن شاعران چیره گشت. درست چون نور خورشید که چون تابیدن گیرد اثری از ستارگان تابان در آسمان نمی گذارد.

همه شخصیت های تاریخی چنین وضعی دارند، هر چند بدانها نزدیک شوی به همان اندازه کوچک و هیچ می شوی!

تنها شخصیتی که نزدیکی به بزرگی و عظمت او مقام آفرین است شخصیت آقا و سرورم؛ رسول الله -صلی الله علیه وسلم، و جانم فدایش- است، که نزدیکی به آفتاب وجودش تو را ماه می گرداند. عظیمی که در مکتبش عظمای تاریخ را تربیت نمود.

تاجرانی گمنام چون ابوبکر، عمر، عثمان و عبدالرحمن بن عوف را در لابلای کوه های خشک و بی آب و علف مکه، و ابوذرهای گم در صحرای بی ساحل عرب، و صدها افرادی چون امام مالک و شافعی و ابوحنیفه و احمد و ابن تیمیه ها را چه کسی می شناخت؟!

صحابه و یاران و دست پروردگان آن مقام سعادت، و پس از آن‌ها هر یک از مؤمنان تا بروز قیامت، با بیش نزدیک شدن به پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- بیش از پیش بها و ارزش یافتند، و به همان اندازه که به مقام عظمت پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- نزدیکتر می‌شوند بر عظمت خود می‌افزایند، درست چون ماه که نور خود را از خورشید به عاریه می‌گیرد!

و شأن و مقام صحابه و یاران پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- بخودی خود گواهی است بر عظمت و مقام آنحضرت -صلی الله علیه وسلم-. افرادی که بازتاب عظمت پرتو پیامبر از هر یک از آن‌ها ستاره‌ای درخشان ساخت که می‌تواند برای بشریت راهیاب باشد. برای شناخت هر شخص کافی است به اطرافیان و دوستان و افراد بسیار نزدیک و وابسته به او نگاهی بیندازی. اگر گروهی شیاد و جاه طلب، زر اندوز و چپاولگر، منافق و خودخواه، چاپلوس و بی‌شخصیت را دور و بر او دیدی می‌توانی دریابی که چنین شخصیتی حتماً به اینگونه افراد تمایل دارد و چنین صفات زشتی بر او چیره است.

در مقابل؛ وجود افرادی وارسته، ایثارگر، مؤمن و با تقوا، پارسا و علم اندیش، عابد در محراب عبادت و مجاهد در میدان نبرد، در کنار هر فردی گواهی است بر شخصیت برازنده آن انسان.

شیاطینی که چشم دیدن تابش آفتاب نبوت را ندارند، همواره برای خورده گیری از مقام والای نبوت در پی ویران ساختن شخصیت صحابه و یاران و نزدیکان او بوده‌اند، تا با ترور شخصیتی آن‌ها بسوی عظمت پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- و بزرگی و مقام او سنگ پیرانی کنند!

عجب مقامی است تو را ای رسول هدایت و رستگاری که انعکاس تابش صداقت بر قلب راهزنی در دل صحرای سوزان او را «ابوذر»؛ زبان تلخ حق، و بر قلب پسر ابوقحافه او را صدیق؛ یار غار، و بر دل هیزم‌شکنی گمنام او را عمر فاروق؛ ترازوی سنجش حق و باطل، و بر قلب سنگدل نیزه پرانی، او را خالد؛ شمشیر بران خدا، و بر دل پسر ابوطالب او را علی

مرتضی؛ داماد رسول خدا، و بر سینه صحرا نوردی شکارچی او را حمزه؛ اسد الله و سید الشهداء... ساخت!

حقا که پرتو نور وجودت معجزه آفرین است. اگر برادرت عیسی با دیدن روح معجزه مرده را به یاری خداوند زنده می کرد تو امتی را از هیچ بوجود آوردی!..

أَخُوكَ عِيسَى دَعَا مَيْتًا فَقَامَ لَهُ وَأَنْتَ أَحْيَيْتَ أَجِيالًا مِنَ الْعَدَمِ

یا سبحان الله!..

بنگرید به عظماء و بزرگان تاریخ!..

البته بسیاری از این بزرگان و نامداران از مقام بزرگی هیچ نداشتند، تنها منافع افرادی شاید بدانها گره خورده، که برای رسیدن به خواسته‌های خود با آب و تاب از گاهی کوهی ساخته‌اند.

چه بسا که اعلام و رسانه‌های گروهی برای رسیدن به برخی منافع سیاسی و یا اقتصادی کسی را به عنوان یک شخصیت عظیم و وارسته معرفی می‌کند. و یا سجاده نشینان مذهب فروش برای چاپیدن ثروت، دست به دوشیدن نادانی و جهالت مردم زده، امام زاده و قبر و مزاری دست و پا کرده کرامات تراشی و بزرگ سازیها می‌کنند!

و این تنها رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- است که بنا به امر قرآن کریم بدور از خودنمایی بدان چیزی افتخار می‌ورزد که در عرف سایر فرزندان آدم هیچ ویژگی خاصی بشمار نمی‌آید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ...﴾ [الكهف: ۱۱۰] «بگو که من هم مانند شما بشری هستم..».

«إنما أنا عبد الله ورسوله» «من بنده و فرستاده پروردگارم».

و زیباترین لقب نزد او بر زبان پروردگارش «بندگی» است. ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ

بِعَبْدِهِ...﴾ [الإسراء: ۱]. «پاک و منزّه است خدایی که در شبی بنده خود را سیر داد...».

این برده الهی چون افرادی را می‌بیند که در مقابل هیبت و بزرگی او به لرزه می‌افتند به آرامی خود را به دل‌های آنها نزدیک کرده می‌فرماید: «هُوَ عَلَىٰكَ فَإِنِّي لَسْتُ بِمَلِكٍ،

إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ مِّنْ فُرَيْشٍ كَأَنْتَ تَأْكُلُ الْقَدِيدَ» «آرام باش، من پادشاه نیستم. من پسر زنی قریشی هستم که گوشت - نان - خشک می خورد».

و چون در روز تشیع جنازه پسرش «ابراهیم» خورشید گرفتگی روی داد، و برخی این حادثه فلکی را به بزرگی و مقام او ربط دادند. چون عظماء دروغین از آن سوء استفاده نکرده هیچ، با این تصویری که می توانست بر «بشریت» او لطمه وارد کند به مقابله برخاسته فرمود: «إِنَّمَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَا يُخَسِّفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ» «خورشید و ماه دو نشانه از نشانه های عظمت و قدرت الهی می باشند. برای مرگ و زندگی کسی کسوف و خسوف نمی کنند!».

و چون دخترکی خوش آواز در وصف ایشان سرود؛ «وفینا نبی یعلم ما فی غد» «در میان ما پیامبری است که از فردا خبر دارد» با پرخاش اصلاحگر او را از این حرف های بی اساس باز داشته فرمودند که «من از غیب هیچ اطلاعی ندارم، و این تنها خداوند متعال است که از غیب خبر دارد».

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

«بگو که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه خدا خواسته، و اگر من از غیب (جز آنچه به وحی می دانم) آگاه بودم بر خیر و نفع خود همیشه می افزودم و هیچ گاه زیان و رنج نمی دیدم، من نیستم مگر رسولی ترساننده، و بشارت دهنده گروهی که اهل ایمانند».

و با وجود اینکه سرور عالمیان و سید بشر بودند، می فرمودند:

«لَا تُظْرُونِي كَمَا أَظَرَتِ النَّصَارَى عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ».

«چون مسیحیان مرا وصف و ثنای بی جا نکنید. من تنها بنده خدا و فرستاده او هستم».

و در کمال تواضع و فروتنی می فرمودند: «لا تخيروني على موسى» «مرا بر حضرت موسی برتری ندهید».

و همچنین می فرمودند: «لا ينبغي لعبد أن يقول: أنا خير من يونس بن متى» «شایسته

نیست کسی بگوید؛ من از یونس فرزند متی بهترم!.

ضرب المثل چینی می گوید: اگر خواستی به فکر سال آینده ات باشی برنج بکار، و اگر در فکر ۲۰ سال آینده هستی درخت بکار، و اگر در فکر قرن های آینده هستی انسان بکار!.. پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- برای رهایی بشریت انسان کاشت. انسان هایی که در پرتو تعالیم انسان ساز او چون ستارگان هدایت و رستگاری در آسمان می درخشند، و دل تاریکی ها را دریده، روشنی هدایت را به جهان و جهانیان ارمغان می دهند.

آخرین آیه سوره فتح، که گویا نمادی است از بزرگترین فتح رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- که همان فتح دل ها باشد از آن درختان تنومند و بلند قامت سخن می گوید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْطَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاده خداست و یاران و همراهانش بر کافران بسیار قویدل و سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند، آنان را در حال رکوع و سجود نماز بسیار بنگری که فضل و رحمت خدا و خشنودی او را می طلبند، بر رخسارشان از اثر سجده نشانه های نورانیت پدیدار است. این وصف حال آن ها در کتاب تورات و انجیل مکتوب است که (مثل حال آن رسول) به دانه ای ماند که چون نخست سر از خاک بر آورد جوانه و شاخه ای نازک و ضعیف باشد بعد از آن قوت یابد تا آنکه ستبر و قوی گردد و بر ساق خود راست و محکم بایستد که دهقانان را (در تماشای خود) حیران کند (همچنین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش از ضعف به قوت رسند) تا کافران عالم را (از قدرت و قوت خود) به خشم آرند. خدا وعده فرموده که هر کس از آن ها ثابت ایمان و نیکوکار شود گناهانش بیخشد و اجر عظیم عطا کند».

همه عظماء و بزرگان تاریخ؛ چه آن هایی که افرادی برای رسیدن به منافع خاص خود با به کار گذاشتن آینه های مقعر و محدب از آن ها عظماء و بزرگان ساخته اند، و چه آن هایی

که سوار بر همت و اراده خود قامتی بالا کشیده‌اند، چون موشک هر چه از ما دور می‌شوند از بزرگی آن‌ها کاسته می‌شود و با مرور زمان خبری از آن‌ها بجای نمی‌ماند! و این تنها رسول الله - صلی الله علیه وسلم - است که هر چند گذر زمان او را از ما دور کند بر بزرگی و عظمت او افزوده می‌گردد، و بشریت هر روز بیش از پیش او را می‌شناسد و به جوانبی از عظمت و بزرگی و شموخ مقام او پی می‌برد!..

بنازم بزرگیت را ای رسول خدا - صلی الله علیه وسلم -!

آن بزرگی و مقامی که در شب معراج پرده‌های تجلی عظمت را دریده، در کمال بندگی از بلندی ملائیک گذشته به سدره المنتهی رسید، و پس از ثبت این مقام والا و همکلام شدن با پروردگار و آفریدگارش، کمال بزرگی و عظمت خویش را بیش از پیش نمایان نموده آن بلندای عظمت را رها کرده به زمین بازگشت تا با وجود آن شخصیت بی‌مانندش، معلم انسان پر از کم و کاستی گردد. راه را به چوپانان بیسواد، و صحرا نشینان زمخت طبع و بشریت غافل تا بروز ازل بنمایاند!

باز بنازم استادیت را!..

استادان بزرگ را توان تحمل شاگردان کوچک نیست. تنها نخبگانند که حرف‌های آن‌ها را می‌توانند درک کنند، این تنها محمد مصطفی - صلی الله علیه وسلم - است که استاد همه اقشار بشر بود. نخبگان و عامه مردم تا بروز قیامت از هر رنگ و بومی که باشند از دریای بی‌ساحل او بقدر نیاز و ظرفیت خود می‌توانند بهره گیرند.

معلمی که از محضر درسش همانطور که ابن مسعودها و ابوهریره‌ها درهای سفته حکمت و درایت جمع کردند، آن صحرائشین جاهلی که در کنجی از مسجد خواست ادرار کند، و آن اعرابی زمخت و بی‌فرهنگی که گریبان استاد را چاک کرده بر او داد کشید: بده به من از این ثروت که این نه مال توست و نه مال پدرت! همه بهره‌ها برده، علم و اندرز آموختند..

همه اطیاف مردم با تمام طبائع و خصالها می‌توانستند از پرتو تربیت و حکمت او استفاده‌ها برند. و آن دل‌هایی که از کینه و حقد لبریز شده در پی ترور او خنجر زیر بغل گرفته بودند،

چون به محضر استادیت او نزدیک می‌شدند به یکباره شیفته اخلاق و بزرگی او گشته، تمام عمر پروانه‌وار دور شمع وجودش می‌چرخیدند.

مگر نه این بود که گرمای مقامش یخچال‌های روی هم انباشته حقد و کینه عمری را ذوب نمود و آن پادشاه حقد و اهریمن دین ستیز را در یک آن؛ اسیر عشق و محبت و اخلاق والای خود ساخته چون فرشتگان اهریمن ستیز نمود؟!.. تا بدانجا که عمر شد معیار شناخت حق و باطل!.. هر آنکه با عمر است؛ حق است. و هر آنکه از عمر گریزان؛ شیطان!..

معلمی که برای جهانیان رحمت و شفقت و مهر ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ بود، و برای مؤمنان مهربان و مشفق؛ ﴿رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾.

با وجود اینکه آرامش و راحتیش را در راز و نیاز با خدایش می‌یافت و به عزیزش بلال؛ برده سیاه حبشی که شرف دین بدو مژده بهشت در دنیا بخشیده بود، می‌فرمود: «أرحنا بها یا بلال» «نماز را بر پا دار تا در لذت مناجات آرامش یابیم!» چون به نماز می‌ایستاد و صدای گریه کودکی را می‌شنید؛ جوشش رحمت قلبش به آن کودک گریان، و دلسوزیش برای مادر دل‌باخته کودک، باعث می‌شد نماز که معراج اوست بسوی پروردگارش، و راز و نیازش با خالق و معبودش را خلاصه کند!..

سلام بر عظمت و بزرگیت!..

هر چند به بزرگ و عظیمی نزدیکتر شوی صفات و ویژگی‌هایش کمرنگ‌تر شده، کاستی‌ها و عیب‌هایش چشمگیرتر می‌شوند، و در نتیجه بالا رفتن درک و فهم شما، از عظمت او نزدتان کاسته می‌شود!

و این تنها پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - است که هر چه بیشتر به او نزدیک شوی بیش از پیش شیدایش گشته غرق وجودش می‌گردد.

عجبا این رسول هدایت را!..

کتابی بود باز باز.. بیست و چهار ساعت شبانه روز زیر رقابت اجتماعی جامعه قرار داشت. یک لحظه از زندگی ایشان را نمی‌یابی که چشمان مخالفان و دشمنان ستیزه‌جو و یا دوستان و

پیروان از او غافل باشند. در بازار، خانه، مسجد، سفر، شب و روز زیر چشم‌های خورده بین است، و هیچ دوست و دشمنی هرگز بر او خرده نگرفته!

نه دشمن توانست عیبی در او بیابد و نه دوست توانست همه خوبی‌هایش را ببیند.. می‌گویند؛ هیچ بزرگی در خانه خود بزرگ نیست و هیچ پهلوانی در بین خویشانش پهلوان نیست!

مگر آقا و سرورم رسول الله - صلی الله علیه وسلم -!.. در خانه‌اش بین همسرانش که ۱۲ تا بودند، و در روز رحلتشان بسوی پروردگارشان ۹ همسر در خانه‌اش بود در کمال عظمت و بزرگی یاد می‌شدند. قهرمانی و هیبت آمیخته به تواضع و فروتنی ایشان نقل مجلس نزدیکان قبل از دیگران..

گواهی مادران مؤمنان؛ زنانی که هر یک برای دیگری هوو بود، در حق نماد عدل و سنبیل خوبیها و الگوی هدایت به تنهایی خود برهانی است روشن بر عظمت و بزرگی و مقام او.. چه که هووها - هم زنها - حتی بخاطر انتقام از همدیگر حرف‌های یکدیگر را رد می‌کنند و یا اینکه پس از مرگ شوهر بخاطر سرد کردن دل‌هایشان پرده از عیب‌های او برمی‌کشند، و تنها این همسران پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - بودند که جز خوبی از این پادشاه خوبان هیچ ندیدند. و جز میوه کمال هیچ از رخسار جمالش نچیدند:

از دم صبح ازل تا به قیام عرصات	بر سر و پای دلارای محمد صلوات
شکند تیغ زبانم همه دم شاخ نبات	باد بر قامت رعناى محمد صلوات
فرض عینست می‌بگویم تا وقت ممات	بدم به دم بر گل رخسار محمد صلوات

پیامبر در قرآن

در دیده به جای خواب، آب است مرا زیرا که به دیدنت، شتاب است مرا
گویند بخواب تا به خوابش بینی ای بی‌خبران، چه جای خواب است مرا

خدا - قرآن - پیامبر؛ سه محور اصلی گفتگوی رسالت!..

خداوند متعال را در اصطلاح زبان؛ گوینده یا مرسل، و قرآن را رسالت یا پیام، و رسول را گیرنده یا مرسل الیه، می‌نامیم!
در هر محاوره و گفتگو باید این سه طرف وجود داشته باشند. حذف یکی از عنصرهای سه‌گانه به معنای نبودن مخاطبه یا گفتگو است.

این ساده‌ترین تصویری است که می‌توان از رابطه قرآن و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بیان داشت. فهمیدن درست قرآن بدون شناختن پیامبر و مطالعه درست سیرت آن حضرت ناممکن است، چرا که تار و پود قرآن با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به شدت گره خورده است. و او چون هیكل یا ستون فقرات برای متن قرآنی است.
این چند سطر تلاش دارد این واقعیت که فهم و درک آن برای برخی شاید سنگین و دشوار باشد را بصورت ساده و روان باز کند.

بر کسی پوشیده نیست که قرآن از شخصیت پیامبر، رسالت و دعوت او، پیامبری و وحی، و تأیید پیامبری او و تأکید بر آن، دعوت به پیروی از او، گواهی بر شناخت رهبران و پیروان دیانت‌های پیشین او را، صفات او در تورات و انجیل، اخلاق و ویژگی‌های او، فضل و منت الهی بر او، پاسداری و حمایت خداوند از او، ادب مؤمنان با او، جزاء هر آنکس که او را بیازارد، سخنان کافران و وجدالشان با او، راستگویی، دلداری و ثابت نگه داشتن او، مژده‌های خداوند بدو، سخن و خطاب خداوند با او، عتاب و سرزنش او، اسراء و معراجش بسوی آسمان‌ها، هجرتش به مدینه و جایگاه و مکانت شاگردان او، اشاره به همسران و دختران، گواهی بر شهادت و صداقت یاران و شاگردان، و گواهی او و امتش بر سایر

مردمان... و موضوعاتی دیگر که از دور یا نزدیک به پیامبر تعلق می‌گیرد در آیات بسیاری سخن گفته است.

ولی شاید بسیاری از دانش پژوهان به این نقطه دقت نکرده‌اند که حضور پیامبر خدا در قرآن کریم، چون قصه‌های سایر پیامبران تنها بصورت حکایت و داستان‌سرای نیست! قرآن از ۱۲۴ هزار پیامبر تنها به ۲۵ نفر از آن‌ها اشاره می‌کند، به عبارت دیگر قرآن کتاب سرشماری پیغمبران و تعداد آن‌ها نیست، در قرآن از پیامبران سرزمین فارس، هند، اروپا، استرالیا، آمریکا، چین، روسیه و غیره.. خبری نیامده، تنها به برخی از پیامبران از سرزمین‌هایی که عرب‌های آنروز با آن آشنا بودند، و در زندگی آن‌ها پند و اندرز و درس‌های خاصی است برای مؤمنان اشاره شده است. و از دیگران در زیر پوستین حکایت وجود بطور ضمنی یاد شده است: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْضُصْ عَلَيْكَ...﴾ [المؤمن: ۷۸]. «پیش از تو پیغمبرانی را (برای رهنمود مردمان) فرستاده‌ایم. سرگذشت بعضی‌ها را برای تو بازگو کرده و سرگذشت برخی‌ها را برای تو بازگو نکرده‌ایم...».

شاید برای بسیاری جای تعجب داشته باشد که نام موسی در ۱۲۶ مورد، و نام حضرت عیسی در ۲۵، و حضرت ابراهیم در ۶۹ مورد ذکر شده است، در حالیکه نام پیامبر تنها ۵ بار (۴ بار محمد، ۱ بار احمد) در قرآن آمده است!

حقیقت ماجرا این است که سایر پیامبران به صورت حکایت و داستان فرد غایب ذکر شده‌اند، و بهمین دلیل باید شمارش رقمی یا عددی آن‌ها بالا باشد، در حالیکه پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) در تمام تار و پود و نسج قرآن کریم است، درست چون وجود روح در جسم یا نگین در انگشتر!

قرآن از پیامبران خدا حکایت می‌کند و به دلیل عدم وجود آن‌ها در صحنه اقتضا دارد نامشان ذکر شود. اما پیامبر خدا مخاطب قرآن است، قرآن با او سخن می‌گوید: و تنها وقتی حکایت از اوست - یعنی به عنوان سوم شخص - نیاز به ذکر نامش به میان می‌آید!

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ...﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

«محمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته‌اند؛...».

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾
[الأحزاب: ۴۰].

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و بلکه فرستاده‌ی خدا و آخرین پیغمبران است.»

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَعَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَي مُحَمَّدٍ...﴾ [محمد: ۲].

«و اما کسانی که ایمان بیاورند و کارهای نیک و شایسته بکنند، و چیزی را باور دارند که بر

محمد نازل شده است...».

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ
مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ...﴾ [الصف: ۶].

«و خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده‌ی خدا به

سوی شما بوده و توراتی را که پیش از من آمده است تصدیق می‌کنم، و به پیغمبری که بعد از من

می‌آید و نام او احمد است، مژده می‌دهم...».

در غیر این موارد اگر نیاز به خطاب مباشر به میان آید، قرآن از باب احترام او را به وظیفه

و رسالتش خطاب می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ...﴾ (۳۹ مورد)، یا: ﴿...الرَّسُولَ...﴾ (۹۵ مورد)

قرآن به صورت بسیار روشن و صریح با پیامبر سخن می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَرْوَاجَكَ﴾ [الأحزاب: ۵۰].

«ای پیغمبر! ما برای تو (جهت توفیق در کار تبلیغ دعوت و چیزهای دیگر) حلال کرده‌ایم

همسرانت را که مهرشان را پرداخته‌ای...».

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: ۴]. «تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و

افعال حمیده) هستی.».

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ [الشرح: ۱]. «و آوازه‌ی تو را بلند نکردیم و بالا نبردیم؟».

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرَضَاتِ أَرْوَاجِكَ﴾ [التحریم: ۱]. «ای پیغمبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است، به خاطر خوشنود ساختن همسرانت، بر خود حرام می کنی؟...».

﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ [القیامة: ۱۶]. «(به هنگام وحی قرآن) شتابگرانه زبان خود را به خواندن آن مجنبان (و آیات را عجولانه و آزمندانه تکرار مگردان)».

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ...﴾ [الأنفال: ۳۳]. «خداوند تا تو در میان آنان هستی ایشان را عذاب نمی کند (به گونه ای که آنان را ریشه کن و نابود سازد)...».

به عبارت روشن و ساده تر اینکه اگر به فرض محال قرآن از پیامبران دیگر سخن نمی گفت، و یا آن ها را از متن خود حذف می کرد، تنها از برخی زیبایی های فنی و اعجازی آن، و از برخی پند و اندرزها و درس های آن کم می شد، اما بر شکل و هیكل قرآن کریم لطمه ای وارد نمی آمد، چرا که آن ها در متن و حکایت قرآن قرار دارند. این در حالی است که حذف پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) از قرآن، به معنای فروریختن کیان، هیكل و ساختمان یا بنیان کلی قرآن کریم است! زیرا پیامبر نه تنها در متن و حکایت قرآن حضور دارد، بلکه در «مقام» و خطاب مباشر قرآن است و حذف او به معنای حذف مخاطب و به معنای بی محتوا بودن خطاب خواهد بود!

وقتی قرآن می گوید: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ...﴾ [القیامة: ۱۶]. علمای لغت می گویند: ﴿لَا تُحَرِّكْ﴾ فعل است، و فاعل آن: ضمیر تو، که در اینجا بخاطر وجود مخاطب باید حذف شود، (محذوف الحذف وجوبا لوجوده في المقام)!

و اگر این وجود مقامی حذف شود، آیه قرآنی بکلی بی محتوا خواهد شد!.. چه کسی زبانش را به حرکت در نیاورد؟ خطاب متوجه چه کسی خواهد بود؟!

و همچنین پیامبر عنصری است بارز در فهرست قرآنی!..

گاهی به نام خود او: سوره محمد، و گاهی با صفتش؛ چون سوره های مدثر و مزمل، و گاهی با سوره هایی مخصوص به او؛ چون کوثر و الشرح، و گاهی با سوره هایی که ایشان

سبب نزول آن‌ها بوده‌اند؛ چون الضحی و النجم، و احيانا سوره‌هایی که در مواردی از آن‌ها شخصیت ایشان در سبب نزول نقش داشته است: چون التوبه و النور و الفتح. و سوره‌هایی که با خطاب او شروع می‌شوند؛ چون طه، یاسین، التحريم، و سوره‌هایی که او را امر می‌کنند؛ ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾﴾ [الکافرون: ۱]. «بگو: ای کافران!..»، ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾﴾ [الإخلاص: ۱]. «بگو: خدا، یگانه‌ی یکتا است»، ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿١﴾﴾ [الفلق: ۱]. «بگو: پناه می‌برم به خداوندگار سپیده‌دم»، ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْثَالِثِ ﴿١﴾﴾ [الناس: ۱]. «بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان».

سوره‌هایی که از حکایت او خبر می‌دهند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا...﴾ [الإسراء: ۱]. «تسبیح و تقدیس خدائی را سزا است که بنده‌ی خود (محمد پسر عبدالله) را در شبی از مسجدالحرام (مکه) به مسجدالاقصی (بیت‌المقدس) برد...» سوره‌هایی که با چیزهایی که به او تعلق دارد نامگذاری شده‌اند: چون سوره الحجرات. سوره «البلد» سخن از شهر او به میان می‌آورد ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿١﴾ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿٢﴾﴾ [البلد: ۱-۲]. «سوگند به این شهر (مکه) که کعبه در آن است! * شهری که تو ساکن آنجا هستی (و وجود پر فیض و پربرکت تو، بر شرافت و عظمت آن افزوده است)» و سوره «المجادله» از موردی سخن می‌گوید که برای او اتفاق افتاد!

نه تنها این بلکه تقسیم جغرافیایی قرآن به «مکی و مدنی» چون قطب‌نمایی است که در جهت حرکت رسول خدا در حرکت است. پیامبر در مکه است قرآن مکی می‌آید، پیامبر به مدینه می‌رود قرآن رنگ و بوی مدنی به خود می‌گیرد! قرآن و پیامبر آنچنان همدیگر را در آغوش گرفته‌اند که فهم یکی بدور از دیگری ناممکن است.

چه عجب در این؟!.. مگر این همان پیامبری نیست که خداوند به جان او قسم می‌خورد ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٢﴾﴾ [الحجر: ۷۲]. «ای پیغمبر! به جان تو سوگند! آنان در مستی (شهووت و جهالت) خود سرگردان بودند».

و خداوند هرگز به هیچ بشری غیر از پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- قسم یاد نکرده است!..

پیامبری که خداوند و فرشتگانش بر او صلوات و درود می فرستند و به مؤمنان دستور داده شده بر او صلوات و درود بفرستند: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۶]. «خداوند و فرشتگانش بر پیغمبر درود می فرستند، ای مؤمنان! شما هم بر او درود بفرستید و چنان که باید سلام بگوئید».

سلام و درود الهی بر او و بر یاران گزیده و خویشان پسندیده‌ی او باد. تا باد و آب و آتش و خاک در آفرینش بر کار است و گل بر شاخسار همبستر خار.

عارف که ز سر معرفت آگاه است بی خود ز خود است و با خدا همراه است
نفی خود و اثبات وجود حق کن این معنی لا إله إلا الله است

ویژگی‌های سیرت پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم -

جای دارد برای روشن شدن بیشتر اهمیت و جایگاه سیرت پیامبر اکرم در میراث انسانی به برخی از ویژگی‌های سیرت آن حضرت که در سیرت هیچ پیامبر و انقلابگر و اصلاح‌گری در تاریخ بشریت صدق نمی‌کند اشاره کنم:

از جمله این ویژگی‌ها:

۱- سیرت پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - درست‌ترین و صحیح‌ترین حکایت زندگی یک پیامبر است.

تاریخ یهودیت و یا مسیحیت از پیامبران خود، و یا حتی بودائیت و کنفوسیوسیت و زردشتیت از رهبر و بنیانگذار خود چیز چندان درستی در دست ندارند، هر آنچه نگاشته شده است حکایت‌هایی است که زبان‌ها قرن‌ها به همدیگر پاس داده، پس از صدها سال از گذشت آن افراد نگاشته شده، هیچ تاریخ‌نگار و یا اندیشمندی نمی‌تواند بر صحت آن‌ها سنگ تمام بگذارد.

در حالیکه سیرت پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - از منابع بسیار موثق و غیر قابل انکار برای ما نقل شده است، منجمله منابع سیرت آن حضرت قرآن کریم؛ کلام الهی است که نحوه ثبت و ضبط آن خود به تنهایی یک معجزه و یک انقلاب بی‌مانند در تاریخ عقل و درایت بشری است. سنت (که شامل گفتارها و کردارها و مواقف) آن حضرت می‌باشد. از زمان خود آن جناب و زیر نظر خودشان تا سال‌های بسیار نزدیک به ایشان، توسط شاگردان و سپس تابعی‌های آنان بصورتی باز هم معجزه‌آسا و دقیق و بی‌مانند در تاریخ بشریت جمع‌آوری و ثبت شده است. کتاب‌های سیرت و ادبیات عربی همزمان با آن حضرت نیز از جمله مصادر موثوقی است که پس از تحقیق و بررسی‌های مکرر تاریخ‌شناسان مورد اعتماد قرار گرفته است.

و بنا به گفته برخی شرق‌شناسان: محمد در زیر نور خورشید چشم به جهان گشوده،

تمامی مراحل زندگی ایشان بصورت صحیح و درست انعکاس داده شده است.

۲- حکایت زندگی پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- از بدو تولد آن مقام و تا رحلتشان بصورت کامل و شامل در تاریخ بشریت به یادگار مانده است. این در حالی است که ما از مراحل مختلف زندگی پیامبران دیگر اطلاع چندانی نداریم. بیشترین اطلاعاتی که بشر از زندگی حضرت موسی و حضرت عیسی و پیامبرانی چون ابراهیم و نوح در اختیار دارد آن چیزی است که قرآن ثبت کرده، آن نیز از حکایت چند موقف تجاوز نمی‌کند.

تاریخ از بسیاری از پیامبران جز اسمشان چیز دیگری بیاد نمی‌آورد. و از بسیاری دیگر چون پیامبرانی که در هند و ایران و چین و اروپا بوده‌اند هیچ بخاطر ندارد.

۳- سیرت پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- حکایت انسانی است که از طرف پروردگار یکتا به شرف والای رسالت مبعوث شده، از کالبد بشریت خارج نگشته ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ...﴾ [الکهف: ۱۱۰]. «ای پیغمبر! بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم (و امتیاز من این است که من پیغمبر خدایم) و به من وحی می‌شود که معبود شما یکی است و بس» و به عالم فرشتگان و یا سرابستان خرافات و افسانه نیز نپیوسته است. و صد البته از سوی پیروانش نیز به مراتب پروردگاری نیز سوق داده نشده است!

این در حالی است که مسیحیان حضرت عیسی و یهودیان حضرت عزیر را فرزندان خداوند معرفی کرده در مقام الوهیت جای دادند! و بدعت‌گرایان و مذهب فروشان زمانه همیشه درباره امامان و رهبران خویش آنچنان مبالغه می‌کنند که آن‌ها را از پوستین بشریت خارج ساخته عناصری فرابشری و خارج از دایره پیروی قرار می‌دهند.

و این تنها رسول خداست که در سایه قرآن همچنان بشری است که با وحی به حرکت درمی‌آید، چون سایر انسان‌ها در زمین زندگی می‌کند، و با کار و تلاش خود زیر رهبریت

وحی جامعه را می‌سازد. و همیشه آنچنان که خداوند خواسته نمونه و الگوی قابل پیروی و اطاعت و چراغی بر فراز راه رستگاری و هدایت می‌ماند: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱]. «سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوهی پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به خدا داشته، و جویای قیامت باشند، و خدای را بسیار یاد کنند».

۴- سیرت پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- همه مراحل بشری یک انسان را انعکاس می‌دهد.

در سیرت پیامبر ما کودکی را داریم که در زیر نظر خداوند متعال تربیت شده به نوجوانی و جوانی، و کهن سالی و پیری می‌رسد، همسری داریم که در خانه پدر و برای اطرافیان همسایه و در جامعه مربی و معلم است. در سیرت پیامبر ما؛ مرد میدان کارزار، و مرد سیاست، و رهبر و پیشوای دیانت، و تجربه میدان تجارب، و یک انقلابی و یک شریک و یک معاهد و هم پیمان و خلاصه همه مشارب زندگی را از نزدیک لمس می‌کنیم.

تنها پیامبر اسلام است که سیرت او می‌تواند برای همه افراد جامعه الگو و نمونه باشد، در حالیکه از زندگی حضرت موسی برای ما تنها یک موسای رهبر بجای مانده، و از زندگی حضرت ابراهیم یک پیامبر انقلابی و از زندگی حضرت عیسی یک پیشوای دینی!

در بین دیانت‌های آسمانی تاریخ یهودیت و تاریخ مسیحیت پرخونترین و وحشی‌ترین تاریخ بشر به شمار می‌آیند. چرا که از دیانت‌های آن پیامبران اخلاق جنگ و ستیز بکلی حذف شده است. بر همین منوال تمامی افکار و اندیشه‌های اصلاح‌گرای تاریخ بشریت در گوشه‌هایی چند از زندگی منحصر شده است، و تنها دین و مرام و سیرت حضرت خاتم الانبیاء؛ محمد مصطفی -صلی الله علیه وسلم- است که پرتو نورش راه را برای زیستن تمام انسانها، و در همه میادین زندگی هموار ساخته است.

۵- سیرت پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- دلیلی است واضح و برهانی روشن بر

صداقت و راستگویی و درستی دعوت او...

چه گویاتر از اینکه اولین کسانی که به دعوت او لبیک گفتند همان افرادی بودند که بیش از همه با او در تماس بودند، و او را می‌شناختند: حضرت خدیجه همسر گرانقدر ایشان، ابوبکر نزدیکترین دوستش، زید بن حارثه خادمی که در خانه‌اش بود، علی بن ابیطالب پسر عمویش که زیر سرپرستی او بسر می‌برد.

سیرت پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- حکایت انسانی است که زیر سرپرستی وحی با تلاش و زحمت‌های خود -بدور از معجزات و کرامات و افسانه‌ها- پیروزی‌ها و موفقیت‌های منطقی بدست می‌آورد، و کسانی که در زمان ایشان بودند با دیدن واقعیت او و لمس تعالیم و فرموده‌هایش بدو گرویدند، و بشریت پس از رحلت او با اعتماد بر معجزات عقلیش بدو ایمان آورد، و قرآن؛ معجزه او، اساسنامه عقل و ندای فطرتی است که هر عاقلی را مجبور می‌سازد رسالت و پیامبری او را قبول کند!

بشریت پیش از او با دیدن عصایی که ازدها می‌شد، به حضرت موسی می‌گروید، و با دیدن مرده‌ای که زنده می‌شد، و یا کوری که بینا می‌گشت و یا کری که شنوا می‌شد به حضرت عیسی می‌پیوست. و پیامبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- پایان عصر معجزه‌های خارق العاده بود. معجزه او در حقیقت سخن گفتن با عقل و محک زدن شعور انسانی و بیدار ساختن ندای فطرت در افراد است.

همه افرادی که به پیامبر پیوستند از روی ایمان و باور قانع شدن به تعالیم آسمانی او بوده است، تاریخ بیاد ندارد کسی از روی معجزات خارق العاده پیامبر چون سفرنامه اسراء و معراج، و یا دو نیم شدن ماه ایمان بیاورد. بر عکس چه بسا معجزات دیگر او آتش حسادت و کینه دشمنی را در دل اهریمنان شعله‌ورتر ساخته است. دیگر معجزات پیامبر که با معجزه‌های سایر فرستادگان الهی شبیه‌اند تنها برای قوت قلب بیشتر دادن به پیامبر، و دمیدن در ثبات و پایداری مؤمنان و تشویق آن‌ها و چشم سرخ دادن به کافران بوده است که ما پیامبرمان را فراموش ننموده تنها رها نکرده‌ایم!

و تنها قرآن کریم؛ ندای فطرت و عقل از سوی خداوند بعنوان معجزه جاودان آن حضرت معرفی شد:

﴿قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا وَكُنَّا بِبَعْضِ مَا نُنزِّلُ الْكُرْآنَ لَدُنَّا لَآئِمًّا بِاللَّيْلِ﴾ [الإسراء: ۸۸]. «بگو: اگر همه‌ی مردمان و جملگی پریان گرد آیند و متفق شوند بر این که همچون این قرآن را (با این شیوه‌های دلربا و معانی زیبا بسازند و) بیاورند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند و ارائه دهند، هرچند هم برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند (چرا که قرآن کلام یزدان و معجزه‌ی جاویدان آفریدگار است و هرگز از معلومات محدود آفریدگان چنین چیزی ساخته نیست)».

و از اینجاست که پاسبانان کفر و سرکشی و عناد، و مذهب فروشان و بدعتگران هر زمان با قرآن در ستیزند، و مردم را با حجت‌های واهی از خواندن قرآن برحذر می‌دارند.

چه باعث شرم و اندرز است که برخی از آخوندهای مذهب فروش بدین بهانه که قرآن برای ما قابل فهم نیست، و تنها امامان آن را می‌فهمند مردم را از کلام الهی زده می‌کنند! چه عجب پیامی است از جانب پروردگار برای ما که ما آن را نمی‌فهمیم؟! و صد عجب از اینکه یک چوپان بیسواد صحرائشین و دهاتی عرب آن زمان آن را می‌فهمید و بر مبنای آن به پیامبر ایمان می‌آورد، و ما پس از سالیان دراز درس و تعلیم و پس از رشد عقل بشری از فهمیدن آن عاجزیم؟!!

(توصیه می‌شود به مقدمه تفسیر تابش آیت الله العظمی علامه ابوالفضل برقع‌ای مراجعه شود. البته این مقدمه در سایت‌های اینترنتی به شکل کتابی مستقل به عنوان «قرآن برای همه» نیز نشر شده است).

(<http://www.aqeedeh.com/view/book/546/> قرآن-برای-همه/)

پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- صبح دوشنبه ۹/ ربیع الأول، موافق با ۲۰ یا ۲۱ - بنا به اختلاف تقویم‌های میلادی - / آوریل / ۵۷۱م، سال فیل - عام الفیل - بنا به روایت مشهور ۵۰ روز پس از حادثه ابرهه، در دره بنی هاشم در شهر مکه مکرمه، چشم بجهان گشود.

(علامه محمد سلیمان منصورپوری در «رحمة للعالمین» پس از پژوهش‌ها و بررسی‌های تاریخی این تاریخ را ثابت شمرده است. فلک شناس مشهور مصری محمود پاشا نیز این تاریخ را روز میلاد باشکوه پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- می‌داند. علامه صفی الرحمن المبارکفوری در «رحیق المختوم»، و خضری بک در «محاضرات تاریخ الأمم الإسلامية» نیز این تاریخ را مورد تأیید قرار داده‌اند).

روایات دیگری نیز در تاریخ میلاد پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- آمده است که از درجه صحت کمتری برخوردارند. اختلاف در تاریخ میلاد پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- و سایر شخصیت‌های بزرگ تاریخ برمی‌گردد به اینکه؛ کسی در روز تولد آن‌ها نمی‌دانست که آن‌ها در آینده چه شخصیت‌هایی خواهند شد تا روز تولد آن‌ها را به دقت به تاریخ بسپارد. و بطور عموم گذشتگان چندان به دقت در تاریخ اهتمام نمی‌دادند، و تنها در سایه اسلام و بنا به نیاز اندیشمندان اسلامی به ثبت درست تاریخی برای استنباط احکام فقهی که دانستن تاریخ در آن‌ها مهم است، حایز اهمیت شد. و چون رحلت پیامبر از این جهان یک حادثه بسیار جانگداز تاریخی بود بطور دقیق ثبت شد. (و آن قبل از ظهر دوشنبه ۱۲/ربیع الأول سال ۱۱ هجری، در حالیکه پیامبر ۶۳ سال و ۴ روز عمر داشت اتفاق افتاد).

بنابراین جشن یا عید میلاد رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- که در بین عوام الناس در برخی از جامعه‌های اسلامی در ۱۲/ربیع الأول بر پا می‌شود، فاقد هرگونه دلیل و برهان شرعی و تاریخی است، و آن از میراث‌های حکومت شیعیان فاطمی در مصر است که کورکورانه در بین عوام الناس و برخی روحانیان غافل و کم سواد منتشر شده است!

درس‌هایی از مدرسه‌ی رسول خدا ﷺ

* قطره‌ای از اقیانوس بیکران پیک آسمان ﷺ

حمد و سپاس بیکران مر خدای را، و به نام او...

به نام خدایی که جان آفرید سخن گفتن اندر زبان آفرید
خداوند بخشنده‌ی دستگیر کریم خطا بخش پوزش پذیر
و سلام و درود و صلوات بر پیامبر ما، آخرین پیک آسمان، رسول هدایت و رستگاری...
کریم السجایا جمیل الشیم نبی البرایا شفیع الامم
امام رسل، پیشوای سبیل امین خدا، مهبط جبرئیل
شفیع الوری، خواجه بعث و نشر امام الهدی، صدر دیوان حشر
کلیمی که چرخ فلک طور اوست همه نورها پرتو نور اوست
خوشا بحال ما که برادران آن پیک آسمانیم، و رهبر و پیشوایی چون او داریم. پیامبر اکرم
ﷺ که جان و مالمان فدای او باد، در لحظات آخر عمر مبارکشان آرزوی دیدار ما را داشت.

به یارانش فرمودند: ای کاش برادرانم را می‌دیدم!

آن شاگردان با سعادت مدرسه رسالت گفتند: مگر ما برادران شما نیستیم؟ آن حضرت
فرمودند: شما یاران و همراهانم هستید. برادران من آنهایی هستند که در آینده می‌آیند، و مرا
ندیده‌اند و به من ایمان می‌آورند. پاداش هر یک از آن‌ها پنجاه برابر است! صحابه و یاران
حضرت گفتند: پنجاه برابر پاداش ما یا آن‌ها؟

مولا و آقایان فرمودند: پاداش ایمان هر یک از برادرانم چون پاداش ایمان پنجاه تا از
شماست!... (أحمد وأبو یعلی)

آری!..

ما اگر در ایمان چون یاران رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) صداقت و رشادت نشان
دهیم، پاداشی پنجاه برابر ایمان آن‌ها دریافت خواهیم کرد! چرا که ما در حالی ایمان

آورده‌ایم که طلعت کمال و جمال با صدق و صفای آن مقام عالی شأن را ندیده‌ایم. و معجزات پرفروغ و غرور شکن او را مشاهده نکرده‌ایم.

البته با وجود این منزلت، هرگز در شرف و فضل و کمال به پای شاگردان مدرسه‌ی رسالت؛ یاران رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) نخواهیم رسید. ما تنها شمه‌ای از فضل زحمت‌های بیدریغ آن مهترانی هستیم که پروردگار عالمیان از بین افراد بشر آن‌ها را برای همراهی با پیامبر خویش اختیار نمود. و هرگز آنانی که پس از فتح مکه و پیروزی باشکوه اسلام ایمان آورده‌اند با کسانی که قبل از نیرومند شدن اسلام، آن‌ها هنگامیکه دین مبین خداوند در پرتو میلاد باشکوه خویش زجرها و رنج‌های طاقت فرسایی را تحمل می‌کرد برابر نخواهند بود:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتَّلَ أَوْلِيَّكَ أَكْبَرُ دَرَجَةً مِمَّنِ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَتْلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَ﴾ [الحديد: ۱۰].

«کسانی از شما که پیش از فتح (مکه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نیکو می‌دهد.»

نماند به عصیان کسی در گرو که دارد چنین سیدی پیشرو
چه نعت پسندیده گویم تو را؟ علیک السلام ای نبی الوری
درود ملک بر روان تو باد بر اصحاب و بر پیروان تو باد

این چند سطر در پی آن نیست که مدح و ثنا و نعت سید پیامبران و سرور کائنات گوید، چه که زبان از وصف او عاجز و قلم از نگاشتن تصویر جمال او ناتوان‌تر است! هدف این مقاله تنها زینت بخشیدن به خود با یادآوری خاطرات آن مقام پرشکوه است نه بیشتر:

وصفش نتوان گفت به هفتاد مجلد این بس که خدا گوید: «ما کان محمد»

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾ [الأحزاب: ۴۰].

«محمد پدر (نسبی) هیچ یک از مردان شما نبوده، و بلکه فرستاده خدا و آخرین پیغمبران است (و رابطه او با شما رابطه نبوت و رهبری است). و خدا از همه چیز آگاه بوده و هست».

خواجه دنیا و دین، گنج وفا صدر و بدر هر دو عالم، مصطفی
آفتاب شرع و دریای یقین نور عالم، رحمت للعالمین
نیاکان ما با مهر و محبت و عشق سرشارشان به پیامبر اکرمین (صلی الله علیه وسلم) از قرن
چهارم هجری گرفته تا قرن دهم که جهان فارس زیر چکمه‌ی ناجوانمردانه و خونخوارانه‌ی
شیعه صفویت خفه شد، و در منجلابی از بدعت‌ها و شرکیات، خودپرستی و مذهب فروشی،
استبداد و دیکتاتوری و زنده بگور کردن معانی آزادی و عدالت اجتماعی غرق شد، همیشه
سرآمد تاریخ اسلام بوده‌اند. در گفتار آن عزیزان از مهر تابان نبوت همیشه با کلماتی
زینده‌ی مقامش یاد می‌شد: «خواجه کونین، بهشت سرمد، شمس رسل، عقل نخست، جان
جهان، مطلع اشراق، زبده وجود، فیض نخست، شهسوار ملک هستی، کریم السجایا،
صاحب لواء، خواجه کاینات، گلشن دین، فخر آدم و...» از این گونه وصف‌های دلنشین
و پرمعنایی که سزاوار اوست! و جای شرم دارد که امروز برخی از قلم‌های بی‌مروت کوزه‌ی
سفالین وفا و حیا را شکسته تنها نام آن مبارک انسان کامل را بدون ذکر و وصفی که شایان
قدر و مقام او باشد می‌نگارند!

ماه فرو ماند از جمال محمد (ﷺ) سرو نباشد به اعتدال محمد (ﷺ)
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست در نظر قدر با کمال محمد (ﷺ)

* یک لحظه در کنار رسول الله ﷺ

عجب در این نیست که ابلهی نادان، و کوته فکری ساده لوح، که رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) را نمی‌شناسد بر او بتازد. عجب در این است که مؤمنی که او را شناخته چطور از او غافل می‌گردد و پروانه‌وار بدور شمع وجودش نمی‌چرخد و در عشق و محبت و سوزش

جان نمی‌بازد!

از شرف و افتخار ماست که سروری داریم چون آقایمان سرور پیامبران خدا، آن رادمردی که تاریخ در مقابل عظمت او به پاس احترام ایستاده، و جز با اوصافی نمونه از او نام نمی‌برد:

بزرگترین معلم انسانیت.. موفقترین و پیروزترین انقلابگر تاریخ بشریت.. عالی‌ترین دعوتگر و مربی انسان ساز... بزرگترین سپه سالار از آدم تا بدین دم و تا غروب آفتاب آخرین دم.. اسوه و نمونه در هر کمال و جمال و جلال.. دارای اخلاق برازنده و بزرگ و والا، نه... بلکه او خود بالاترین درجه اخلاق و شایانترین نمونه و اسوه..

نماد رحمت و شفقت، نه از برای مؤمنان فقط، و نه تنها برای بشریت، بلکه برای جهان و جهانیان..

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷].

«ای پیغمبر! ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم.»

نمادی از رحمت و مهر و شفقت دینی، اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی..

در حکایت خلقت:

خلق و تقدیر و هدایت ابتداست رحمة للعالمین انتهاست
از آنجا که زندگی رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) کامل کننده و تتمه‌ی درک و فهم صحیح و درست قرآن کریم است. ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].
«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هر گونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم).»

تاریخ لمحہ لمحہ‌ی زندگی نبوی پیامبر؛ از اولین لحظه دیدار جبرئیل در غار تا پیوستن به یار، را برای ما حفظ کرده است. کاری که برای هیچ فردی از بشر تا کنون انجام نگرفته. و

این خود برای اهل بصیرت معجزه‌ایست که در مقابلش باید به پاس احترام سر ایمان خم کنند.

ما را چراغ دیده، خیال محمد است خرم دلی که مست وصال محمد است بیا در این لحظه با هم تصور کنیم؛ که بنا گاه و بی‌خبر در نیمه‌های شب کسی در اتاق ما را به صدا درمی‌آورد!

می‌پرسیم: کیستی! در جواب می‌گوید: **منم، رسول الله!**

موی بر بدنمان راست می‌شود. صدا صدای اوست. باورمان نمی‌شود، از لای در به بیرون می‌نگریم، چهره‌ی نورانی و پرفروغ اوست! آری! رسول خداست که به دیدار ما آمده.. می‌خواهیم در را بگشائیم، در یک آن متوجه عکس‌های خواننده‌ها و فیلمسازان و فوتبالیست‌ها و... که بر در و دیوار اتاقمان چسبانده‌ایم می‌شویم. از خود خجالت می‌کشیم، که اگر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) این چرندیات را ببیند چه خواهد گفت. فوراً دست و پای خود را جمع کرده همه‌ی این عکس‌ها را از دیوارها کنده در سطل آشغالی جای می‌دهیم.

بله!..

چون اسوه و پیک آسمان را داریم، جای این خاراها جز سطل آشغالی نیست!.. به طرف در می‌رویم تا دروازه را بسوی مهتر آسمان‌ها بگشائیم. متوجه لباسمان می‌شویم.. آه!.. خدای من.. این چه لباسی است که من پوشیده‌ام.. عکس روی لباس.. نوشته‌های روی سینه.. مارک شرکت صهیونیستی که لباس را ساخته و.. و غیره...

فوراً لباس را از تن کشیده در سطل آشغالی جای داده، لباس کارمان که کمی مرتب‌تر است، و البته آن نیز لیاقت این را ندارد که در مقابل رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پوشیده شود، را به تن می‌کنیم...

در را بروی پیامبر خدا باز می‌کنیم. او را به آغوش می‌گیریم..

آه.. چه لحظات باشکوهی است..

در یک آن، چشمان به جای سیکاری روی میز می افتد، و سیگار نیمه سوز در آن.. بدون اینکه پیامبر اکرم متوجه شود، جای سیکاری را از پشت سرمان گرفته داخل سطل آشغال پرت می کنیم.

هنوز پیامبر را تعارف به نشستن نکرده ایم که صدای ترانه ای زشت برمی خیزد...

آه!.. خدای من.. ای کاش زمین می ترکید و مرا می بلعید و در این لحظات این صدای ننگ مرا شرمنده و رسوا نمی ساخت..

صدای تلفن همراه است!..

در حالیکه از خجالت دارم آب می شوم، فوراً تلفن را خاموش کرده به گوشه ای پرت می کنم و با لبخندی ساختگی و دروغین از شرم و حیا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را تعارف می کنم بنشینند..

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) چشم به من می دوزد.. لبخندی می زند.. و می فرماید: عزیزم! لطف کن همین قرآنی که در جیب هست را یک لحظه به من بده..

سرم از خجالت و شرمساری سوت عمیقی می کشد.. وای بر من! ننگ بر من.. این قرآن نیست، جعبه ی سیگار است!..

به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چه بگویم..

عرق شرم و حیا بر سر و صورتم جاری شده، رنگم سرخ گشته، سرم را بزیر انداخته ام.. اشک های شرم و حیا و ندامت و پشیمانی از چشمانم سرازیر گشته..

لب هایم به سختی به حرکت درمی آیند: آقای من! سرورم.. مرا ببخشید این قرآن نیست.. آهسته جعبه سیگار را از جیب بیرون کشیده به سطل زباله می اندازم..

برادر عزیز!..

این تصویری است از من و شما...

آیا واقعا در هر لحظه ی زندگیمان آمادگی دیدار نابهنگامی با آقایمان؛ رسول الله (صلی

الله علیه وسلم) را داریم؟!!

حال چه فکر می‌کنی.. پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) با ما چه خواهد کرد؟!..
 آیا با یک سیلی بر پشت گردنمان بر ما داد می‌زند که: بروید گم شوید. نمی‌خواهم دیگر
 شکلتان را ببینم ای گمراهان بی‌وفا..
 اگر چنین کند.. به خدا سوگند که حق دارد..

ولی نه برادر!..

پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) ما را به آغوش خواهد گرفت و زار خواهد گریست... و
 در حالیکه بغض گلوی مبارکشان را می‌فشارد به من و شما خواهد گفت:

ای عزیز!..

پاس زحمت‌های من و یاران من همین است؟!..
 بیست و سه سال رنج کشیدم که تو را براه بهشت هدایت کنم و از جهنم سوزان گناه باز
 دارم.. جواب ۲۳ سال سختی‌ها و مرارت‌ها و رنج‌های من همین است؟!..
 جواب رشادت‌ها و مردانگی‌های یارانم که در راه هدایت تو جان و مال و فرزند خویش
 فدا کردند همین است؟!..

ای عزیز!..

بیا در این لحظات خیال اشک شرم و ندامت و پشیمانی بریزیم و با خود عهد و پیمان
 بندیم که چنان باشیم که دوست می‌خواهد!..
 آنچنان که عزیز و سرور و آقایمان؛ محمد مصطفی (صلی الله علیه وسلم) آرزو دارد. تا
 در روز رستاخیز به برادراتی چون ما افتخار ورزد..

بازا باز هر آنچه هستی باز ا گر گبر و یهود و بت پرستی باز
 این در گه ما در گه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز

راستی عزیز دل!..

اگر آن کسی که در را کوبید، پدر مهربان و با صفا و صمیمیتان؛ رسول الله (صلی الله

علیه وسلم) نمی‌بود، و به جای او عزرائیل؛ ملک الموت، می‌بود که برای گرفتن جان ما آمده بود، چه حال و هوایی می‌توانستیم داشته باشیم؟!...

* پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) و جامعه‌سازی!..

هر رهبری مجبور است در بسیاری از قضایای خانوادگی تساهل نشان دهد، چرا که وقت او بدو اجازه نخواهد داد به همه‌ی مسئولیت‌های خانه و خانواده‌اش رسیدگی کند، و در نتیجه بسیاری از روابط اجتماعی او بگونه‌ای یا ضایع می‌شوند، و یا حداقل لطمه می‌بینند. و از معجزات رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) است که او در همه‌ی زمینه‌های زندگی منجمله خانه و خانواده اسوه‌ی کمال است.

خانواده از کهن‌ترین دفاتر مراکز زندگی اجتماعی است، و جامعه‌شناسان آن را اساس و خشت بنیادی زندگی اجتماعی می‌دانند.

امروزه فرهنگ فردپرستی غرب در یک بحران بزرگ اجتماعی بسر می‌برد. جامعه‌های غربی در حال فروریختن و نابودی است. مردها در عشق و هوای زن‌نمایی غرقند و زنها در هوای مرد شدن جان می‌دهند. خروس غرب آرزوی تخم گذاری دارد و مرغش صدای خروس را تقلید می‌کند. کلاغ‌هایش نه تنها راه رفتن کبک را نیاموخته‌اند بلکه راه رفتن خود را نیز فراموش کرده‌اند.

جامعه‌شناسان جهان پرزرق و برق غرب در پی ساختن مجدد کیان خانواده عرق می‌ریزند... ولی هیئات..

و صد عجب!.. ابلهان عالم نمای جهان سوم ما را، که با جسارت و پرووئی بی‌مانندی چون میمون به ساز غرب می‌رقصند و در پی از بین بردن نظام متین و مقدس خانواده در کشورهای متخلف ما هستند!!.. و شعارهای «آزادی زن» را نشخوار می‌کنند!

کمر زن بیچاره‌ی غربی با تیشه‌ی همین شعار براق شکسته شد، و امروز زن در جهان غرب تنها عروسکی است برای سیر کردن شهوت گرگان خیابان!..

زن در غرب وسیله‌ای است برای جلب مشتری برای کالاهای بازار.. از اتوموبیل گرفته تا

صابون حمام همه را باید زن با اندام عریان خود به مردم تقدیم دارد...
 زن غربی از حریم مقدس مادر و همسر و خواهری رانده شده، به برده‌ی حلقه بگوش هوا
 و هوس شهوترانان بدل گشته است...
 این چیزی است که اهریمنان ماده پرست، و خودخواهان شهوتران، و البته در کنارشان
 ابلهان ساده لوح می‌خواهند برای جامعه‌های سنتی ما به ارمغان آورند!..
 قدرت و تداوم کیان خانواده به درجه استحکام روابط شوهر و همسر، و فرزندان و پدران
 و مادران، و سایر خویشاوندان وابسته است. و پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) برای تداوم و
 استحکام بخشیدن به این روابط بهترین داروها و اکسیرهای مشکل گشا را بصورت عملی و
 تطبیقی -نه تئوری و شعار گونه- به جامعه بشریت ارزانی داشته. که در سایه آن بیماری‌های
 اجتماعی چون؛ خودپرستی، پریشانی و اضطراب نفسی، عدم اطمینان و دلهره‌گی، غرور و
 یکه‌تازی، از جامعه برچیده خواهد شد.

* پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) با پدر و مادرشان..

تقدیر چنین قلم زد که رسول حق (صلی الله علیه وسلم) فرصت خدمت به پدر و مادرشان
 را نیابند.

پدر بزرگوارشان قبل از اینکه آنحضرت چشم بر این جهان بگشایند از این دنیا رخت
 بر بسته بود. شاید او رفت تا فرزند برومندش گام اول خود را بر زمین محکم بگذارد، و تنها
 توکل و امیدش به خداوند عالمیان باشد. از روز اول در برابر سختی‌های زندگی بجای: اُبی
 اُبی - پدرم.. پدرم- بگوید: ربی... ربی... -پروردگارم.. پروردگارم-!
 با این وجود آن مقام وفا، نام پدر بزرگوارشان -که هرگز او را ندیده بود- را بر یکی از
 فرزندان‌شان گذاشتند.

مادر مهربانشان را نیز در ۶ سالگی از دست دادند. و از مهر و محبت او نیز محروم گشتند
 تا تنها تکیه گاهشان در گاه حق باشد، و نباشد او را عزیزی جز خدای یکتا...
 در یکی از سفرهایشان در راه مدینه چون به منطقه «ابواء» که مادر آن بزرگوار در آنجا

دفن شده بود، پیامبر از خدای خود اجازه خواست تا بر سر قبر مادرشان حضور یابد، خداوند بدو چنین اجازه‌ای داد، و آن حضرت بر قبر مادر اشک‌ها ریخت! آماده است که در فتح مکه؛ پیرزنی کوژپشت، و مجاله شده‌ی زمانه، خدمت آنحضرت رسیدند. و خود را «حلیمه سعدیه» معرفی کردند. -زنی که در کودکی بعنوان دایه پیامبر خدا را شیر داده بود-.

آیه‌ی وفا (صلی الله علیه وسلم) به ناگاه از جا برخواسته عبای خویش را بر زمین پهن کرد، و آن پیرزن را به آغوش گرفته، ساعت‌ها با او نشست، و حرف‌ها و لبخندها زد... و به یارانش که او را بشدت نیاز داشتند، می‌گفت: مرا با مادرم تنها بگذارید...

این آیه‌ی وفا (علیه الصلاة والسلام) آیاتی از جانب خداوند در این باره برای ما تلاوت کردند، که هر یک از آن‌ها مدرسه‌ای است و مکتبی انسان پرور و جامعه ساز:

خداوند ذی الجلال می‌فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا وَلَا تَنْهَرَهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾ وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ﴿٢٤﴾﴾ [الإسراء: ۲۳-۲۴].

«ای انسان! پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید (و با آنان نیکو رفتار نمائید). هرگاه یکی از آن دو، و یا هر دوی ایشان نزد تو به سن پیری برسند، (کمترین اهانتی بدیشان مکن و حتی سبکترین تعبیر نامؤذبانانه همچون) اُف به آنان مگو! (و بر سر ایشان فریاد مزن) و آنان را از پیش خود مران و با سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو * و بال تواضع مهربانی را برایشان فرود آور (و در برابرشان کاملاً فروتن باش، و برای آنان دست دعا به درگاه خدا بردار) و بگو: پروردگارا! (اینک که ضعیف و جز تو پناهی ندارند) بدیشان مرحمت فرما، همان گونه که آنان در کوچکی (به ضعف و کودکی من رحم کردند و) مرا تربیت و بزرگ نمودند».

و در آیه‌ی دیگر می‌خوانیم: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ﴿٣٦﴾ [النساء: ۳۶].

«تنها) خدا را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید. و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، همدمان (در سفر و در حضر، و همراهان و همکاران)، مسافران (نیازمندی که در شهر و مکان معینی اقامت ندارند)، و بندگان و کنیزان. بیگمان خداوند کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد».

عجب مکتبی است این دین!...

احترام پدر و مادر، و رسیدگی به آن‌ها پله‌ی دوم ایمان است! مکانت و جایگاه پدر و مادر بلافاصله پس از ایمان به خداوند متعال قرار داده شده است!...

روزی مردی خدمت مولایم (صلی الله علیه وسلم) - که پدر و مادر و جانم فدای او باد!- رسیده از آنحضرت پرسید: پدر و مادر را چه حقی است بر فرزند؟

پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «آن دو بهشت و دوزخ تو هستند» (ابن ماجه/۱۲۰۸).

ابودرداء یار باوفای پیامبر خدا می‌گویند: از آقاایم شنیدم که می‌فرمودند: «پدر بهترین دروازه‌ی بهشت است. میل خودت؛ خواهی آن دروازه را بشکن، و خواهی از آن وارد بهشت برین شو» (ترمذی ۴/۳۱۱).

در روایتی دیگر آمده است که مردی خدمت آقاایم (صلی الله علیه وسلم) رسید و گفت: ثروتی دارم و فرزندان و عیالی، و پدری نیازمند. پیامبر خدا -روح و روانم فدای او باد!- فرمودند: «تو و ثروت از آن پدرت هستی» (مشکواة ۲/۶۰۰).

و در روایتی دیگر آمده است؛ مردی خدمت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رسیده پرسیدند: چه کسی از همه‌گان شایسته‌تر است که بدو نیکی کنم؟ آنحضرت فرمودند: «مادرت». او گفت: پس از او چه کسی؟ آنحضرت باز فرمودند: «مادرت». او گفت: پس از

او چه کسی؟ آنحضرت برای بار سوم فرمودند: «مادرت». آن مرد بار دگر پرسیدند: پس از او چه کسی؟ آنگاه رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «پدرت» (بخاری ۷/۶۹).

آیات و احادیث و روایاتی بسیار در این موضوع آمده، و همه بیانگر آنند که پدر و مادر دو رکن اساسی استحکام و پایداری نظام خانه و خانواده‌اند.

فرو ریختن این دو رکن، در جامعه‌های غربی باعث از بین رفتن نظام خانوادگی در این کشورها شده است. مادران پیر و پدران فرسوده‌ی اینگونه جامعه‌ها در گوشه‌ای از خانه‌ی سالمندان به انتظار مرگ می‌نشینند. در این کشورها تنها یک روز از سال به نام روز مادر شناخته شده که در آن زن و شوهر یک شاخه گل در دست فرزندان خود گذاشته همراه آن‌ها به خانه‌ی سالمندان می‌روند تا آن‌ها را با موجوداتی به نام «مادر» آشنا سازند! و تا سال دیگر و روز مادری دیگر - اگر عمر اجازه داد - خبری از این موجود ناشناخته در خانواده‌ها نیست!

و صد عجب!.. طوطیانی که کورکورانه در کشورهای ما که پیران تاج سر خانواده‌ها هستند، تقلید را پیشه‌ی خود ساخته‌اند، و با نواختن آهنگ «روز مادر» گویا تلاش دارند احترام و متانت «مادر»؛ فرشته‌ی عشق و محبت خانواده‌های ما را در یک روز زندانی کنند... که البته این کوشش‌های پلیدی که لباس پرزرق و برقی بر تن دارد، هرگز نمی‌تواند بدان عظمت و جایگاهی که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) برای پدر و مادر در جامعه‌ی اسلامی کاشته کوچکترین لطمه‌ای وارد کند. این ابلهان غرب پرست چون آن بز کوهی دیوانه می‌مانند که با شاخ‌های خود می‌خواهد کوه‌های سترگ را از جای بر کند!.. یا چون آن ابلهی که به تعبیر قرآنی می‌خواهد آفتاب فروزان را با باد دهان خود خاموش گرداند!...

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [الصف: ۸].

«می‌خواهند نور (آئین) خدا را با دهان‌هایشان خاموش گردانند، ولی خدا نور (آئین) خود را

کامل می‌گرداند، هر چند که کافران دوست نداشته باشند».

✽ پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم)؛ همسری نمونه و الگویی بی‌مانند

اساسنامه‌ی روابط اجتماعی بر مبنای میثاق رابطه شوهر و همسری در خانه برقرار می‌شود. و در واقع هرچند این رابطه‌ی مقدس قویتر و پایدارتر باشد، بهمان اندازه استحکام جامعه پایدارتر و تزلزل‌های اخلاقی از آن دورتر خواهد بود.

پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) در سن ۲۵ سالگی با خدیجه دختر خویلد که بیوه زنی ۴۰ ساله بود ازدواج کردند. این ازدواج مبارک ۲۵ سال دوام داشت، که پس از آن خدیجه در سن ۶۵ سالگی، رسول خدا را که مردی ۵۰ ساله بود تنها گذاشته، به پیک حق لبیک گفت و بدیار باقی شتافت.

خدیجه پا به پا همراه و همگام پیامبر خدا در دعوت و تلاش او شریک بود. و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) برای او احترام شایانی قائل بودند، و او را بسیار دوست داشتند. و هرگز در زندگی خدیجه با خانمی دیگر - هر چند عرف و تقالید چند زنی جامعه‌ی آنروز بدو فشار می‌آورد - ازدواج نکردند.

و در شرافت و بی‌مثالی این ازدواج همین بس که خدیجه اولین کسی بودند که به رسالت پیام آور توحید حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) ایمان آوردند. چه ابله‌ها و نادان آن کوردلان و بیمار ضمیرانی که پیامبر خدا را به خاطر ازدواج‌های متعددشان زیر سؤال می‌برند!..

در حقیقت محمد جوان تنها با یک بیوه‌ی ۴۰ ساله ازدواج کردند. و آن کسی که ازدواج‌های متعدد کرد پیامبری است ۵۰ ساله!!..

این کوردلان کینه‌توز تاکنون درک نکرده‌اند که سن ۵۰ سالگی سن ازدواج‌های شهوت نیست! عمری است که انسان دیگر تمایل زیادی به ازدواج و تجدید فراش ندارد. ولی پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) هدفی بسیار عظیم و بزرگ برای ساختن جامعه‌ی بشریت را دنبال می‌کرد. و ازدواج‌های او در آن جامعه‌ی نوسازی که پیامبر خشت اصلاح آن را بدوش گرفته بود، هر یک از برای رسیدن به مقصدی خاص چون؛ دعوت قبایل مختلف عرب به

اسلام، اصلاح و همبستگی و برقراری وحدت اجتماعی در بین قبائل مختلف، تربیت دعوتگرانی که مسائل دینی مربوط به خانم‌ها را همراه با تصویری از الگوی زندگی خانوادگی به آیندگان منتقل سازند، در کنار فرهنگ سازی برای فهم اهمیت تکافل اجتماعی و سرپرستی بیوه‌زنان و خانم‌های بی سرپرست و... به مؤمنان و به بشریت، بوده است.

در زندگی خانوادگی پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) آیت وفاست!

محبت، عشق و وفا رنگ و بو، و ساز و برگ خانه‌ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) بود. ورق زدن زندگی شخصی و الگوی بی‌مانند انسانیت نیاز به سال‌ها وقت دارد. چرا که هر لمحی او درسی است عمیق، و هر درس او مدرسه‌ی است از اخلاق و سازندگی، که در فهم آن کتاب‌ها می‌توان نگاشت.

تنها در این چند خط به یک نشانه از وفای او با همسر اولشان خدیجه کبری اشاره می‌کنیم:

عائشه تنها دختری است که پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) برای قدرشناسی از بهترین یار و وزیر و مستشار خود ابوبکر صدیق، آن کسی که خداوند از بالای عرش عزت و شرف خویش او را به عنوان دوست و همراه پیامبر به تاریخ معرفی نمود (سوره مبارکه توبه آیه ۴۰)، با دختر او ازدواج کرد تا او مسئولیت نقل مباشر مسائل فقهی و شرعی خانه و خانواده را به مسلمانان به عهده گیرد. و این بانوی بزرگوار به بهترین وجه در زمان آن حضرت و پس از رحلتشان ادای واجب نمودند، و مسلمانان از این مادر خود به نام «بانوی دانشمند اسلام» یاد می‌کنند.

با وجودی که عائشه در پیش پیامبر بسیار عزیز و گرامی بود، و آن حضرت او را با عشق و علاقه‌ی خاصی با نام‌ها و صفت‌هایی دلربا چون؛ «سرخ گونه» صدا می‌کردند، و آخرین لحظات عمر مبارکش را نیز در کنار او سپری نمودند، از وفای آنحضرت به خدیجه رشک می‌بردند.

عائشه که در قلب پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) از چنین جایگاه ویژه‌ای برخوردار

بودند، تصاویری گویای محبت و عشق و علاقه از وفای آنحضرت منعکس می‌فرمایند: عائشه می‌گوید: مرا به حال هیچ کس رشک نمی‌آمد، مگر خدیجه که پیامبر همیشه از او یاد می‌کرد.

توجه داشته باشید، که از وفات خدیجه سال‌ها می‌گذرد، و هنوز پیامبر آنگونه از او نام می‌برد که همسران آن مقام به حالش رشک می‌برند!...

در روایتی از عائشه آمده است: از هیچ زنی آنقدر غیرتم نیامد که از خدیجه! کسی که سال‌ها قبل از ازدواجم با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وفات کرده بود. چونکه رسول الله بسیار از او یاد می‌کردند، و خداوند به پیامبرش دستور داده بود تا به او مژده‌ی قصری از جواهرات در بهشت بدهد. و هرگاه گوسفندی سرمی‌بریدیم رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) به همه‌ی دوستان خدیجه گوشت هدیه می‌کردند تا نیازشان برآورده شود. (بخاری ۴/ ۲۳۰)

شاگرد با وفای رسول خدا؛ عائشه می‌گوید، احیانا از شدت اظهار محبت رسول خدا به خدیجه کمی دلخور می‌شدم و می‌گفتم: ... انگار در دنیا هیچ زنی جز خدیجه نبود! آن حضرت شروع می‌کردند به تعریف کردن از خدیجه، و اینکه ایشان چنین و چنان بودند، و فرزندان من از او هستند. (بخاری ۴/ ۲۳۱)

مادر مؤمنان؛ عائشه روایت می‌کند: روزی هاله دختر خویند - خواهر خدیجه - اجازه خواست. پیامبر با شادی از جایشان برخاستند و گفتند: خدای من هاله است! من از این برخوردارم بسیار غیرتم آمد. گفتم: چقدر اسم همین پیره زن قریشی که سالهاست مرده را می‌بری، خداوند بهتر از او را به شما داده است! (مسلم ۷/ ۱۳۴)

پیامبر این اعتراض‌ها و پرخاش‌های غیرت همسرانش را با لبخند جواب داده می‌فرمودند: روزی که همه به من کفر ورزیدند خدیجه به من ایمان آورد. روزی که همه مرا دروغگو خواندند، خدیجه بود که حرفم را پذیرفت. روزی که مردم از همه چیز مرا منع کردند، خدیجه بود که مرا شریک مالش کرد. (استیعاب ۴/ ۲۷۹ و الاصابه ۴/ ۲۷۵).

روزی پیرزنی به نام «حسانة المزنیه» به دیدنمان آمد. پیامبر با خوشروئی از او پذیرائی

کرد، و با او نشست و مشغول گفت و شنود شد. از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) پرسیدم: این پیرزن کیست؟ فرمودند: «ایشان از دوستان خدیجه بودند»!!..

آیا وفاء و محبت و دوستی بیشتری سراغ دارید؟!.. (روح و روان و جان و مالمان فدای تو ای پیامبر محبت و وفا. و ای نمونه و الگوی انسانیت)

بشنو این قصه را و دریاب عمق حکایت وفا و انسانیت الگوی والای بشریت را:

ابوالعاص داماد پیامبر خدا - شوهر دخترشان زینب - که در صف کافران در معرکه «بدر» شرکت کرده بود به اسارت مسلمانان درآمد. همسر او زینب که در آن هنگام هنوز در مکه بود مبلغی پول همراه با گردنبندی که مادرش «خدیجه» در شب ازدواجش به او هدیه کرده بود را برای رهائی شوهرش به مدینه فرستاد. پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) پس از دیدن آن گردنبندی که پس از سالها هنوز آن را به خاطر داشت، زندگی ۲۵ سال سعادت و خوشبختی در کنار خدیجه به یادش آمده، بی‌اختیار شروع کرد به گریستن. سپس از یاران باوفایش که چون پروانه دور شمع نبوت او جان می‌دادند اجازه خواست تا گردنبند را برگرداند. همه‌ی آن پروانه‌های محبت با کمال سعادت رضایت دادند. و آنحضرت گردنبند - یادگار خدیجه کبری - را به دخترشان بازگرداندند (الاصابه ۴/ ۳۰۶، الاستیعاب ۴/ ۳۰۵).

از تصاویر پرفروغ وفای این شوهر نمونه همین بس که او در حالی چشم از جهان فرو بست و به پیک حق لبیک گفت که سرش در آغوش همسرش مادر مؤمنان؛ عائشه صدیقه - بانوی دانشمند اسلام - بود. و در کلبه‌ی درویشی همسرش نیز دفن گردید.

وفا در زندگی... و وفا در وفات... و وفا پس از وفات...

الهی.. بار الها.. جان ما در راه آن انسان کامل؛ الگوی وفا از ما بستان، و در رکاب او ما را برانگیز، و در کنار او در بهشت برین جایمان ده...

از جمله اساسنامه‌های این دین برای استحکام روابط خانوادگی:

خداوند متعال به مؤمنان دستور می‌دهد: ﴿وَعَاثِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۱۹]. «و با زنان

خود بطور شایسته (در گفتار و در کردار) معاشرت کنید».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «بهترین شما کسی است که برای خانواده‌اش بهترین باشد. و من از تمامی شما برای خانواده‌ام بهترینم» (ترمذی ۷۰۹/۵، ابن ماجه ۱/۶۳۹).
و همچنین فرمودند: «از کاملترین مؤمنان در درجه‌ی ایمان خوش اخلاقترین آن‌ها و مهربانترینشان برای خانواده‌هایشان هستند» (ترمذی ۹/۵).

و همچنین می‌فرمودند: «خوش اخلاقترین مؤمنان و بهترین و خوش برخوردترین آن‌ها با همسرانشان، کاملترین آن‌ها در ایمانند» (ابن ماجه ۱/۶۳۶، ترمذی ۳/۴۶۶).
در این باره همین بس که بشنویم عبدالله فرزند عمر چگونه جایگاه و مکانت زن و همسر را در جامعه‌ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) برای ما به تصویر می‌کشد.
ایشان می‌گویند: در زمان پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) از تند سخن گفتن و کمترین حرکتی که احیاناً باعث رنجش خانم‌هایمان شود بشدت هراس داشتیم. تا مبدا آیاتی از قرآن نازل شود و ما را مورد بازخواست قرار دهد (بخاری ۶/۱۴۶).

* پیامبر نمونه و الگوی پدری مهربان!..

به جرأت می‌توانم بگویم که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) روحیه پدری را به انسانیت آموخت. و امروز اگر اروپا گوشه‌ای از درس پدر بودن آن مقام والا را در جامعه‌ی خود به نمایش می‌گذاشت؛ نه با مشکل خانواده دچار می‌شد و نه با مشکلات بی‌حد و مرز جوانان. و بسیاری از بی‌بندوباری‌های جامعه نیز حل می‌گشت!

محبت پدری پیامبر اکرم (پدر و مادر و جان و فرزندانم فدای او باد!) الگو و نمونه‌ای است بی‌مانند. وقتی ابورافع مژده ولادت ابراهیم را به پیامبر داد، آن حضرت از شدت خوشحالی غلامی را بدو هدیه کردند، و سپس گوسفندی را به عنوان عقیه ذبح نمودند، در بین مردم تقسم کردند. و به وزن موهای نوزادشان نقره صدقه دادند. (طبقات ۱/۱۳۵)

حضرت جبرئیل نیز چون از شدت محبت و مهر و شفقت و علاقه پیامبر به فرزندان‌شان اطلاع داشت، پس از ولادت ابراهیم چون بر آن حضرت نازل شد، بدو با نام فرزندشان سلام گفت: سلام و درود خدا بر تو باد، ای ابا ابراهیم! (طبقات ۱/۱۳۵)

روز بعد پیامبر با خوشحالی به صحابه مژده دادند که: «دیشب خداوند به من فرزندی عطا نمود، و من نام پدرم ابراهیم را بر او گذاشتم» (طبقات ۱/ ۱۳۵).

وروزی که ابراهیم وفات کرد. پیامبر گریستند. عبدالرحمن بن عوف گفتند: یا رسول الله حتی شما نیز گریه می کنید؟ آنحضرت در جواب فرمودند: «یا ابن عوف، این رحمت و شفقت و مهر پدری است». و فرمودند: «چشم‌ها از اشک لبریز می شود. قلب غمگین و افسرده می گردد. ولی ما جز آنچه خدایمان را راضی و خشنود می کند هیچ نمی گوئیم. ای ابراهیم ما از دوری تو غمگینیم» (بخاری ۲/۸۵).

آری.. این است پیامبر خدا، اسوه و الگو و مدرسه‌ی اعتدال در دین خدا. جمع کردن بین مهر پدری و رضایت به خواست و قضای الهی. نه آن چیزی که برخی از تندروان با شدت ساختگی و دروغین، عواطف و احساسات فطری بشری و خدادادی خود را زیر پا خفه می کنند. و نه آن چیزی که در بسیاری از جامعه‌های پس مانده و متخلف رواج دارد، که سال‌های سال بر مرگ کسی نوحه و ناله براه می اندازند! اگر قرار بود بشریت تا بروز قیامت اشک بریزد، می بایستی به داغ دوری رسول الله اشک می ریخت! و اگر قرار می بود؛ کسی تا ابد در دنیا بماند، رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) شایسته‌ی آن بود که تا ابد زنده بماند! ولی او نیز بنا به حکم خداوند بر مخلوقاتش از این دیار فانی رخت بربست، و دیگران نیز باید به کوس رحیل لبیک گویند. پس گریه، فغان، زاری و شیون بر رفتگان شیوه‌ی مؤمنان نیست! مؤمن خشت اول بنا و سازندگی در جامعه است، و شایسته نیست که خاک دیروز بر سر ریخته، مرده پرستی را آئین خود سازد. بلکه او از برای ساختن فردا و آینده و گلشن نمودن زمین آفریده شده است.

همه‌ی فرزندان پیامبر خدا جز ابراهیم که از مادر مؤمنان ماریه مصری متولد شدند، قبل از اسلام از همسرشان؛ بانوی اول اسلام خدیجه‌ی کبری دنیا آمده بودند. شاید بتوان گفت که؛ قرآن کریم این شدت محبت و علاقه و احساس پدری او را چنین ارج نهاد که همسران او را به عنوان مادران مؤمنان معرفی نمود تا او سمت پدری برای همه‌ی مسلمانان را داشته باشد.

مادر مؤمنان عائشه صدیقه دست پرورده‌ی مکتب رسالت و شاگرد نمونه‌ی قسمت بانوان، چنین می‌فرمودند: خانمی فقیر با دو دخترش در خانه من آمدند. نزد من تنها یک دانه خرما بود که به ایشان دادم. آن زن گرسنه نیز دانه‌ی خرما را دونیم کرده بین دو دخترش تقسیم کرد. وقتی پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) تشریف فرما شدند، حکایت آن زن را برایش تعریف کردم. آنحضرت فرمودند: «هرکس مسئولیت دختری به گردنش باشد، و به او نیکی کند. روز قیامت او را از آتش جهنم دور می‌سازد» (بخاری ۷/ ۷۴).

و در روایتی دیگر از آنحضرت آمده: «هرکس دو دختر را سرپرستی کرده، پرورش داد. من و او همراه و در کنار هم چون این دو انگشتان دستم خواهیم بود» (مسلم ۸/ ۳۸-۳۹). ابوسعید و ابن عباس آورده‌اند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «اگر خداوند به کسی فرزندی داد، نام زیبایی برایش انتخاب کند. و او را خوب تربیت کند. و چون بالغ شد ازدواجش دهد. و اگر چنانچه بالغ شد و او را ازدواج نداد تا اینکه مرتکب گناهی شد، گنااهش بر گردن پدرش است» (مشکوٰه ۲/ ۱۷۰).

برخی کوه فکرها گمان می‌کنند بخل ورزیدن در اظهار مهربانی و شفقت با فرزندان و نوه‌ها و بچه‌های فامیل و کودکان جامعه خلاف حشمت و بزرگی و هیبت است! این تصور در حقیقت پرده از بیماری‌های نفسانی اینگونه افراد برمی‌کشد. آن‌ها چون از نقص شخصیت رنج می‌برند گمان می‌کنند با این حرکت‌های ساختگی و قلبی شخصیتی برای خود می‌سازند.

آیا آن‌ها نمی‌دانند که بزرگترین شخصیت تاریخ بشریت با بچه‌ها بازی می‌کرد، و آن‌ها را می‌بوسید و بر پشت خود سوار می‌کرد، و با آن‌ها شوخی می‌کرد. روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) دو نوه‌اش؛ حسن و حسین را بوسید. کسی گفت: من ۱۰ فرزند دارم یکی از آن‌ها را نبوسیده‌ام. رسول الله (درود و سلام خدا بر او بادا) فرمودند: «چه کنم اگر در قلبت اثری از مهر و شفقت نیست».

آنحضرت دخترشان فاطمه را خیلی دوست داشتند، و او را سرور زنان بهشت می‌خواندند.

و می‌فرمودند: «فاطمه جگر گوشه‌ی من است، کسی که او را به خشم آورد مرا بخشم آورده» (بخاری ۴/۲۱۰).

و وقتی فاطمه نزدشان می‌آمدند از جایشان بلند می‌شدند، و او را می‌بوسیدند و بر جای خود می‌نشاندند. و اگر به سفری می‌رفتند آخرین کسی که با او خداحافظی می‌کردند فاطمه بود. و چون بازمی‌گشتند اولین کسی که بخدمت آن حضرت می‌رسیدند فاطمه بود. ایشان دخترانشان را به ازدواج افرادی نمونه و شایسته درآوردند. فاطمه را به ازدواج حضرت علی که دست پرورده و بزرگ شده‌ی خانه رسالت بود دادند.

دختر دیگرشان «رقیه» را به ازدواج حضرت عثمان دادند. حضرت عثمان نیز نمونه‌ی شوهری بی‌مانند و مؤمن و متعهد بود. و پس از حضرت ابراهیم (علیه السلام) اولین کسی بود که در راه خدا همراه با خانواده‌اش به حبشه هجرت نمود. وقتی همسرشان رقیه دختر رسول الله وفات کرد. پیامبر (که روح و روانم فدای او بادا) دامادش عثمان را دلداری داده، دختر دیگرش «ام کلثوم» را به ازدواج او درآورد.

و وقتی ام کلثوم وفات کردند. عثمان که گمان می‌برد رابطه‌ی دامادیش با پیامبر خدا قطع شده بشدت ناراحت بود و می‌گریست. آنحضرت با مهر پدری او را به آغوش گرفته آرامش داد و فرمود: «مرگ رابطه‌ی دامادی و خویشاوندی را قطع نمی‌کند. طلاق است که این رابطه را از بین می‌برد و اگر دختر سومی می‌داشتم او را به ازدواج تو درمی‌آوردم» (انساب الأشراف ۱/۴۰۱).

امروز که این اسوه و نمونه و الگوی بشریت از میان ما رفته، خداوند برای ما سنت و رویه و روش او را حفظ نموده است. قرآن کریم که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تصویر زنده و بشری و نمونه‌ی عملی و تطبیقی آن بود در بین ماست. سنت و رفتار و روش زندگی پیامبر خدا توسط شاگردان باوفا و دست پرورده‌های مکتب ملکوتی او برای تاریخ و آیندگان به ثبت رسیده است.

امروزه بشریت تصویری گویا و سه بعدی و تمام رخ از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم)

در اختیار دارد. و دوری و فراق آن حضرت هیچ جای عذری برای کسی باقی نگذاشته است! و در حقیقت شایسته‌ی همه‌ی مؤمنان و تمامی بشریت و تاریخ است که بر ردپای آن حضرت قدم نهاده مو به مو تابع فرامین و ارزش‌های والایی باشند که آن حضرت برای سعادت و نیکبختی جهان به ارمغان آورده است. آن هنگام است که خورشید پر فروغ سعادت بر گیتی تابیدن خواهد گرفت. و بشریت طعم برادری و برابری و مهر و سعادت و رستگاری و رشادت و آزادی و انسانیت را خواهد چشید.

در پرتو هجرت مصطفی (علیه الصلاة والسلام)

امتی که در غار حراء با نغمه سازنده «اقرأ» - بخوان - متولد شد، به یکباره چشمش را بر جهانی غرق در تاریکی‌ها، و بر هموعانی که در دوری و غفلت از پروردگار و خالق خود یکدیگر را به بردگی گرفته بودند گشود. این امت نو پا که ندای قرآن با قلب‌هایش آمیخته شده بود، و گویا بر آن‌ها نازل شده، فرد فرد آن‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد، در پی رسانیدن این نور به تمام جهان و جهانیان شدند. در مفکوره آن‌ها مفهوم خاک و بوم وسعت گرفت، و ملک و دیار آن‌ها همه سرزمین‌هایی شد که خدایشان آفریده! زبان حالشان می‌سرود: هر ملک، ملک ماست که ملک خدای ماست..

یاران رسول الله - صلی الله علیه وسلم - مال، ثروت، ملک و دیار خود را رها کرده؛ گاهی به حبشه، و گاهی به یثرب - مدینه منوره - و از مدینه به بغداد، و مصر و مراکش و ایران و هند رخت هجرت بر بستند، و همه همان جمله‌ای که ربیع بن عامر به رستم فرماندار سپاه سرزمین فارس گفت را در دل داشتند: «لقد ابتعثنا الله لنخرج من شاء من عبادة العباد إلى عبادة رب العباد ومن جور الأديان إلى عدل الإسلام ومن ضيق الدنيا إلى سعتها» «ما را خدایمان برانگیخته تا مردمان را از بردگی و بندگی هموعان خود رهایی داده بسوی عبادت خالق و آفریدگارشان رهنمون باشیم. و از ظلم و ستم مذاهب ساختگی رهایی داده به عدل و داد اسلام، و از تنگی دنیا به وسعت و گشایش آن سوق دهیم».

آن‌ها بسوی عالم بال کشیدند تا دین و مبانی اصلاح عقلی و روحی را در میان بشریت منتشر سازند تا از پوچی و سر در گمی رهایی یابد. لذت نجات آدمیان چنان نشوه و شوقی در آن‌ها بوجود آورده بود که هیچ برف و بوران و صحرای سوزانی را توان بازداشتن آن‌ها از ادامه مسیر نبود. تا بدانجا که عقبه بن نافع - رضی الله عنه - بر ساحل خروشان اقیانوس ایستاده داد بر آورد: سوگند بخدا اگر می‌دانستم در پس این اقیانوس بی‌ساحل مردمانی زندگی می‌کنند، دل این آب را دریده نور هدایت و رستگاری و پیام اسلام را بدانها

می‌رساندم.

آن جوانمردان مؤمن تربیت یافته در مدرسه نبوت با تمام آن عزم راسخ و اراده فولادین بسیار نرم خو و خوش برخورد و زیبا بیان بودند، و هرگز خود را در پشت دیوارهای زمخت و بلند پنهان نکردند، و خوشبختی و سعادت خود را با روحیه‌ای از گذشت و ایثار به بشریت تقدیم داشتند، با عشق و علاقه از تجارب دیگران آموختند و به حرف‌هایشان گوش فرا دادند.

پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - در ۲۷ صفر چون رخت هجرت از خانه خود در مکه بر بست در حقیقت نه قریش را ترک گفت و نه بنو هاشم را، بلکه کفر، ستم، طغیانگری، خودخواهی، جبروت و فرعون منشی آن‌ها را ترک گفت. او با وجودی که از ظلم و ستم آن‌ها به تنگ آمده بود هدایت و رستگاری را برای همه آن‌ها آرزو داشت. چون از شهر خود بیرن می‌رفت نگاهی به پشت سرشان انداخته فرمودند: «إِنَّكَ أَحَبُّ بِلَادِ اللَّهِ إِلَيَّ اللَّهُ، وَلَوْ لَا أَنْ أَهْلَكَ أَخْرَجُونِي مِنْكَ مَا خَرَجْتَ» «تو از همه سرزمین‌های الهی در نزد خداوند عزیزتری، و در نزد من نیز همچنان، و اگر ساکنان مرا بیرون نمی‌راندند من از اینجا نمی‌رفتم».

جای دارد مهاجران زمان ما بار دیگر در نامه سرگشاده هجرت رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - و شاگردانش به دقت بنگرند، هجرتی که معانی پر بار؛ ایمان و جهاد، دلسوزی و شفقت، دعوت و امید، بازگشت و پیروزی در هر سطر آن تجلی می‌کند. هجرت؛ قطع رابطه با زادگاه، خانواده، فامیل و یا هموطنان هر چه مبنای اختلاف باشد، نیست. بلکه تلاشی است برای یافتن پایگاهی آرام تا مهاجری که دلش برای ملتش می‌سوزد با استفاده از تمام وسائل ارتباطی؛ انترنت، ایمیل، نامه نگاری، رادیو و تلویزیون و... با خویشان و ملتش در تماس بوده در پی صلاح و رستگاری آن‌ها کوشا باشد تا خدای ناکرده نامش از لیست برترها حذف نگردد:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ

بِاللَّهِ... ﴿[آل عمران: ۱۱۰].

«شما (مسلمانان حقیقی) نیکوترین امتی هستید که پدیدار گشت‌هاید (برای اصلاح بشر، که مردم را) به نیکوکاری امر می‌کنید و از بدکاری باز می‌دارید و ایمان به خدا دارید...».

مهاجری که برای نجات دین، مال و یا ناموس خود از دیار و کاشانه‌اش گریخته، یا حتی کسی که در پی آسایش و زندگی بهتر در دیاری دیگر جای گزیده، نباید در فضای آزاد و آسایش جدید خود را بیازد و بازیچه شهوت‌ها و وساوس شیطانی گردد، باید دریابد که راه رسیدن به بهشت پر است از سختی‌ها و مشقت‌ها و خارهای دردناک، البته خدای یگانه بنده مؤمن و صادقش را هرگز ضایع نمی‌کند.

مهاجر باید همواره صحنه‌های زنده و نمادین هجرت رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - را همیشه جلوی دیدگان خود داشته باشد:

مکه تقریباً از مؤمنان خالی شده، قریش عازم ترور پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - است. پهلوانانی با شمشیران تشنه بخون خود پشت در خانه پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - رسیده‌اند تا با یک حمله او را برای همیشه از سر راه خود بردارند. حفاظت پروردگار بحرکت در می‌آید. جبریل خبر می‌دهد که «لَا تَبْتَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ عَلَيَّ فَرَاشِك...» «امشب را بر بستر خود نخواب».

پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - در حالیکه بر لبانش تبسم اعتماد و توکل بخداست و زیر لب زمزمه می‌کند: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾ ﴿[یس: ۹].

«و (راه خیر را) از پیش و پس بر آن‌ها سد کردیم و بر چشم (هوش) شان هم پرده افکندیم پس هیچ (راه حق) نمی‌بینند».

در ۲۷ صفر سال ۱۴ نبوت / مصادف ۱۳ سبتمبر/۶۲۲م، از خانه برآمده بر سر تمام آن خاک بصران خاک ذلت می‌نهد، و در پناه پیروزی و حفاظت الهی مسیرش بسوی آینده مجهول را آغاز می‌کند.

سفرنامه هجرت رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - به تنهایی گویای خط مشی دولت آینده، و راهکار مدیریت جامعه اسلامی است. پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - پسر عموی «علی» را در بستر خود در پناه حق می گذارد تا نیزه‌های تشنه بخون ترورستان در مقابل او شرمسار گردند. و با اعتماد کامل به پروردگارش او را از عاقبت امر مطمئن ساخته فرمود: «إنهم لن یصیبوک بأذی» «آن‌ها هرگز نخواهند توانست به تو آزاری برسانند».

پیامبر هدایت و رستگاری بشریت از خانه و کاشانه‌اش بیرون رانده می‌شود. ده‌ها تروریست قلدر به نمایندگی همه قبائل عرب مکه و حومه آن برای ریختن خون او کمر بسته در پشت در خانه‌اش منتظر ساعت صفرند. با تمام این‌ها پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - پسر عموی عزیزش که از کودکی چون پسر او را پرورده در بستر تهدید به مرگ رها می‌کند تا امانت‌های قریش را که در کنار دشمنی شدید با او به رمز اعتماد کامل بدو نزدش گذاشته‌اند را به صاحبانش برگرداند!

به عبارت دیگر آن جناب با زبانی گویا به آن‌ها می‌رساند: جنایت، دشمنی، تجاوز به تمامی حقوق من باعث نمی‌شود من اخلاق و رویه شما را برگزینم و با شما به همان شیوه‌ای برخورد کنم که شما با من می‌کنید. بلکه با وجود اینکه شما تمامی اموال و دارایی یاران مرا تصاحب کرده‌اید، برخی را به شهادت رسانده‌اید، و برخی در زندان‌های شما زیر شلاق‌هایتان شکنجه می‌شوند، و برخی بی‌خانمانی را برگزیده از خانه و کاشانه‌هایشان فرار را بر شکنجه و ظلم شما ترجیح داده‌اند، اموال و دارایی‌های شما نزد من امانت است، آن‌ها را به بهای به خطر انداختن زندگی پسر عموی عزیزم - که نزد من جایگاه فرزندی دارد - به شما برمی‌گردانم، و هرگز اجازه نمی‌دهم شما مبادئ و اصول اخلاقی مرا تحت الشعاع تصرفات غیر انسانی و زشت خود قرار دهید!

راهنمای این سفر تاریخ ساز که از اهمیت آن در مسیر ساختار امت اسلام همان بس که بدانی مؤمنان آن را مبدأ تاریخ خود قرار دادند، بت‌پرستی است بنام «عبدالله بن أریقط»!

راهنمای سفری که سنگ بنای دولت اسلامی را بر پا می‌کند بر مبنای توان و کارآیی

انتخاب شده نه بر مبنای دین و شناسنامه‌اش! اساس دولت اسلام بسیار واضح و روشن است؛ در آن هیچ بوی و اثری از حقد و کینه، نژادپرستی، مجبور ساختن افراد به پذیرش اسلام نمی‌یابی. در سایه این نظام جدید؛ فرهنگ‌ها، قدرت‌ها و توان بشری دست در دست هم داده، یکدیگر را به کمال می‌رسانند.

راهنمای بت پرست مسافران مؤمن را در سفر به یثرب در راه یمن انداخت نه در راه معروف شام! و این تاکتیک بیانگر اختیار کاملاً درست پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - است که باید افراد کاردان را حتی بر اطرافیان و دوستان نیز اولویت بخشید. و صد البته اگر عزیز فردی با مهارت‌های بالا و کار کشته و قابل اعتماد کامل باشد به مقام «یار غاری» ابوبکر صدیق می‌رسد، آن مقامی که پس از مقام والای پیامبران در بین خلائق بالاترین رتبه‌هاست.

پیامبر که از سفر ملکوتی او به همراهی فرشته وحی بسوی آسمان‌ها و سدره المنتهی زمانی نمی‌گذرد امروز می‌خواهد به پیروانش بیاموزاند که راه بهشت پر از خطر و تحمل رنجها و سختی‌هاست، و نحوه برنامه‌ریزی، استفاده درست از امکانات و چگونگی جمع کردن بین توکل بر خداوند متعال و استفاده از اسباب را عملاً به بشریت می‌آموزاند. شبانه او و دوستش ابوبکر صدیق از طاقچه‌ای در پشت خانه ابوبکر بیرون می‌جهند و دوان دوان با راه رفتن بر سر انگشتان پا تا اثری از خود برجا نگذارند خود را به غار ثور در خلاف مسیر هدف (یثرب) بالای آن کوه پر از سنگ‌های تیز و صخره‌های قطور می‌رسانند. عبدالله بن ابوبکر نقش سازمان اطلاعات را بدوش می‌گیرد. روز در مکه می‌چرخد تا از آخرین نقشه‌ها و توطئه‌های دشمن آگاه شده در تاریکی شب آخرین گزارش را به مسافران برساند و همگام با طلوع سحر در غفلت کامل اهل مکه در کنار آنها باشد. اسماء با وجود اینکه کودکی هفت ماهه در شکم دارد مسئولیت تدارک آذوقه را بر عهده گرفته، عامر بن فهیره با هی کردن گوسفندانش در مسیر راه دشوار آن کوه اثر پاهای سربازان جان بر کف را از بین می‌برد و شیر تازه دو یار غار را به آنها می‌رساند.

قریش با تمام زیرکی و قدرتها و امکاناتش در مقابله آنچه روی می‌دهد مات و مبهوت مانده است! از یک سو شکنجه مؤمنانی چون علی و عائشه و دیگران برای اعتراف به مسیری که از آن خبر ندارند! و از سوی دیگر ارسال گشت‌های ویژه برای زیر نظر گرفتن تمامی راه‌ها و کوره راه‌های دخولی و خروجی شهر، اعلان جایزه‌های کلان برای کسی که آن دو را زنده یا مرده به قریش تسلیم کند!..

با تمام آن احتیاط‌ها دشمن به دهانه غار می‌رسد، ابوبکر از اینکه مبادا گزندی به پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - رسد و دعوت اسلامی برای همیشه زنده بگور شود، سخت پریشان است. پیامبر اکرم - علیه الصلاة والسلام - به او دل‌داری می‌دهد: «ما ظنک بائذین الله ثالثهما» (ای ابوبکر چه گمان می‌بری درباره ما دو شخصی که خداوند سومی ماست).

از مسیر پرتی که هیچ مسافری از آن استفاده نمی‌کند، از راه ساحل بطرف جنوب در راه یمن، سپس به طرف غرب بسوی ساحل، سپس از کنار ساحل دریای سرخ بسوی یثرب در راهند، صحرا نشینی که ابوبکر را می‌شناخت آن‌ها را دیده از ابوبکر می‌پرسد: این کیست که با شماست!

ابوبکر که نحوه برخورد با چنین مواردی را از استاد و پیامبرش آموخته، با حاضر جوابی فوراً می‌فرماید: مردی است که مرا راهنمایی می‌کند!

سراقه بن مالک، سوار کار بنی مدلج، به طمع دو صد شتر دل صحرا را می‌شکافد تا بدانها برسد. معجزه الهی پاهای اسبش را به زمین فرو می‌برد. پیامبری که در دل صحرا در معرض خطر قرار گرفته به سراقه مژده می‌دهد که روزی دستبند طلایی خسرو شاه ایران را بدست خواهد کرد.

بریده اسلمی که همراه با هشتاد سوار کار از خانه‌اش برآمده تا پیامبر را اسیر کرده جایزه را ببرد، خود اسیر ایمان و اخلاق پیامبر شده همراه قومش اسلام می‌آورد.

و در روز دوشنبه ۸/ ربیع الأول سال ۱۴ هـ مصادف با ۲۳ سپتامبر/ ۶۲۲ رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - که ۵۳ سال از عمرش می‌گذرد به قباء می‌رسند.

پس از ۴ روز مهمانوازی مؤمنان در خانه کلثوم بن الهمدم، و بنای مسجد قباء - اولین مسجدی که سنگ بنای آن تقواست - همراه با مؤمنانی که به استقبالشان آمده بودند روز جمعه پس از ادای نماز در «بنی سالم» وارد یثرب شدند تا مؤمنان شیفته رسول الله به میمنت این قدوم مبارک شهر خود را «مدینه منوره» - شهری که با مقدم مصطفی نورانی شده - نام نهند.

با تشریف فرمایی آن جناب - صلی الله علیه وسلم - طایفه‌های پریشان این منطقه در زیر سقف یک شهر با برادری و برابری گرد هم جمع آمدند، و با گذاشتن دستور مدینه بزرگترین نظامی که والاترین فرهنگ و تمدن را به بشریت هدیه نمود پایه گذاری شد.

بین الوهیت و نبوت کهکشان‌هاست!

پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- نزد پروردگار یکتا از مکانت و جایگاه خاصی برخوردار است.

خطاب قرآن بدین اشاره دارد که خداوندی که پیامبران پیشین را با نام‌هایشان مورد خطاب قرار می‌داد، مثلاً: ﴿يٰٓيٰحٰىيْ خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ...﴾ [مریم: ۱۲]. «ای یحیی! کتاب را با قوت و برگیری...» و ﴿اِذْ قَالَ اللّٰهُ لِيٰعِيسٰى اٰبْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِيْ عَلَیْكَ وَعَلٰى وَاٰلِئِكَ...﴾ [المائدة: ۱۱۰]. «ای عیسی پسر مریم! به یاد آور نعمت مرا که بر تو و مادرت ارزانی داشتم...» رسول اکرم را همیشه با صفات و القاب مورد ندا قرار می‌داد، بطور مثال:

﴿يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ﴾ [الأنفال: ۶۴].

«ای پیغمبر! خدا برای تو و برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند کافی و بسنده است.»

﴿يٰٓاَيُّهَا الرَّسُوْلُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِيْنَ يُسْرِعُوْنَ فِي الْكُفْرِ...﴾ [المائدة: ۴۱].

«ای پیغمبر! مایه‌ی اندوه تو نشود (کار کافرانی که) در کفر بر یکدیگر سبقت می‌گیرند.»

و به مؤمنان دستور داد تا پیامبرشان را از باب احترام به شیوه‌ای شایان مقام او صدا زنند:

﴿لَا تَجْعَلُوْا دُعَاۗءَ الرَّسُوْلِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاۗءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ يَتَسَلَّلُوْنَ مِنْكُمْ لُوَاۡدًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِيْنَ يُخَالِفُوْنَ عَنْ أَمْرِهٖۙ اَنْ تُصِیْبَهُمْ فِتْنَةٌ اَوْ يُصِیْبَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ﴾ [النور: ۶۳].

«ای مؤمنان! شما دعای رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و ندا کردن او را مانند ندای بین یکدیگر (بدون حفظ ادب مقام رسالت) قرار مدهید، خدا به حال آنان که (برای سرپیچی از حکمش) به یکدیگر پناه برده و از میان شما رخ پنهان می‌دارند آگاه است. پس باید کسانی که امر خدا را مخالفت می‌کنند و از آن روی می‌گردانند بترسند که مبدا به فتنه‌ای بزرگ یا عذاب دردناک دیگر گرفتار شوند.»

و سیرت و زندگی او را دیانت و مکتب والای اسلام معرفی نموده، آموزش سنت و

سیرت پیامبر را بر هر مسلمانی فرض عین قرار داد:

﴿... وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الحشر: ۷].

«... و شما آنچه رسول حق دستور دهد بگیرید و هر چه نهی کند واگذارید و از خدا بترسید که عقاب خدا بسیار سخت است».

آیا امکان دارد شخص پیامبر را شناسیم، و از اوامر و دستورات یا نواهی ایشان اطلاعی نداشته باشیم باز هم ادعای مسلمانی و پیروی از ایشان را داشته باشیم؟

خداوند متعال دین اسلام را بر مبنای دو ستون محکم برپا نمود:

۱- وحی قرآنی که مؤمنان با تلاوت آن قلب‌هایشان را آرایش داده، زبان‌هایشان را با کلام الهی عطرآگین می‌نمایند.

۲- و وحی دیگری که بر قلب پیامبر تجلی کرده بر زبان ایشان روان می‌گردد که سنت آن مقام والاست. وحی سنت در حقیقت شرح و تفصیلی است از قوانین کلی و اساسنامه قرآن پاک یزدان: ﴿... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴]. «... و بر تو این ذکر (یعنی قرآن) را نازل کردیم تا برای مردم آنچه را که به آنان فرستاده شده بیان کنی، تا عقل و فکرت کار بندند».

و این وحی دوم که شیوه زندگی پیامبر خداست الگو و نمونه پیروی و فرمانبرداری درست از احکام الهی برشمرده شده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱].

«قطعاً برای شما در [رفتار] رسول خدا سرمشقی نیکوست، برای کسی که به خدا و روز واپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند».

و برای استقرار و پاکی این وحی دوم خداوند پیامبرش را معصوم قرار داد.

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].

«و از روی هوس سخن نمی‌گوید * نیست این سخن جز وحیی که نازل می‌شود».

تا کسی را توان اعتراض و زبان درازی بر فرامین رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- نباشد. سنت و فرموده‌های ایشان چون آیات قرآن کریم خطاب همه بشریت و همه زمان‌ها و مکان‌هاست.

البته باید توجه داشت که با وجود اینکه پیامبر سرور و آقای فرزندان آدم و حیب و خلیل پروردگار یکتاست، در میان تار و پود محبت ایشان باید مسافت بسیار گسترده مقام الوهیت و خداوندی با مقام نبوت و بندگی واضح و روشن، نمایان گردد.

برای روشن شدن این فضای بسیار بزرگ که گه گذاری شاید در کالبد برخی انسان‌های کوتاه فکر، و دیدهای تنگ و عقل‌های کوچک به نظر نیاید، و برای جلوگیری از فتنه و لغزشی که مسیحیان در منجلا ب آن ضایع شدند، و بر تن حضرت عیسی - علیه السلام - لباس الوهیت و خدایی پوشانیدند-، قرآن کریم به صراحت پیامبرش را در آیات متعددی مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد، از آنجمله است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦﴾﴾
[التحریم: ۱].

«ای پیامبر! چرا برای کسب خشنودی همسرانت چیزی را که خدا برای تو حلال کرده حرام می‌کنی؟! و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است».

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾﴾
[الحاقه: ۴۴-۴۷].

«و اگر او حتی یک کلمه بر ما دروغ می‌بست * ما او را به شدت می‌گرفتیم * سپس شریان قلبش را قطع می‌کردیم * آن‌گاه احدی از شما مدافع او نبود».

و بارها در سیرت پیامبر خاتم -صلی الله علیه وسلم- ما شاهد بودیم نزول آیات روشنگر قرآن بر خلاف خواسته ایشان به تأخیر افتاد. تا بدانجا که مشرکان او را به باد تمسخر گرفته می‌گفتند: گویا خدایت تو را فراموش کرده!

تا عقل‌های خمول دریابند که مقام پروردگار غیر از مقام بندگی است. و در همین معنا در سیرت پیامبر بدرستی مشاهده می‌کنیم که خداوند در مفهوم عصمت نبوی پیامبر برای ایشان فضایی از اجتهاد قرار داده، که در صورت موافقت اجتهاد با اولویت خواسته الهی وحی آن را تأیید می‌کند، و در صورت اجتهاد خلاف برتر وحی آن را مورد تصحیح قرار می‌دهد. تا فرق نبوت و الوهیت بدرستی بر همگان روشن گردد.

پیامبر خدا نیز به وصف الهی در شأن خود در «سوره اسراء: ۱»: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الإسراء: ۱]. «منزه است آن که بنده‌ی خود را شبی از مسجد الحرام به سوی مسجد الأقصى که حومه آن را برکت داده‌ایم سیر داد، تا آیات خویش را به او بنماییم که همانا او شنوای بیناست».

افتخار می‌ورزید. و آن را بزرگترین تاج شرف بر خود می‌دانست. و از اینکه آیندگان به لغزش افتند بسیار نگران بود و در آخرین لحظات زندگیشان توصیه می‌کردند که قبر مرا عبادت‌تکده و مزار مسازید و می‌فرمودند: در حق من چون مسیحیان در حق عیسی بن مریم افراط و زیاده‌روی نکنید.

در مسیر زندگی آن جناب ما بارها شاهد پرخاشگری‌های شدید ایشان بودیم در مقابل تصرفات نادرست برخی از افراد که چنین فاصله‌ای را بدرستی هضم نکرده بودند! روزی زنی در وصف ایشان چنین سرود:.. در میان ما پیامبری است که می‌داند فردا چه اتفاقی خواهد افتاد!

پیامبر فوراً جلوی حرف ایشان را گرفته اعلام داشتند که دانستن علم غیب از صفات پروردگار است و بس!

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

«بگو: من مالک سودی و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و اگر غیب

می‌دانستم، قطعاً منافع فراوانی نصیب خود می‌کردم. و اصلاً شرّ و بلا به من نمی‌رسید - چرا که از موجبات آن آگاه بودم. حال که از اسباب خیرات و برکات و از موجبات آفات و مضرات بی‌خبرم، چگونه از وقوع قیامت آگاه خواهم بود؟ - من کسی جز بیم‌دهنده و مؤذنه‌دهنده‌ی مؤمنان - به عذاب و ثواب یزدان - نمی‌باشم.

سخنرانی دیگر در برابر ایشان سخن سرائی کرده گفتند: آنچه خداوند و شما بخواهید! پیامبر فوراً واکنش نشان داده فرمودند: عجب سخنران بد مزاجی هستید! مرا با خداوند شریک قرار می‌دهی. بگو: آنچه خداوند بخواهد اتفاق می‌افتد و آنچه نخواهد اتفاق نمی‌افتد. و بارها پیامبر به افرادی که برای دادخواهی و قضاوت خدمت ایشان حاضر می‌شدند، می‌فرمودند: «شاید برخی از شما در دلیل تراشی از برخی دیگر چرب‌زبانتر و گویاتر باشید، و من بنابه آنچه از شما می‌شنوم حقی را به غیر از صاحبش واگذار کنم، بدانید که در چنین صورتی من در حقیقت قطعه‌ای از آتش جهنم را بدو داده‌ام!».

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّا تَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾﴾ [الأنعام: ۵۰].

«بگو: به شما نمی‌گویم که خزاین خدا نزد من است، و نه غیب می‌دانم و نه به شما می‌گویم که فرشته‌ام. جز از آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم. بگو: آیا کور و بینا یکسانند؟ پس آیا نمی‌اندیشید؟!».

و این حقیقت را ابوبکر صدیق؛ یار و غم‌خوار و دست‌پرورده پیامبر خدا بدرستی درک کرده بود. و چون آن جناب چشم از جهان فانی بر بست بسوی ملکوت اعلیٰ پر گشود. ابوبکر در میان صحابه‌ای که از شدت اندوه فراق یار عاطفه‌های جوشانشان مهار عقل‌هایشان را از آن‌ها ربوده بود، و دیوانه‌وار می‌گریستند، داد برآورد:

هر کس محمد را می‌پرستید بدانند که محمد وفات کرده است. و هر کس که خداوند را می‌پرستد بدانند که خداوند همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ

فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

«و محمد نیست جز فرستاده‌ای که پیش از او هم پیامبران گذشتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود عقبگرد می‌کنید؟ و هر که عقبگرد کند، هرگز به خدا زیانی نمی‌رساند، و خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.»

ما و پیامبر

رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- برای رساندن پیام پروردگار یکتا به ما، چه رنج‌ها و سختی‌ها که متحمل نشدند! ما و آیندگان همیشه در ذهن آن مقام حضور داشتیم. ایشان چه بسا تمنا داشتند که ما را ملاقات کنند!

در روایتی آمده که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به یارانش فرمودند: «ای کاش می‌شد برادرانم را ببینم!» همراهان پرسیدند: یا رسول الله! آیا ما برادران شما نیستیم؟ آن جناب فرمودند: «شما یاران و صحابه و دوستانم هستید، برادران من آن کسانی‌اند که پس از من می‌آیند و مرا ندیده به من ایمان می‌آورند. اجر و پاداش هر یک از آن‌ها پنجاه برابر است». صحابه پرسیدند: پنجاه برابر برخی بر برخی دیگر از آن‌ها؟! حضرت رسول -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «نه، پنجاه برابر شما!».

شاگردان و صحابه آن مقام والا در محبت و عشق ورزیدن به ایشان چنان تصویرهایی بر دفتر گیتی ثبت کرده‌اند که تاریخ بشریت بدانها افتخار می‌ورزد. این جانفشانی‌های صحابه بود که آن‌ها را «خیر القرون قرنی» «بهترین نسل‌های مؤمنان آن قرنی است که همراه من است» قرار داد.

در اعتراف عروه بن مسعود یکی از سرکرده‌های کفر -که البته بعدها ایمان آورد و در راه توحید جام شهادت سرکشید- پس از مذاکره با پیامبر در ماجرای صلح حدیبیه تصویری است گویا از این معنی است:

«من نزد امپراطورهای جهان؛ خسرو فارس، و قیصر رومیان، و نجاشی حبشه رفته‌ام، هیچ‌کسی را ندیده‌ام که محبت یارانش چون عشق و محبت یاران محمد نسبت به او باشد!». سیرت و زندگینامه پیامبر مملو است از تصاویر جانفشانی‌ها و از خودگذشتگی‌هایی که معانی عشق و محبت در فضای آن‌ها بکلی سر در گم می‌شود!

پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- آیتی بود از بردباری و حلم، صبر و از خودگذشتگی و

ایثار، زیبایی و نضافت و خوش بویی، محبت و عشق و بی‌آلایشی، شجاعت و مردانگی، سخاوت و جود و کرم، خوش اخلاقی و لبخند و تبسم، خاکی و سادگی، هیبت و احترام و خلاصه همه معانی و صفات کمال، و هر انسان به فطرت آدمی خود کمال را دوست داشته بدان عشق می‌ورزد.

مرد دهاتی چون به مجلس پیامبر وارد می‌شود، نمی‌توانست ایشان را از بین یارانش تشخیص دهد، می‌پرسید: کدام یک از شما محمد است؟!
تصویری از نهایت تواضع و فروتنی!..

در سفر چون گوسفندی سر می‌بریدند، یکی می‌گفت: ذبحش با من. دیگری: پوست کندنش با من. سومی: پختنش با من. پیامبر: جمع کردن هیزم با من!

و حاضر نمی‌شود چون رهبر و پیشوا و فرمانرواست استراحت و آرامش را حق مسلم خود بشمارد. بلکه خود را چون یکی از دیگران می‌دید و مشکلترین کار را بر عهده می‌گرفت.

در غزوه بدر که شتران سواری کم بودند پیامبر شترش را با علی و ابولبابه تقسیم کرد. و چون دو یار شیفته ایشان خواستند از حق خود بگذرند تا پیامبر تمام راه را سوار شوند و آن‌ها با عشق و علاقه و رضایت پیاده، پیامبر فرمودند: هرگز! نه شما از من قوی‌ترید، و نه من از اجر و پاداش الهی بی‌نیازترم!

شهروندان طائف که مست غرور و خودخواهی بودند، پیامبر خدا را با دشنام و ضرب و شتم از شهر خود رانده تا چند فرسخ راه او را با سنگ زدند. باز هم پیامبر خسته و کوفته با پاهای زخمی و تن خون‌آلود، دست نیاز به درگاه پروردگار دراز کرده می‌فرماید: بار الهی! اگر تو از من ناراض و خشمگین نیستی من هیچ پرواهی ندارم.

و چون فرشته کوه‌ها برای انتقام جویی از پیامبر تمام قدرت خود را در اختیار ایشان می‌گذارد تا اگر بخواهد دو کوه را بر سر مشرکان طائف واژگون کند، پیامبر رحمت و مهر و شفقت می‌فرماید:

«نه!.. نه!.. شاید از نسل‌های این‌ها افرادی برآیند که خداوند را به درستی عبادت کنند».

و در حق این ظالمان ستمگر چنین دعا می‌کند: بارالها! قوم و خویشان مرا هدایت فرما، این‌ها نمی‌دانند...

آیا نباید در محبت و عشق به پیامبری که در کمال چنین آیتی باشد، فنا شویم؟! عشق و محبت به پیامبر و کمال دوستی او نشانه ایمان، و نشناختن پیامبر پرتگاه هلاکت و گمراهی است:

﴿... وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾ [الحشر: ٧].

«... و آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بپذیرید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا سخت کیفر است».

رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- می‌فرمایند: «سه چیز اگر در شخصی باشد لذت ایمان را خواهد چشید: ۱- خدا و فرستاده‌اش نزد او از همه چیز محبوب‌تر باشند. ۲- معیار محبت و دوست داشتن نزد او خداوند یکتا باشد. (اگر کسی را دوست دارد دوستیش تنها برای کسب رضایت الهی باشد). ۳- بازگشت به کفر پس از آنکه خداوند او را از آن رهایی داد نزد او آنچنان ناپسند باشد که پرتاب شدن در آتش سوزان» (متفق علیه).

و فرمودند: «تا وقتی من در قلب شخصی از والدین و فرزندش و از همه انسان‌ها عزیزتر و محبوب‌تر نباشم آن فرد مؤمن برشمرده نمی‌شود» (متفق علیه).

این محبت در یاران پیامبر آنچنان تجلی کرده بود، که برای تسکین خود آرزوی برپایی قیامت را داشتند. شخصی خدمت رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- رسیده پرسیدند: قیامت کی برپا می‌شود؟! کی برپا می‌شود؟! کی برپا می‌شود؟!

پیامبر با تعجب از این شخص شیفته آخرت پرسیدند: «برای قیامت چه آماده داری؟ - که چنین مشتاق برپایی آنی -؟! گفت: نه نماز زیادی دارم و نه صدقه و زکاتی فراوان. تنها خداوند و رسولش را دوست دارم. پیامبر خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- فرمودند: «در قیامت تو همراه کسانی خواهی بود که دوستشان داری!».

جای دارد از خود بپرسیم: پیامبر در قلب و روح و روان ما از چه جایگاهی برخوردار است؟!

نشانه‌های محبت پیامبر اکرم!

دماسنج؛ معیار سنجش گرما و سرمای هواست! ترازو؛ میزان سنگینی و سبکی اجسام را مشخص می‌کند، برای فهمیدن درجه محبت خود به پیامبر خدا می‌توانی به معیارها و موازین زیر مراجعه کنی:

۱- پیروی از سنت و شیوه زندگی پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله و صحبه وسلم -

آیا واقعا به دستورات آن جناب گوش فرا می‌دهی؟! و آیا از آنچه شما را بر حذر داشته دوری می‌کنی. آیا در سختی و راحتی خود پیامبر و شیوه زندگی ایشان را مد نظر داری؟ پیامبر خدا دین را در یک کلمه «نصیحت» خلاصه فرمودند: «الدین النصیحة» «دین یعنی نصیحت کردن». یاران جو یا شدند: نصیحت و سفارش به چه کسی؟ ایشان فرمودند: «نصیحت به خداوند و کتاب و رسولش و به سروران مسلمانان و عامه مردم!». بله، دین خدا عبارت است از ایمان به خدا و کتاب و رسولش، و اطاعت و فرمانبرداری از آن‌ها، و همیشه در کنار پیامبر و در راه او بودن و با سنت و شیوه او زندگی بسر بردن. همراه با سفارش و نصیحت مسئولین و تمامی افراد جامعه.

مؤمن توان سکوت بر هیچ لغزشی را ندارد. چرا که پیامبرش بدو گفته: «الساکت عن الحق شیطان أخرس» «هرکس بر حقی سکوت اختیار کند شیطانی است لال و گنگ».

۲- بیزاری از دشمنان پیامبر:

در غزوه بدر دو نوجوان مدنی (معاذ و معوذ) را دیدیم که از عبدالرحمن بن عوف پرسیدند: عمو جان، ابوجهل کدام یکی است؟!

- شما را چه به ابوجهل؛ سر کرده کفر؟!

= شنیده‌ایم پیامبر را در مکه بسیار آزار و اذیت کرده، می‌خواهیم حقش را کف دستش بگذاریم؟!

همین دو نوجوان داغ‌دیده از اندوه دشنام و ناسزایی که حقودی ناکس سالیانی پیش بر پیامبر روا داشته، چون مرغ خشمگین بر گربه‌ای که به جوجه‌هایش چشم دوخته، بر فرعون زمان تازیدند و او را نقش بر خاک کردند!

کعب بن اشرف؛ سرمایه‌دار و شاعر بد زبان یهودی در پی برافروختن آتش جنگی بود که می‌توانست در مدینه خونریزی وحشتناکی به بار آورد. نه به ناموس پیامبر رحم کرده بود و نه به حق شهروندی. همه میثاق‌ها و معاهدات را نیز زیر پای خود قرار داده بود. در واقع مجرم جنگی بود به تمام معنی تا بدانجا که اقیانوس صبر پیامبر لبریز شد و اشاره فرمودند: چه کسی شر کعب بن اشرف را از سرمان کم می‌کند.

ابونائله؛ برادر شیری کعب، و محمد بن مسلمه؛ خواهر زاده او، مسئولیت این عملیات را بجان و دل خریدند..

محبت و عشقی که در فضای آن دیانت و ایمان بر عاطفه و احساسات چیره شده بود چیزی نبود جزء دوستی خدا و رسولش.

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ
اَقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجْرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾﴾
[التوبة: ۲۴].

«بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشانتان و اموالی که فراهم آورده اید و تجارتی که از بی‌رونقی و کسادیش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آن‌ها دل خوش کرده اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد؛ و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.»

۳- احترام و بهادادن به سخنان پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم-

کلام و سخن قرآن و پیامبر تاج سر مؤمن است.

چه ذلیل و بیچاره است کسی که بخاطر سخنی منسوب به شیخ، استاد، امام و ولی گفتار خدا و رسولش را به زمین اندازد!

۴- به نمایش گذاشتن شوق و علاقه بی مانند در پیروی و عشق ورزیدن به پیامبر

خدا

این درجه از محبت آنچنان در یاران پیامبر تجلی کرده بود که تاریخ تفسیری جز فنا شدن کامل در معنای طاعت و فرمانبرداری را برای آن نمی یابد. ابوبکر و عمری که تمام راه دعوت را گام به گام با پیامبر سپری کردند تا بروز حشر در کنار ایشان خفتند.

پیامبر در خانه همسر محبوبش عائشه، در حالیکه سرش بر سینه عائشه بود جان بجان آفرین تسلیم گفت. ابوبکر در کنار او دفن گردید. و چون خنجر ابولؤلؤ مجوسی جام شهادت در کالبد عمر خالی نمود، از مادر مؤمنان؛ عائشه، درخواست نمود اجازه دهند در کنار محبوبشان دفن گردند. قلب بزرگ مادر توان چنین ایثار و از خودگذشتگی را داشت. عائشه ی مادر، قبری که برای خود آرزو می کرد را به عمر بخشید. و چنین بود که یاران همیشه زندگی، همراهان سفرنامه قبر شدند..

و چون پیامبر از جهان رحلت نمود، محبت رسالت بر گلوی بلال چنگ زد و توان اذان را از او سلب کرد. بلال تا به «أشهد أن محمدا رسول الله» در اذان رسید، بغض گلویش را بشدت فشرد و اشک های محبت از چشمانش سرازیر شد. گریان و پریشان دست به دامان خلیفه مؤمنان ابوبکر صدیق؛ یار غار مصطفی -علیه الصلاة والسلام- شد. و از ایشان معذرت خواسته گفت: من در دنیایی که حبیبم در آن نباشد توان اذان گفتن ندارم. و حتی توان زیستن در شهری که هر لحظه اش برایم خاطره عزیزم است در من نیست!

و چون مسلمانان بیت المقدس را فتح کردند، همه صحابه را آرزو بر این بود تا بار دگر

اذان محمد مصطفی -صلی الله علیه وآله وسلم- را از زبان بلبل آن مقام؛ بلال خوش الحان، بشنوند. دست به دامان خلیفه رسالت؛ عمر بن الخطاب شدند تا به بلال دستور دهد!

عمر را چه توان دستور بلال؛ قلب جلا داده شده پیامبر در کالبد کبود!..

عمر از بلال درخواست کرد..

و بلال را چه توان دست رد زدن بر سینه عمر؛ یار و عزیز پیامبر که او را فاروق و میزان

حق و باطل نام نهاد!..

بلال ندا بر آورد: «الله اکبر.. الله اکبر..» و چون شهادت و گواهی توحید پروردگار را ندا

زد و به شهادت بر نبوت پیامبر و عزیز و محبوبش رسید.. صدای بلال درهم شکست، گریه و

اشک بلال همان، و گریه و اشک و نوحه یاران رسول خدا همان!.. گویا بوی پیامبر، روح

پیامبر، نفس و گرمای دم پیامبر بار دگر در همه جا احساس می شد..

و گویا لحظه فراق پیامبر بار دگر در اذهان صحابه و در فضای اطراف زنده شده است..

همین بلال چون در بستر مرگ افتاده بود، همسرش گریه می کرد و داد می زد: «وا

حزنانه!..» «چه غم و اندوهی است ما را!..».

و بلال لبخند بر لبان می گفت: نه! بگو چه سعادت و خوشبختی است مرا! فردا محمد و

یارانش را در آغوش می گیرم!..

در صلح حدیبیه چون عثمان به عنوان سفیر پیامبر به مکه وارد شد، و چشمان مشتاقش به

خانه خدا خیره شده بود، دل خویشاوندان مشرکش به حالش سوخته بدو گفتند اجازه

می دهیم بروی طواف خانه خدا را به جا آوری.

جواب عثمان لرزه بر اندام آن‌ها انداخته موها را بر تنشان سیخ کرد؛ چطور امکان دارد

بدون پیامبر و محبوب طواف کنم!؟

و چون شایعه کشته شدن عثمان از سوی لشکر شرک در بین مؤمنان منتشر شد، پیامبر

صحابه را برای بیعت به زیر درخت رضوان فرا خواند. ابوسنان أسدی اولین کسی بود که قبل

از اعلام موضوع بیعت دست پیامبر را برای بیعت گرفت. پیامبر خدا با تعجب پرسید: «ابوسنان

بر چه بیعت می کنی؟» عاشق و محبوب پیامبر بلادرنگ گفت: بر هر آنچه در دل شماست ای رسول پاک پروردگار!

و چون فتنه افروزان سیه دل خلیفه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- عثمان ذوالنورین را در محاصره داشتند، عشق و محبت شایان عثمان پیامبر خدا را به خواب او آورد، تا به او بگوید: اگر با شورشیان درافتی بر آنها چیره خواهی شد، اما اگر آنها را به حال خود رها کنی روزها را با ما افطار خواهی کرد. عاشق محبوب از جان و خون خود گذشت و افطار با پیامبر را بر همه چیز برگزید!..

زندگی صحابه و دوستی و محبت آنها به پیامبر پرتوی است از آموزه‌هایی که می‌تواند روح محبت و دوستی را در ما شعله‌ورتر سازد.

۵- اطاعت و فرمانبرداری از پیامبر

اطاعت از پیامبر تجلیگاه محبت و دوستی خداوند متعال است.

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾
[آل عمران: ۳۱].

«بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببامرزد؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.»

بسیاری از مشکلات زندگی اجتماعی ما ناشی از فقدان روح محمدی در جامعه ماست. اگر روح پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- و محبت ایشان در زندگی ما وجود داشته باشد، در شادی و غم، خانه و کار، اخلاق و برخورد، سفر و دید و بازدید و در همه مراحل زندگیمان محمد مصطفی -صلی الله علیه وسلم- را و شیوه و روش و آداب و اخلاق ایشان را داشته باشیم، بدون شک زندگی بسیار شیرین و با سعادت خواهد داشت، مگر نه این است که خداوند وجود پیامبر و درخواست بخشش و استغفار از ذات پاک یکتا را سد راه عذاب الهی قرار داده است.

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ ۗ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^(۳۳)

[الأَنْفَال: ۳۳].

«و خدا بر آن نیست که آنان را در حالی که تو در میان آنان به سر می‌بری، عذاب کند و تا ایشان طلب آموزش می‌کنند، خدا عذاب کننده آنان نخواهد بود».

فرمانبرداری از پیامبر در حقیقت اطاعت و فرمانبرداری از خداوند متعال است. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۗ﴾ [النساء: ۸۰].

«هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست]. ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم».

و خداوند دستور داده در تمامی اوامر و نواهی پیرو پیامبر خاتم باشیم:

﴿... وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۗ﴾ [الحشر: ۷].

«... و آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بپذیرید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا سخت کیفر است».

قرآن از سرپیچی اوامر و دستورات پیامبر بشدت بر حذر داشته است:

﴿... فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۗ﴾ [النور: ۶۳].

«... پس باید کسانی که از فرمانش سرپیچی می‌کنند، برحذر باشند از اینکه بلایی [در دنیا] یا عذابی دردناک [در آخرت] به ایشان رسد».

و پیامبر به وضوح و روشنی بیان داشته که تمامی امت من وارد بهشت می‌شوند مگر آنکه خود نخواهد. یاران پرسیدند و چه کسی است که از رفتن به بهشت ابا می‌ورزد. ایشان فرمودند: هر کس از من اطاعت و فرمانبرداری کند داخل بهشت می‌شود و هر کس از من

سرپیچی کند از رفتن به بهشت ابا و رزیده!..

۶- دوری از هر آنچه بوی شرک و بدعت و خرافات و عبادت غیر خدا می‌دهد از نشانه‌های محبت پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- است

دراز کردن دست زاری و راز و نیاز و عبادت در مقابل قبرها و امام زاده‌ها و اولیاء و امامان و پیامبران، زخمی است بر کالبد توحید و یکتا پرستی.

پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- در آخرین لحظات عمرشان بارها توصیه می‌کنند که قبر مرا مزار قرار ندهید. و حقیقت بندگی و بردگی را در مقابل مقام والای الوهیت و خدایی بدرستی مشخص نمودند. توحید و یکتاپرستی اساس و شیرازه دعوت ایشان بود. و بدون شک کوچکترین اشتباهی در این باب ایشان را بشدت خواهد آزرده.

۷- شکر و سپاس پروردگار بر مبعث رسول خاتم و ولادت فرخنده آن مقام والاشاهدی است دیگر بر بیان محبت و دوستی ما

البته این شکر و سپاس باید بر مبنای رضایت و خشنودی خود پیامبر و بر شیوه زندگی خودشان باشد.

روزه گرفتن روز دوشنبه نمادی است از این شکر و سپاس گذاری. آن مقام والا خود فرموده‌اند: «روزه دوشنبه روزی است که در آن متولد شدم، و در آن به پیامبری رسیدم، و در آن قرآن بر من نازل شد» (رواه مسلم).

جشن‌های بی‌محتوایی که امروزه در روز وفات پیامبر به عنوان سالروز میلاد ایشان ترتیب داده می‌شود نه تنها فاقد اصل شرعی است بلکه از شیوه زندگی و مرام ایشان بکلی بدور است. آیا بهتر نبود ثروت‌های هنگفتی که در این جشنها و مراسم به هدر داده می‌شود در راه نشر سنت پیامبر، و نشر سیرت و زندگی آن مقام و رساندن دعوت ایشان به جهانیان مصرف می‌شد؟!!

چرا رسول الله ﷺ؟!

همگام با بالا رفتن سطح آگاهی در بین ملت‌های مختلف جهان، چشم و گوش عالم بر حقائق باز می‌گردد، و پرده‌های زمخت دروغ و دجل و نیرنگ حيله بازان و مکتب فروشان از چهره تابان آفتاب حقیقت کنار می‌رود.

با وجود اینکه دین مبین اسلام فاقد تمامی اهرم‌های؛ سیاسی، نظامی، اقتصادی، تبلیغاتی است، و با وجود اینکه تمامی مکاتب و دیانت‌های ساختگی و اهریمن‌های بشری و شیاطین روز دست در دست هم داده، امکانات نظامی، سیاسی، فرهنگی و رسانه‌ای و ثروت‌های هنگفت خود را در راستای مسخ حقیقت اسلام بکار گرفته‌اند باز هم اسلام - به کوری چشم دشمنان - با همان قدرت و توان ذاتی و نیروی عقلانی و پتانسیل فطرت که خداوند عالم در آن نهاده یکه‌تاز میدان است.

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [الصف: ۸].
«آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می‌کند هر چند کافران خوش نداشته باشند!».

آمار رسمی مراکز تحقیقات و پژوهش غرب با مشت فولادی حقیقت بر سر گردانندگان حقوق و کینه‌توز صهیونیست و کلیساهای فتنه‌جو و کشیش‌های بیمار می‌زند. این آمار بیانگر کساد بازار آن‌ها در مدت زمان کوتاهی است.

آمار نشان می‌دهد که در سال ۲۰۲۵م قاره آفریقا در کنار قاره آسیا به قاره اسلام تبدیل می‌گردد! و در این سال اسلام اولین دین بزرگ جهانی نام خواهد گرفت.

در فرانسه سالانه ۳۰ تا ۷۰ هزار نفر که بیشترشان خانم‌ها هستند اسلام می‌آورند. به معادل روزانه ۶۰ نفر در آمریکا مشرف به دین مبین اسلام می‌گردند که این آمار در هنگام موج‌های شدید تبلیغاتی بر علیه اسلام تا مرز ۴ برابر بالا می‌رود!
در انگلستان سالانه ۲۵۰۰۰ نفر شرف پیوستن به دین مبین اسلام را کسب می‌کنند.

جمعیت مسلمانان فرانسه از مرز ۱.۸، و انگلستان ۱.۶، یونان ۱.۳، ایتالیا ۱.۲، اسپانیا ۱.۱، آلمان ۳ و شوروی ۲۰ میلیون تجاوز کرده است. تعداد مسجدها در آمریکا به بیش از ۲۰۰۰، و در انگلستان ۱۰۰۰، و در آلمان ۲۲۰۰، و در فرانسه ۳۵۰۰ رسیده، که تنها در پاریس؛ پایتخت لا دینیت، تعداد مسجدها از مرز ۱۵۰ مسجد گذشته است. طی ده سال اخیر قرآن و کتاب‌های اسلامی به پر فروشترین کتاب‌ها در اروپا تبدیل شده‌اند!

این جنبش خودجوش عقل اروپایی بسوی رشد و بیدارگری، ما را به یاد فرموده گهربار رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- می‌اندازد که: «این دین تمامی جهان را دربر خواهد گرفت، خداوند چه به وسیله فخر و کرامت رادمردان و چه با ذلت و خواری بزدلان دین خود را به داخل خانه هر شهری و روستایی می‌رساند. عزت و کرامتی که خداوند بر اسلام می‌پوشاند، و ذلت و خواری که نصیب کفرپیشگان می‌گردد».

«لیبلغن هذا الأمر ما بلغ الليل والنهار ولا يترك الله بيت مدر ولا وبر إلا أدخله الله هذا الدين بعز عزيز أو بذل ذليل عزاً يعز الله به الإسلام وذلاً يذل الله به الكفر» (به روایت امام احمد و طبرانی، آلبانی آن را صحیح شمرده).

دشمنان بزدل حقوق و کینه توز شرق و غرب در طول تاریخ چون توان مقابله با دلیل و برهان را نداشته‌اند، همواره با شبهه پراکنی، و دروغ، مکر، حيله و نیرنگ در تلاش بوده‌اند تا چهره تابان اسلام را کریه، زشت و ترسناک جلوه دهند، ملت‌های غافل را از دین آزادی‌بخش فراری داده در غل و زنجیر بردگی شهوت‌های خود اسیر کنند. تاریخ بیانگر جنگ و ستیز یکطرفانه خفاشان شب پرست شرق و غرب بر علیه اسلام بوده است.

آن‌ها نه تنها اینکه با سیاست‌ها و برنامه‌های ویرانگر و تبلیغات مغرضانه تلاش داشته‌اند به هر وسیله‌ای شده ملت‌های خود را از اسلام بیم دهند، بلکه سعی کرده‌اند با دور کردن

ملت‌های اسلامی از دین آزادی بخش و عزت افروز آن‌ها را به بردگی کشند.

بیشتر جبهه‌های جنگ و ستیز آن‌ها را می‌توان در چند مورد زیر خلاصه کرد:

۱- **جنگ با خداوند متعال** و سعی در انکار وجود او: شوروی و چین کمونیست تا

کنون نیز علمبرداران این جبهه حماقت هستند.

۲- **جنگ با قرآن کریم**: این جبهه با شبه‌پراکنی خاورشناسان حقوق با انکار وحی و

تقدیم پیشنهادها و راهکارهای مختلف به نظام‌های سیاسی و نظامی و فرهنگی و

تبلیغاتی اهرم‌های غرب و شرق برای دور کردن اسلام از قرآن شروع شده، تا گلوله

باران کتاب الهی و انداختن آن در توالتهای زندان ننگ و ضد بشری گوانتانامو و

به آتش کشیدن آن در کلیسای آمریکا پش رفته است.

۳- **دشمنی با رسول الله** -صلی الله علیه وسلم-؛ رمز آزادی خواهی و احترام و

برابری انسان، زدن بر دست چپاولگران و زورگویان مستبد.

این جبهه را نیز خاورشناسان با شبهه پراکنی‌های مختلف درباره مقام آن ذات والا شروع

کردند، که پس از شکست تمامی شیوه‌های مکارانه آن‌ها در روزگار نوینی که پیشرفت

تکنولوژی رسیدن به اطلاعات درست را بسیار آسان کرده، به مسخره و استهزاء آن مقام با

کاریکاتورهای دانمارکی، و فیلم مبتذل و غیر اخلاقی هولندی، و اخیراً فیلم مبتذل آمریکایی

رسیده است.

۴- **دشمنی با شاگردان و صحابه و یاران رسول اکرم** -صلی الله علیه وسلم-:

اهریمن سعی داشت با شبهه پراکنی درباره صحابه کرام و تربیت یافتگان مکتب رسالت

رابطه امت را با پیک الهی -صلی الله علیه وسلم- قطع کند. نیش زدن بر صحابه کرام در

حقیقت اسلحه کشنده‌ای است برای طعنه زدن بر خود پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- و

انکار قرآن کریم که صحابه کرام آن را از پیامبر خاتم گرفته به بشریت رسانیده‌اند!

خاورشناسان در این زمینه فعالیت‌های بسیار زیادی را بخرج دادند، با روی کار آمدن نظام

صفوی مشرب خمینی در ایران، و بر دوش گرفتن این وظیفه شیطانی، جهان غرب زبان از

صحابه برگرفت، تا نظام آخوندی قم این نقش شوم را با کمال میل بر عهده گیرد. با شدت گرفتن حرکت دشنام و ناسزاگویی به یاران رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- در ایران، و اختراع روزهای شوم دهه فاطمیه و افسانه عید غدیر و غیره...، جیره خواران نظام در کشورهای دیگر چون «یاسر خبیث»؛ آخوند کویته نیز در این راستا با سران خود به رقص درآمدند. و هنگامی که ملت و دولت کویته خواستند او را بازخواست کنند روباه پیر؛ انگلستان، با آغوش باز از این نوکر آتش افروز و خودفروخته استقبال نمود!

۵- اهریمن همواره سعی داشته در جامعه جهانی مسلمانان را ملتی

عقب مانده، و تروریست جلوه دهد، و نقش رهبری تمدن اسلامی در دوران سیاه و جهالت اروپا، و اینکه جهان پیشرفته کنونی مدیون دانشگاه‌های اسلامی در اندلس است را بکلی انکار کند. و تلاش دارد به شیوه‌های مختلف به خورد نسل‌های مسلمان بدهد که تنها راه نجات آن‌ها از عقب ماندگی شانه خالی کردن از اسلام و دوری از آن است.

فیلم اخیر آمریکایی که باعث شعله‌ور شدن عواطف و احساسات عمومی مسلمانان جهان شده در حقیقت تنها اهانت اندیشه‌های پوک رهبریت نظام‌های خودخواه و مستبد غربی به تاج سر بشریت، خورشید عالم تاب حقیقت، سید و سرور فرزندان آدم، و رمز آزادی و آزادگی و انسانیت والا، و آقای دو جهان، نیست. اهانتی است به بیش از یک پنجم خانواده جهانی!

جریحه دار ساختن و دلریش کردن بیش از یک و نیم میلیارد مسلمان در جهان پیشرفته کنونی که بشریت ساز همزیستی مسالمت‌آمیز می‌زند، و از جنگ‌های خونینی که ابرقدرت‌های شرق و غرب دامن زده، ملیون‌ها انسان بیگناه را طعمه آز و طمع شرکت‌های اسلحه‌فروشی خود کرده‌اند به تنگ آمده، چه معنا دارد؟!

همزیستی آرام بشریت، و برقراری امنیت جهانی به معنای خاموش شدن کوره‌های اسلحه سازان و آتش افروزان، و به عبارت دیگر سقوط بسیاری از ابرقدرت‌های سودجو چون؛

آمریکا و انگلستان و فرانسه و روسیه و چین است.

فحش و ناسزا و بی‌احترامی به رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- اهانت به آزادی و آزادمندی و احترام عقل انسانی است. پیامبری که انسانیت را به «اقرأ»؛ آموزش و پیشرفت و بالا بردن سطح عقل و آگاهی و دانایی دعوت نمود!

تحمل پیامبری که بشریت را از بردگی رهایی بخشید و بازار برده فروشان را کساد کرد... تحمل پیامبری که زن را از باتلاق شهوترانی گرگان هوس و ددان مال پرست رهایی داد برای کاسبان زر و زور و شهوت اروپا و اهریمنان آمریکا و شوروی و چین بسیار دشوار است.

اهانت به پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- به باد مسخره گرفتن اخلاق و معیارهای انسانی است.

اهانت به رسول الله -صلی الله علیه وسلم- اهانت به تمامی پیامبران و فرستادگان الهی -علیهم السلام- است، که بشریت را به مقدم مبارک او مژده داده‌اند. اهانت به حضرت عیسی -علیه السلام- و حضرت موسی -علیه السلام- است.

و صد البته مقام رسول هدایت و رستگاری در نزد خداوند یکتا و آفریدگار متعالی که او را از میان بشریت برگزیده و بالاتر از آن است که دفاع از پیامبر خود را بر عهده دیگران بگذارد. خداوند خود از پیامبرش دفاع می‌کند:

﴿... فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۳۷].

«خداوند، شر آن‌ها را از تو دفع می‌کند؛ و او شنونده و داناست».

﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾ [الحجر: ۹۵].

«ما شر استهزاکنندگان را از تو دفع خواهیم کرد».

جای دارد ملت‌های اسلامی با فشار بر حکومت‌های حاکم بر کشورهای خود، آن‌ها را مجبور سازند تا با فشارهای دیپلوماسی؛ چون راندن سفیر، قطع روابط اقتصادی و سیاسی با کشورهای ستیزه‌جو و فتنه افروز، در راستای همزیستی مسالمت‌آمیز جهانی سهمی بدوش

گیرند.

و همچنین شایسته است سران کشورهای اسلامی که ثروت‌های هنگفت در بانک‌های جهان غرب و شرق انباشته‌اند، و باعث رونق یافتن و آبادی آن کشورها و ویرانی و فقر در کشورهای خود شده‌اند، به خود آیند و این سرمایه‌های گزاف را به کشورهای ما بازگردانند. و سرمایه داران مسلمان بجای سرمایه‌گذاری در کشورهای کینه‌توز در بین ملت‌های مسلمان سرمایه‌گذاری کنند تا در روند بازسازی و پیشرفت کشورهای خود سهیم گردند. از مسئولیت وزارت‌های خارجه کشورهای اسلامی است که در دادگاه‌های جهانی و سازمان ملل متحدی که چیزی حدود ۸۵ کشور اسلامی در آن عضویت دارند بر علیه تشنج جویان و فتنه افروزان شکایت کرده، آن‌ها را به محاکمه کشند.

ملت‌های اسلامی باید دریابند که آقا و سرورمان؛ پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- نیازی به شعارهای تو خالی ما ندارد، خورشید را چه حاجت به ما؟!

ملت‌ها باید با پیروی درست از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم-؛ چون او برای بشریت الگو باشند. زنده کردن راه و رسم و شیوه زندگی، اخلاق، وارستگی، پرهیزکاری و پارسایی رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- بهترین شیوه معرفی او به جهانیان است. دیگر اینکه با مقاطعه اقتصادی و عدم خرید و فروش کالاهای کشورهای استعمارگر و ستیزه‌جو می‌توانند بزرگترین ضربه مهلک را بدانها وارد کرده، آن‌ها را مجبور سازند از قلدری و خودکامگی دست کشند.

غرب با چنین حرکات نابسامان و ابلهانه خود گوش‌های ملت‌های خود را برای شنیدن واکنش ما باز کرده است. آن‌ها می‌خواهند ما نیز به شیوه آنان به دین و مقدسات و آرمانهایشان بد و بیراه گوئیم، که البته این مخالف آئین و راه و رسم و دین ماست.

در حقیقت آن‌ها ناخواسته و نادانسته برای ما این فرصت را مهیا کرده‌اند تا حضرت عیسی و حضرت موسای واقعی -علیهما السلام- را به ملت‌هایشان معرفی کنیم. چهره واقعی آن وارستگانی که بشریت را به محمد مصطفی؛ سرور و فخر کائنات مژده دادند را بدانها معرفی

کنیم:

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾﴾ [آل عمران: ۴۵].

«آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ی خود که نامش مسیح عیسی پسر مریم است مژده می‌دهد، و او در این جهان و آن جهان بلندمرتبه و بزرگوار و از زمره‌ی مقربان است.»

و با حکمت و درایت و پند و اندرز نیکو آن‌ها را به زندگی مسالمت‌آمیز و پژوهش و داوری عقل و اندیشه دعوت کنیم:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾﴾ [آل عمران: ۶۴].

«بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را، به جای خداوند یگانه، به خدائی نپذیرد. پس هرگاه (از این دعوت) سر بر تابند، بگوئید: گواه باشید که ما منقاد (اوامر و نواهی خدا) هستیم.»

بدون شک شدت گرفتن این حرکت‌های تنش آفرین و این فشارهای پیاپی آغاز پیروزی‌های چشمگیری خواهد بود برای ایمان:

﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَلَمُوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَّشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١١٠﴾﴾ [یوسف: ۱۱۰].

«تا آنگاه که رسولان مأیوس شدند، و (مردم) گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده است؛ در این هنگام، یاری ما به سراغ آن‌ها آمد؛ آنان را که خواستیم نجات یافتند؛ و مجازات و عذاب ما از قوم گنهکار بازگردانده نمی‌شود!»

مؤمنان باید دریابند به باد مسخره گرفتن، و اهانت به پیامبران برجسته الهی راه و رسم

دیرینه و همیشگی جاهلان و ابلهان و مغرضان بوده و خواهد بود، و نیش عقرب نه از بهر کین است... اقتضای طبیعتش همین است:

﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾ [الحجر: ۱۱].

«هیچ پیامبری به سراغ آن‌ها نمی‌آمد مگر اینکه او را مسخره می‌کردند».

و هرگز شایسته مؤمن نیست که با اخلاق ابلهان نادان با آن‌ها برخورد کند، چرا که فرموده الهی است:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۰۸].

«ای مؤمنان! به معبودها و بت‌هایی که مشرکان بجز خدا می‌پرستند دشنام ندهید تا آنان تجاوزکارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند. همان گونه برای هر ملتی و گروهی کردارشان را آراسته‌ایم. عاقبت بازگشتشان به سوی خدایشان است و خدا آنان را از آنچه کرده‌اند آگاه می‌سازد».

شایسته است در این روزهایی که جهان تشنه آگاهی، آزادی، احترام و اخلاق است و عقل انسانیت بسوی رشد و تعالی پیش می‌رود، ما با اخلاق پیامبرمان -صلی الله علیه وسلم- و با شیوه دلسوزانه او دامن بشریت را گرفته از آتش سوزان جهنم و از پرتگاه هلاکت نجاتش دهیم...

خشم مقدس

سر آغاز قرن بیستم میلادی جولانگاه افکار مادینگری و الحاد در فضای خمول ملت‌های اسلامی بود که فرسنگ‌ها از فهم و درک دین خود فاصله گرفته بودند. از این روزها که بنای خلافت عثمانی در حال ریزش بود جمله‌ای از استاد سعید نوری -رحمه الله- به یادگار مانده است که تا حدود زیادی نیم رخ از چهره جهان امروزی را به تصویر کشیده، ایشان درباره شرق و غرب به مفتی مصر گفتند: شرق به غرب آبهستن شده و بزودی آن را می‌زاید، و غرب به شرق -اسلام- آبهستن است و عنقریب شاهد میلاد آن خواهیم بود!..

تکنولوژی نوین، و فضای آرام قانونمندی و احترام به برخی از آزادی‌های فردی باعث شده انسان غربی از نظر عقلی رشد کند، و این پیشرفت او را به بحث و پژوهش در ماوراء دروغ‌پردازی‌ها و تزییف و تحریف واقعیت‌ها بکشاند و در نتیجه آن ما شاهد آمارهای بالای پیوستن غرب به اسلام هستیم. با همان سرعتی که کلیسا فاقد ماهیت می‌شود و مردم از فضای آلوده و غیرعقلانی آن می‌گریزند، مسجدها سبز می‌شوند و مؤمنان در فضای ملکوتی آن از بردگی هموعان خود رهایی یافته سر بندگی در مقابل خالق و آفریدگار خود بر زمین می‌نهند.

در فضای آلوده کنونی جوامع اسلامی، بسیاری از تازه بدوران رسیده‌های بیمار که از دین خود بیگانه بودند مدهوش زرق و برق افکار و اندیشه‌های خرافی غرب گشته تا مدتی آن‌ها را نشخوار کردند، و توانستند مدت مدیدی ملت‌های ما را به استعمار غرب درآورده، ثروت‌های ملی ما را با سردمداران ابرقدرت خویش حیف و میل کنند. در آونه اخیر بار دگر صفحه برگشته و نهضت اسلامی و موجی از بیداری نوین چهره منطقه را بکلی تغییر داده است.

بارزترین نوکران غرب در منطقه و پاسبانان مرزهای اسرائیل یکی پس از دیگری توسط بازوان توانمند ملت‌ها از عرش استبداد و خودکامگی بر فرش ذلت و خواری به زمین زده

می‌شوند. حسنی مبارک در پشت میله‌های همان سیاه‌چال‌هایی گرفتار شد که سالیان متمادی انسان‌های بیگناه را در آن‌ها شکنجه می‌کرد. و معمر قذافی به همان شیوه‌ای به درک واصل شد که نزدیک به نیم قرن مردم را به خاک و خون می‌کشید، و پوزه علی زین العابدین تونسلی و علی عبدالله صالح یمنی به زمین مالیده شد و سایر استبدادگران در انتظار کوس رحیل بر خود می‌لرزند!

ابرقدرت‌های غرب بدین نتیجه رسیده‌اند که برای حفظ منافع خود در منطقه، سیاست قلدرانه‌شان را به شیوه‌ای دیگر ترتیب دهند. آن‌ها مجبورند از این پس بجای چپاول بی‌مقابل ثروت‌های منطقه با ملت‌ها سر معامله بنشینند.

در این فضای جدید - که در اسرائیل از آن به عنوان «تغییر موقعیت استراتژی» نام می‌برند - رابطه جهان غرب و ملت‌های شرق پله پله بسوی آرامش و احترام متقابل و زندگی مسالمت‌آمیز و حفظ منافع دو طرف پیش خواهد رفت.

بدون شک تنها مودیانانی که تحمل چنین فضای آرامی برایشان غیر ممکن است، و نهایت خود را در استقرار و امنیت منطقه می‌بینند صهیونیست‌های استبدادگر اسرائیلند!

* حکایت فیلم: ...

فیلمی بسیار ضعیف به کارگردانی «موریس صدقی» از مسیحیان فراری مصر - با سوابق دزدی اموال عمومی و تقلب و کارهای خلاف و زندان - که مسیحان آن کشور از کلیسا خواسته‌اند او را تکفیر و از رحمت خداوند طرد کند! بر زبان رسانه‌ها افتاد، ولی واقعیت پشت پرده چیز دیگری است!

این فیلم به کارگردانی سام باسل یهودی اسرائیلی که ملیت آمریکایی دارد است. این صهیونیست ۵۶ ساله ادعا می‌کند برای تهیه فیلم ۱۰۰ تاجر یهودی را بسیج کرده تا با مبلغ ۵ میلیون دلار او را در تهیه این فیلم یاری دهند. و مهمترین کسی که او را تأمین نموده «ستیف کلیفن» است که در دشمنی با اسلام تاریخی بس سیاه و پلید دارد. سپس کشیش آمریکایی؛ دشمن اسلام، که قرآن را آتش زد «تیری جونز» از آن حمایت کرد. نظری گذرا بر این فیلم

ضعیف و افتاده از نظر فنی و اخراج بیانگر این است که آن شاید کمتر از ۱۰۰ هزار دلار خرج برداشته، که این خود پرده از نزاهت کارگردانی که ۵ میلیون دلار به جیب زده برمی‌کشد!

فیلم یک سال پیش ساخته شده، و بنا به گزارش -فرانس پرس- قبل از سه ماه از رد فعل‌های سپتامبر گذشته این فیلم دو ساعته در هالیوود به نمایش گذاشته شده، و کسی هم کوچکترین توجهی بدان نکرده. تنها به عنوان یک فیلم بسیار ضعیف از چشم فیلمسازان افتاد.

همزمان با سالروز شکست سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا در ۱۱ سپتامبر از گروهک قاعده که برای بیرون راندن استعمار از سرزمین‌های اسلامی با ابرقدرت قلدر جهان در ستیز است و همزمان با دیدار پاپ از کشورهای مشرق عربی، ۱۴ دقیقه از فیلم توسط یک شبکه مصری به عربی ترجمه و در «یوتیوپ» منتشر شد. و از سوی رسانه‌هایی به هدف تحریک عواطف مسلمانان مطرح گشت!

این حکایت ما را به یاد نویسنده گمنام و بی‌محتوای هندی به نام «سلیمان رشدی» می‌اندازد که در یک رومان پوچ به پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- تاخته بود، و قبل از اینکه از غم و اندوه شکست خود بمیرد، کارش توسط برخی از رسانه‌های مغرض مطرح شد، و با حرکت برخی از رهبران شکست خورده به هدف سیاسی کسب توجه یا محبوبیت عامه مردم با فتواها و تهدیدهای پوچ و تعیین مبالغ خیالی برای کشتنش از گاه ناچیز کوهی ساخته، شهوت این بیمار تشنه به شهرت را سیراب کردند!

پس از آن کاریکاتورهای کشور دانمارک که پرچمش صلیب است توسط رسانه‌های صهیونیستی مطرح شد، و در پی آن آتش زدن پرچم آن کشور توسط برخی از مسلمانان خشمگین و مطرح شدن تصاویری که مسلمانان صلیب؛ رمز مسیحیت، را به آتش می‌کشند!

✽ چرا اهانت به پیامبر اسلام!..

اهانت به پیامبران شیوه قدیمی است در میان جنگ حق و باطل، هرگاه پیامبری مبعوث

می شد اهریمنان جاه طلب برای حمایت بازار خود از کساد به شیوه‌های مختلف با او مخالفت می کردند، و او را به باد مسخره و استهزاء می گرفتند تا مردم را از او دور گردانند:

﴿وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلٰی مَا كُذِّبُوا وَأُذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبِيّٰئِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾ [الأنعام: ٣٤].

«پیغمبران فراوانی پیش از تو تکذیب شده‌اند (و مورد اذیت و آزار قرار گرفته‌اند) و در برابر تکذیب‌ها (و اذیت و آزارها) شکیبائی کرده‌اند (و بر عقیده‌ی خود ماندگار مانده‌اند و سنگر را خالی نکرده‌اند) و اذیت و آزار شده‌اند (و گرفتاری‌ها و شکنجه‌ها را تحمل کرده‌اند) تا یاری ما ایشان را دریافته است) و در مبارزه‌ی حق و باطل پیروز شده‌اند. تو نیز چنین باش. این سخن خداوند است و مبتنی بر وعده‌ی پیروزی است) و هیچ چیز نمی‌تواند سخنان خدا را دگرگون سازد. به تو اخبار و سرگذشت پیغمبران رسیده است (و می‌دانی که رسالت با شدائد همراه است و سرانجام سختی‌ها پیروزی در دنیا و آن گاه جَنَّةُ الْمَأْوٰی است)».

با گذشتن مدت زمان اندکی از وفات هر پیامبر دین او بکلی از بین می‌رفت و حتی نامش به فراموشی سپرده می‌شد.

بشریت از ۱۲۴۰۰۰ پیامبر یا بیشتر تنها نام ۲۵ پیامبری که قرآن ثبت کرده را می‌داند! و از پیامبران اولو العزم نیز جز موارد بسیار اندک چیز دیگری نمی‌داند! حضرت ابراهیم -علیه السلام- همان بت شکن و رمز توحید و بنای خانه خداست که قرآن معرفی کرده، و حضرت عیسی -علیه السلام- نزد پیروانش تنها در چند پند و اندرز اخلاقی خلاصه می‌شود، و حضرت موسی -علیه السلام- در نزد یهودیان نیز از چند قصه خیالاتی تجاوز نمی‌کند!

تنها پیامبری که بشریت ریز و درشت زندگیش را می‌داند، و تنها پیامبری که در زندگی هر فرد مسلمان با درصد بالا یا کم وجود دارد، و تنها پیامبری که شیوه و راه و رسم زندگیش همواره زنده بوده، در جامعه‌های اسلامی نمایان است، و تنها پیامبری که پژواک صدای آزادیخواهی، برابری و مساوات، انسان دوستی، ظلم ستیزی، جهاد با مستبدان و قلدران، حمایت و یاری مظلومان و مستضعفان، رسیدن به زیر دستان و احترام زنان و بزرگسالان،

آموختن علم و دانش و پیشرفت و آبادانی جهان، زدن بر دست ویرانگران و سودجویان و خودپرستان و غیره.. همیشه در جهان شنیده می‌شود، آقا و سرورم، خواجه کونین، شمس رسل، عقل نخست، مطلع اشراق، زبده وجود، شهسوار ملک هستی، کریم السجا، گلشن دین و فخر عالم و آدم و رحمت عالمین حضرت محمد مصطفی -صلی الله علیه وسلم- است.

خواجه دنیا و دین گنج وفا	صدر و بدر هر دو عالم مصطفی
آفتاب شرع و دریای یقین	نور عالم رحمه للعالمین
خواجه کونین و سلطان همه	آفتاب جان و ایمان همه
کریم السجایا جمیل الشیم	نبی البرایا شفیع الامم
امام رسل، پیشوای سبیل	امین خدا مهبط جبرئیل
شفیع الوری، خواجه بعث و نشر	امام الهدی صدر دیوان حشر
شفیع و مطاع نبی کریم	قسیم جسیم نسیم و سیم

این است که خفاشان شب پرست را تاب دیدن آفتاب پر فروغ او نیست، و چون ابله نادان بسوی آفتاب تف می‌اندازد، که آن آب دهان کثیفشان وجبی بیش بالا نرفته بر صورت زشت و پلیدشان باز می‌گردد!

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [الصف: ۸].

«می‌خواهند نور (آئین) خدا را با دهانهایشان خاموش گردانند، ولی خدا نور (آئین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند».

* دفاع یا یاری؟!*

دفاع از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- حرفی است بی‌جا. چرا که دفاع همیشه بیانگر ضعف و ناتوانی است!

حضرت خاتم -صلی الله علیه وسلم- در نزد پروردگارش بس عزیز است تا بدانجا که نامش را همیشه در ردیف نام خود در اذان زنده نگه داشته تا ترانه زیبای بشریت تا بروز

قیامت باشد. ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ [الشرح: ۴]. «و آزه‌ی تو را بلند کردیم و بالا بردیم؟». و در اذان ندای «أشهد أن محمدا رسول الله» برای یک لحظه هم در جهان هستی سکوت نمی‌کند..

مؤمنان همیشه با یاری رساندن خداوند و پیامبرشان به خود شرف و مکانت داده، یاری و پایداری را از پروردگارشان به ارمغان می‌برند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ [محمد: ۷].

«ای مؤمنان! اگر (دین) خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می‌کند (و بر دشمنانتان پیروز می‌گرداند) و گام‌هایتان را استوار می‌دارد (و کار و بارتان را استقرار می‌بخشد)».

﴿... وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [الحج: ۴۰].

«... و به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است (و با قدرت نامحدودی که دارد یاران خود را پیروز می‌گرداند، و چیزی نمی‌تواند او را درمانده کند و از تحقق وعده‌هایش جلوگیری نماید)».

﴿إِن يَنصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرْكُمْ مِّن بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۰].

«اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما چیره نخواهد شد، و اگر خوارتان گرداند کیست که پس از او شما را یاری دهد؟ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند و بس».

مؤمنان دریافته‌اند تنها راه سعادت و رستگاری آن‌ها زندگی در آغوش عزت و نور هدایت پروردگار و خالق آن‌هاست:

﴿... فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«... پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند و وی را یاری دهند، و از نوری پیروی کنند که (قرآن نام است و همسان نور مایه‌ی هدایت مردمان است و) به همراه او نازل شده است، بیگمان آنان رستگارند».

البته آن‌ها می‌دانند پیامبر خداوند را هیچ نیازی به کمک و یاری آن‌ها نیست، بلکه این تنها رتبه شرفی است که خداوند می‌خواهد بندگان مؤمنش را بدان آراسته گرداند:

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ...﴾ [التوبة: ۴۰].

«اگر پیغمبر را یاری نکنید (خدا او را یاری می‌کند، همان گونه که قبلاً) خدا او را یاری کرد...».

یاران رسول الله -صلی الله علیه وسلم- این مفهوم والا را بخوبی درک کرده، روح و روان و جانشان را بر کف نهاده در راه یاری رساندن به پیامبرشان از هیچ چیز دریغ نکردند، و این بود که یا به شرف مهاجر بودن نایل آمدند: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸]. «همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند».

و یا به رتبه نصرت پیامبر -انصاربودن- رسیدند: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۴]. «یگان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند، و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، (هر دو گروه) آنان حقیقه مؤمن و باایمانند (و شایسته‌ی واژه‌ی مهاجر و انصارند و تار و پود جاودانه‌ی پرچم اسلامند و) برای آنان آمرزش گناهان از سوی یزدان منان) و روزی شایسته (در بهشت جاویدان) است».

و چون با شهامت و مردانگی در صف ایمان صداقت و اخلاص خود را به نمایش گذاشتند پاداش بزرگ بدست آوردند؛ آری! رضایت و خشنودی پروردگار در بهشت‌های برین:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

«خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست

آنچه را که در درون دل‌هایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دل‌هایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد.»

عجب خشنودی و رضایتی و عجب سعادت و کمالی!.. که تا روز قیامت ورد زبان قرآن و ترانه شیرین گوش‌های مؤمنان و زمزمه قلب‌های خوبان است!

* آزادی بیان!

برخی ساده اندیشان بر این ساز می‌زنند که این آزادی بیان است. در آمریکا هر کس می‌تواند به هر پیامبری که خواست بتازد و هیچ کس تار مویی از سرش کم نخواهد کرد!.. فرهنگ لنگ غرب هنوز نتوانسته بین آزادی بیان و احترام مقدسات انسجامی برقرار کند! این اسلام است که به بشریت می‌آموزد شما آزادید، و این آزادی تا مرز شروع شدن آزادی‌های دیگران ادامه دارد. در جامعه همه آزادند اما نباید آزادی فردی باعث شود آزادی فرد دیگری ضایع گردد. شما آزادید هوا را هر آنطوری که می‌خواهید با مشت بزیند ولی آزادی‌تان در کنار دماغ دیگران باید متوقف شود!

اسلام از بشریت خواست تا در کنار هم زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند. و به پیروان خود آموخت تا به مقدسات دیگران هر چند پوچ و بی‌اساس و احمقانه و ابلهانه باشد تجاوز نکنند: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...﴾ [الأنعام: ۱۰۸]. «ای مؤمنان! به معبودها و بت‌هایی که مشرکان بجز خدا می‌پرستند دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوزکارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند...».

بلکه به عقل و اراده افراد آزادی کامل دهند، چه که هر کس در روز حساب جوابگوی تصرفات خودش خواهد بود: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۶]. «اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است، بنابراین کسی که از طاغوت (شیطان و بت‌ها و معبودهای پوшالی و هر

موجودی که بر عقل بشورد و آن را از حق منصرف کند) نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز درآویخته است (و او را از سقوط و هلاکت می‌رهاند و) اصلاً گسستن ندارد. و خداوند شنوا و دانا است (و سخنان پنهان و آشکار مردمان را می‌شنود و از کردار کوچک و بزرگ همگان آگاهی دارد)».

﴿... وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى...﴾ [الزمر: ۷]. «...هیچ کس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد (و گناهان دیگری را به گردن نمی‌گیرد)».

زن هنرمند عراقی به نام «لیلی العطار» از باب آزادی کاریکاتور بوش پدر را جلوی در هتل رشید رسم کرد تا مردم عصبانی از سیاست‌های این قلدر تبه‌کار و جنایتکار جنگی بر روی آن قدم زنند. ارتش آمریکا - در ۱۹۹۳م - به خشم آمده در یک عملیات بسیار پرهزینه خانه این زن را موشک باران کرد، و او و همسر و فرزندان در زیر آوار برای همیشه پودر شدند! این است فرهنگ آمریکای قلدر و چپاولگر!

حال گناه همسر و فرزندان و همسایگان چه بود؟!

در جهان غرب کسی جرأت ندارد از قلدران و آدمکشان یهودی چیزی بگوید، آزادی بیان غرب (!) به کسی اجازه نمی‌دهد با کوچکترین اشاره‌ای افسانه بهم بافته هولوکست و قتل عام یهودیان توسط هتلر را زیر سؤال ببرد.

از سال ۱۹۴۷م در استرالیا زیر قانون (Denazification) بر دهان‌ها مهر سکوت در برابر حماقت‌ها و جنایات یهودیان زده شد، و در ۱۹۹۲ برای کسی که حرفی بزند قانون مجازات تا ۲۰ سال زندانی تصویب شد!

در نروژ در قانون تعزیرات شماره ۴۴۴ هرگونه سخنی مخالف با ادعاهای یهودیان از سوی پلیس جنائی پی‌گیر شده، تا ۵ سال زندانی مجازات دارد. در جمهوری چک از کشورهای اروپای مرکزی از سال ۲۰۰۱ قانون مخالفت با یهودیان ۸ سال زندانی و ۳ سال زندانی برای کسی که با مجرم اظهار همدردی کند تصویب شد!

در ۱۹۸۱ قوانین مشابهی در فرانسه تصویب گشت که در تعزیرات آن ۴۲ مورد آمده

است! در آلمان قانون مشابهی در ۱۹۸۱ به تصویب رسید و در ۱۹۹۲ بدان شدت بخشیده شد. در مجارستان در فبرایر سال ۲۰۱۰م هرگونه مخالفت با یهودیان جنایت علیه بشریت شمرده شد که مستحق مجازات بسیار سنگین بین ۵ تا ۲۰ سال زندانی است. زیر قانون (۱۷۳دی) در هلند هرگونه مخالفت با یهود جرم شناخته شد. در آئین نامه شماره ۵۵ در پولند سزای آن ۳ سال زندانی مشخص شد! در آئین نامه ۲۴۰ پرتغال نیز چنین چیزی ذکر شده است. در رومانی در ۱۳ مارس ۲۰۰۲ این جرم به ۱۵ سال زندانی تصویب شد. قانون تعزیرات آئین نامه شماره ۶۰۷۱ اسپانیا مخالفت با یهود را مساوی با قتل انسان تلقی نمود! در آئین نامه (B1) ۲۶۱ سزای آن ۳ سال زندانی است. اتحاد اروپا در ۲۰۰۷ همه کشورهای عضو را موظف نمود تا مجازات هرگونه مخالفت با یهود را حداقل ۳ سال زندانی تعیین نمایند.

البته قصه‌های ظلم و ستمی که بر اندیشمندانی که در این باره تحقیقاتی مبذول داشتند بر کسی پوشیده نیست. در ۱۹۹۷ «میرلی چین» و در ۱۹۹۸ «روجر گرادی» از سوی دادگاه فرانسه مجرم شناخته شده، سزایی بس سنگین داده شدند. «رگن گراف» در ۲۱ ژوئن ۱۹۹۸، و «کتیر بارد» در اوت ۱۹۹۸ در سوئیس از سوی دادگاه محکوم شده به زندان افتادند. فریدرک توین در استرالیا هفت ماه زندانی کشید و سپس در آوریل ۱۹۹۹ و در ۲۰۱۱ به همان جرم در آلمان به دادگاه کشیده شد.

چین پلنیتن در ۲۷ مایو ۱۹۹۹م در فرانسه به زندان افتاد. و در ۱۱ آوریل ۲۰۰۰ لیستر آرمند در سوئیس، و دیوید آورنگک در ۲۰ فبرایر ۲۰۰۶ در استرالیا، و گیرمر رودلف در ۱۵ مارس ۲۰۰۶ در آلمان، و روبرت فروسین در ۳ اکتبر ۲۰۰۶ در فرانسه، و ارنست زیندل در ۱۵ فبرایر ۲۰۰۷ در آلمان، و ولف گینگک فروهیچ در ۱۴ جنوری ۲۰۰۸ در استرالیا به زندان افتادند.

پی‌گیری این طومار بلند نیاز به یک هزار من کاغذ دارد، که این‌ها تنها مشت‌های خروار آزادی بیان (!) در این کشورهای به اصطلاح پیشرفته و حقوق انسان شناسی است.

این افراد کسی را مسخره نکردند، تنها با تحقیقات و پژوهش‌های علمی و تاریخی قتل عام یهودیان توسط هیتلر در کوره‌های آدم‌پزی را افسانه‌ای ساختگی ثابت کردند. این قانون که (Denial of Holocaust) نام دارد در طول تنها ده پانزده سال پیش در جهان پیشرفته آزادی‌شناس (!) به تصویب رسیده است!

این است مفهوم آزادی در جهان غرب!!

* تصویر حکایت:

تصور کنید شما در وسط واشنگتن قرار دارید و انبوه سیل آسای مردم به هر سو در حرکتند. انسان‌هایی که بکلی خود را در گیرودار زندگی مادی غرق کرده‌اند، و در فضایی از سردرگمی بسوی آینده‌ای تاریک و ویران می‌دوند و سعادت و خوشبختی خود را زیر پای شهوت‌های آنی لگد مال می‌کنند، و از خدا و خالق خود و از آن مرامنامه والای رستگاری و سعادت دو جهان بکلی غافلند، شما با دیدن آن جگرخون شده آرزو دارید آن‌ها را بسوی خود خوانده از آینده وحشتناک و تاریک بر حذر داشته، لختی از بلندای مهر و محبت و دلسوزی با آن‌ها سخن گوید و چراغی بر معالم راهشان روشن گردانید تا شاید در چاه هلاکت برای همیشه بیفتند و در قیامت طعمه آتش سوزان همان شهواتهایی شوند که در دنیا هیزم آن را بدوش می‌کشیدند.

ولی هیئات!..

نه امکانات و نه توان رسانه‌ای و نه صدای رسای دلسوزانه شما را یاری می‌کند تا بتوانید توجه آن‌ها را بخود جلب کنید.

در این میان سگی‌ها از میان این همه جمعیت تنها بطرف شما شروع می‌کند به پارس کردن!..

به یک آن جمعیت از حرکت می‌ایستند به شما خیره می‌شوند! همه چشم‌ها به شما خیره، و همه گوش‌ها به شما دوخته شده است. چه خواهید کرد؟!

دو راه در پیش شماست: یا اینکه عصبانی شده، کنترل خود را از دست می‌دهید و

دستپاچه با حرکاتی ناموزون سنگی برداشته بطرف سگ پرتاب کنید، و یا اینکه این را یک فرصت طلایی دانسته سگ را به حال خود رها کرده، به چشم‌های خیره و گوش‌هایی که آرزو داشتی سخت را به آن‌ها برسانی از شیوه‌های رسیدن به محبت و سعادت و کامیابی و رشادت و راه و رسم بخدا رسیدن سخن خواهید گفت!

اگر با سگ گلاویز شوید، حتما نظاره‌گران خواهند گفت: عجب سگ زیرک و زرنگی که توانست از بین این جمعیت این فرد مشبوه و ناملایم را تشخیص دهد! و اگر راه دوم را برگزینید به آرزویتان رسیده‌اید و شاید باعث شوید هزاران شخص نابینای حقیقت را از افتادن در چاه هلاکت نجات داده، بر گزینه ساحل پر امن و آسایش اسلام قرار دهید!..

توهین‌های متوالی غرب حقود به اسلام، و پر رنگ کردن آن‌ها در رسانه‌های اجیر خود باعث می‌شود توجه عالمیان به اسلامی که مورد اتهام واقع شده مبذول گردد، در این میان وظیفه مسلمانان است که با تصویر درست اسلام و با ابراز مفاهیم قرآنی در زندگی خود جهانیان را به رشادت و شادکامی و رستگاری دعوت نمایند و از منجلاب کفر و تباهی نجات داده به نور هدایت راهنمایی کنند.

* شیوه‌های وظیفه‌شناسی:

اینکه نه تنها مؤمنان، بلکه همه عاقلان از کوچکترین اهانتی به پیامبر عظیم الشان بشریت، استاد و آموزگار انسانیت، ندای اخلاقی و علم و دانش، آزادمرد استبداد ستیزی که زنجیر بردگی را از گردن انسانیت برداشت، خشمگین و ناراحت شوند، امری است بسیار طبیعی و مطابق فطرت انسانی که همیشه کمال را ارج می‌نهد!

پرسش اینجاست که این خشم را چگونه می‌توان بروز داد!

در برخی از کشورها روزی از هفته را تعطیل اعلام کرده ملت را به خیابان‌ها ریخته با پرتاب مشت‌های کوبنده خود به هوا شعارهای «مرگ» سر داده‌اند. و ارگان‌های امنیتی برای حفظ امنیت و اینکه مبدا تظاهرات خشونت آمیز شود موبایل‌ها و تلفن‌ها را یک روز کامل

از کار انداخته‌اند!

روی خسارت‌های اقتصادی این قضیه بر این کشورهای فقیری که در منجلاب ناداری دست و پا می‌زنند هیچ بحث نمی‌کنم. از خسارت‌های روانی و مشکلاتی که برای شهروندان ایجاد شده نیز چشم پوشی می‌کنم. تنها می‌پرسم؛ چه کسی از این حرکت‌ها سود می‌برد؟! و چه ضرری برای فتنه افروزان دارد؟!!

مگر نه این است که با این حرکت‌هایی که در آن عاطفه شعله‌ور شده، موزیان در پی سوء استفاده هستند، حرکت‌های تشنج‌آمیز نیز صورت می‌گیرد و رسانه‌ها آن‌ها را شکار کرده به جهانیان نشان می‌دهند، ما داریم پارس کردن سگ را توجیه می‌کنیم؟!!

و مگر نه این است که شهوت تشنگی شهرت او را سیراب می‌کنیم؟!!

و مگر نه این است که باعث تحریک افراد بیمار دیگری که تشنه شهرتند می‌شویم، تا با حرکات مشابهی ما را بشوراند و نام و نشانی جهانی کسب کرده عکسشان بر صفحه اول رسانه‌ها قرار گیرد! آرزویی که رسیدن بدان افسانه خیال هر جوان غرب است که از محتوای فکری و عمق باور انسانی محروم مانده..

ولی اگر ما بجای تعطیل کردن یک روز، خشممان را با کار مضاعف در آنروز و تخصیص درآمد آن برای معرفی کردن چهره واقعی رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- به جهانیان ابراز می‌کردیم، آیا بهتر نمی‌بود؟!!

اگر هر مسلمانی تنها یک دلار در این راه می‌داد، با بیش از یک و نیم میلیارد دلار می‌شد ده‌ها فیلم از پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- ساخت و چهره تابان آفتاب هدایت را به همه بشریت و با همه زبان‌ها معرفی نمود و باعث هدایت میلیون‌ها انسان گشت!

خواننده عزیز!..

خشم شما از اهانت به رسول هدایت و رستگاری بشریت بجاست! ولی اگر از شما بپرسند: آیا شما پیامبرت را واقعا می‌شناسی؟ چند کتاب درباره زندگی ایشان، رفتار و سلوک و اخلاق ایشان، نحوه فکر و شیوه اصلاح ایشان خوانده‌ای؟ چند بار قرآن کتاب رستگاری و

هدایتی که پیامبرت از برای آن برگزیده شد را با فهم و درایت مطالعه کرده‌ای؟ جوابت چه خواهد بود؟!..

کسی که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- را به درستی نشناخته، آیا حق دارد دم از یاری و یا دفاع از او بزند؟!!

آیا این حرکت زشت و نابسامان غرب نباید تلنگری بما زند، و ما را تشویق کند تا کتابخانه خود را با تصاویر گویای زندگی رحمت للعالمین -صلی الله علیه وسلم- پر رونق و زندگیمان را در کنار پیامبرمان از اضطرابات روحی روانی و استرس‌ها و عذاب الهی رهایی بخشیم. مگر نه این است که پروردگاران می‌فرمایند:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ (۳۳)

[الأنفال: ۳۳].

«خداوند تا تو در میان آنان هستی ایشان را عذاب نمی‌کند، و همچنین خداوند ایشان را عذاب نمی‌دهد در حالی که طلب بخشش و آمرزش می‌نمایند (و از کرده‌ی خود پشیمانند و از اعمال ناشایست خویش توبه می‌کنند)».

در علم اقتصاد می‌گویند: (Consumer is the king) -مصرف کننده پادشاه است! همیشه شرکت‌ها و کارخانجات و بازرگانان ناز خریدار را می‌خرند، و سعی دارند به هر صورتی شده خواسته‌های او را برآورده سازند.

جهان امروز در چنگال شرکت‌های قاره پیماست! چهل هزار شرکت قاره پیما تجارت جهانی را در دست دارند، و ۲۹٪ ثروت در دست تنها ۲۰۰ شرکت از آنهاست! و دفتر مرکزی بیشتر این شرکت‌های غول پیکر در آمریکا و اروپاست. و این‌ها هستند که سیاست‌های آمریکا و اروپا را در دست دارند، و نحوه انتخابات و اختیار سردمداران و گردانندگان دنیای سیاست و خلاصه سرنوشت ملت‌ها بر سر میزهای این‌ها رقم زده می‌شود! آن‌ها برای کسب منافع اقتصادی و به جیب زدن ثروت‌های کلان هر جا بخواهند آتش جنگی می‌افروزند و هر کس را بخواهند از فرش گدایی بر عرش شاهی می‌نشانند. «طالبان»

چون حاضر نشدند طوق بردگی کمپانی «یونی کول» را بر گردن نهند غرب خشت خشت افغانستان را از جای برکنند!..

متأسفانه ملت‌های ما فاقد قدرت نظامی و سردمداران اجیر استعمارند و نه تنها هیچ توان سیاسی ندارند بلکه فاقد شخصیت ملی نیز می‌باشند. در این فضا ما می‌توانیم از قانون «خریدار پادشاه است» استفاده کرده با قطع رابطه کامل با منتجاب غرب و تنها با خرید محصولات ملی باعث شویم آب به آسیاب خود ریخته چرخ آن را بحرکت درآوریم، و کوره دشمن حقوق و کینه‌توز را خاموش کنیم.

هر گاه نزدیک به دو میلیارد بشر، که بیش از یک پنجم خانواده بشریت را تشکیل می‌دهند از بازار شرکت‌های غول پیکر کنار روند خواهید دید همین شرکت‌ها به دست و پای ما افتاده به هر بهایی شده ناز ما را خواهند خرید. و نه تنها حاضر خواهند شد سیاست‌های ظالمانه و انسان ستیز خود را در مقابل ما تغییر دهند، بلکه هر آنچه ما بخواهیم را می‌توانیم به آن‌ها تحمیل کنیم. چر که خریدار پادشاه است! و فروشنده نیازمند خریدن ناز او!..

مقاطع اقتصادی غرب با منع خرید از آن‌ها چرخ سازندگی را در کشورهای ما بار دگر به حرکت درخواهد آورد، و ما با توجه به منابع نیرو و زمین‌های حاصل خیز و سایر نعمت‌های خدادادی در کشورهایمان در کوتاه زمان خواهیم توانست خوراک و پوشاک خود را تهیه کنیم. زیرا ملتی که در خورد و خوراک و پوشاکش نیازمند دیگران است فاقد هرگونه اختیار و کرامت است!

اگر ما به این مرحله از رشد عقلی برسیم دیگر بازیچه سیاست‌های ضد انسانی این قلدران نخواهیم بود. دیگر آن‌ها نخواهند توانست برای پرده پوشیدن بر جنایت‌های وحشتناکشان در سوریه و فلسطین و غافل کردن ما از همیاری برادران ستم‌دیده و مظلوممان در عراق و افغانستان و چین و بورما و غیره ما را با یک فیلم مشغول دارند.

و عجب از مردمانی که از تکه پاره شدن عاشقان رسول هدایت -صلی الله علیه وسلم- و پیروان او و لگدمال شدن ضمیر و وجدان انسانیت و مقدسات اسلامی و توهین به برنامه

سعادت بخش قرآن در کشورهای زیر یوغ استعمار، و زیر رگبار خمپاره اجیران آنها به خشم نمی‌آیند، و با این ترفند پوچ احمقی کینه توز دستپاچه شده کنترل خود را از دست می‌دهند!..

کدام با ارزشتر و اولاتر است؟! سنگ زدن بسوی سگی دیوانه در حال پارس کردن یا نجات دادن فلسطین و مقدسات اسلامی از غل و زنجیر استعمار و یاری کردن مجاهدان فرهیخته ایمان در سوریه، فلسطین، افغانستان، عراق و چین و غیره؟!..

خودشناسی در فرخنده میلاد با سعادت رسول خدا

فرهنگ از هم گسیخته و حیران جهان غرب مجبور شده برای حفظ آخرین نفس‌های مبانی اخلاقی و انسانی، نمادهایی چون؛ عید یا روز مادر، روز کارگر، روز معلم و روز پرستار و غیره را در جامعه‌های خود رواج دهد. این جامعه‌های ماشینی و ماده پرست که از مادر و جایگاه و احترام او و مکان و اهمیت کارگر و بهای پرستا بکلی بیگانه‌اند در یک روز سعی می‌کنند این مفاهیم والا را با تکلف بخورد نسل‌های نوینی که از عاطفه و درک این معانی اخلاقی نا آشنایند، بدهند.

در یک روز از سال جوانان به خانه‌های سالمندان می‌روند و پس از چند ساعت پرس و جو و اینسو و آنسو پالیدن مادر پیر و درافتاده‌یشان را که چون کاغذ مچاله شده در گوشه‌ای از اتاقی افتاده را پیدا می‌کنند و یک شاخه گل در دستش می‌گذارند، و دوباره به آغوش زندگی ماشینی بدور از عاطفه و احساسات و انسانیت خویش بازگشته تا سالی دیگر و شاخه گلی دیگر.. این حکایت در روزهای پرستار و معلم و کارگر نیز بدون سر و صدا سرد و بی‌روح تکرار می‌گردد!

این عادت و رسومی که در آن جامعه‌ها باید بدان بسیار ارج نهاد. در جامعه‌های پر عاطفه و احساس اسلامی که بر مبنای اخلاق و انسانیت بنا شده رمزی است از اهانت و تحقیر به جایگاه این مهره‌های ساختاری خانواده و جامعه. در جامعه‌های اسلامی همه‌ی سال روز مادر و روز پرستار و معلم و خدمتگذاران جامعه است. مسلمانان همیشه‌ی سال این زحمتکشانشان را ارج می‌نهند و قدر و منزلتشان را گرمی می‌دارند و از اینکه آن‌ها را در چارچوب یک روز تنگ زندانی کنند شرم می‌ورزند.

جامعه‌ی اسلامی در تاریخ خود (نه در زندگی پرفروغ حضرت رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و نه در زمان صحابه و دوستان و اهل بیت آن مقام شرف، و نه در طول بیش از ۵۰۰ سال پس از رحلت آن پیک آسمان) روزی بنام «روز میلاد رسول اکرم» هرگز

نمی‌شناخت.

رسول خدا همواره در اذهان مسلمانان، و در اذان، نماز، عبادات، معاملات، اخلاق و گفتار آنها حضور داشت. و جایگاه و مقام او همواره در قله‌های برافراشته‌ی شموخ، عزت و سربلندی در قلب‌های مسلمانان جای داشت.

در قرن ششم هجری/ در بین سال‌های ۹۰۹ تا ۱۱۷۱ میلادی گروهی از شیعیان اسماعیلیه که ادعا می‌کردند نسبشان از اسماعیل فرزند جعفر صادق به حضرت فاطمه زهراء می‌رسد و خود را فاطمیان می‌نامیدند بر کشورهای چون؛ تونس، مصر و سرزمین‌های شام، و همچنین بصورت پراکنده بر لیبی، جزائر، مراکش و بر مناطقی از شبه جزیره‌ی عرب، صقلیه - در اسپانیا یا اندلس - و شمال سودان حکومت کردند.

فاطمیان چون شیعیان اثنا عشری یا جعفری و سایر فرقه‌های شیعه حزبی سیاسی بودند که از مذهب به عنوان روپوشی بر فعالیت‌های سیاسی و رسیدن به هدف‌های مادی و جاه و سلطان استفاده کردند.

و چون دریافته بودند با ایجاد تغییر و تحولاتی در سیستم عبادی اسلام پیروان خود را می‌توانند از جامعه‌ی بزرگ اسلامی جدا ساخته به آنها شخصیتی مستقل و جدا از جمهور مسلمانان تزریق کنند و بدینوسیله آنها را چون مهره‌هایی همیشه تابع فرمان خود داشته باشند، بدعت‌ها و طقوس و عادات و رسوم عبادی جدیدی به جامعه‌ی روز خود تزریق کردند.

عید میلاد رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) از جمله بدعت‌هایی است که فاطمیان شیعه در جامعه‌ی اسلامی به یادگار گذاشته‌اند.

گرچه برگذاری این مراسم و تصویر عبادی دادن به آنها اتهامی است ننگین به فرموده‌ی خداوند متعال در آیه ۳ سوره مبارکه/ مائده ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]. «امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گام‌هایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل

نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم».

که در آن خداوند متعال دین اسلام را کامل شمرده، هر گونه اضافه سازی بر آن را مردود شمرده است. و پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) صراحتاً اعلام داشته که «من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهورد» «هرکسی چیزی نوین در این دین ما بیاورد مردود است» و «کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة، وکل ضلالة فی النار» «هر نوین سازی و نوآوری بدعت است، و هر بدعتی گمراهی، و هر گمراهی در آتش سوزان جهنم».

فاطمیان با این نوآوری‌ها اهدافی بسیار عمیق در نظر داشتند.

اولاً: آن‌ها با ایجاد این روز خواستند پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) و احترام و جایگاه او را در یک روز زندانی کنند و جامعه را بتدریج از رسول اکرم و هدایات و فرامین و دستورات آن مقام هدایت دور سازند.

ثانیاً: با اجرای طقوس و مراسم خاصی در این روز نوعی روح چاپلوسی در بین مسلمانان رواج دهند تا رابطه‌یشان با رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) از اطاعت و فرمانبرداری او به نوعی عواطف و احساسات چاپلوسانه خلاصه شود. بنام او حلوا تقسیم کرده، نذریه دهند و درحق او شعرها و مدح‌های چاپلوسانه سروده مقام و منزلت او را به گمان خود بالا ببرند، و به او صفات الهی داده در ردیف خداوند قرارش دهند. و با غروب آفتاب آنروز دفترش را بسته در طاقچه‌ی اتاقشان بگذارند، و تا سالی دیگر و مراسمی دیگر، نه رسولی در زندگیشان باشد و نه اطاعت و فرمانبرداری از او...

البته همانگونه که امام حافظ ابن کثیر فاطمیان را وصف نموده، آن‌ها از بدجنس‌ترین انسان‌های روی زمین بودند!

این انسان‌های مکار، حيله‌گر و بدطینت روز عید و شادمانی و جشن برای مولد رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) را دوازدهم ربیع الأول که **روز وفات آنحضرت** است قرار دادند!!

تاریخ از آنجا که علم غیب ندارد، و بلند مرتبه بودن بزرگان را پس از رشد و کمال آن‌ها

درمی یابد، نه همراه با میلادشان، غالباً روز ولادت بزرگان را به درستی نمی داند. رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) نیز از این قاعده مستثنی نبود. به همین دلیل کسی به درستی نمی تواند تعیین کند که روز ولادت آن حضرت دقیقاً چه روزی بوده است. برخی دوم و برخی هشتم و برخی دهم و بعضی دوازدهم ربیع الأول عام الفیل - سال حمله ی ابرهه با فیل هایش به کعبه - را روز ولادت آن حضرت شمرده اند. آنچه از خود آن حضرت ثبت شده است ایشان در روز دوشنبه ای به دنیا آمده اند. و برخی از دانشمندان اسلامی چون محمد سلیمان المنصور فوری در کتابش «رحمة للعالمین»، و پژوهشگر و فلک شناس نامدار محمود پاشا پس از تحقیق و بررسی به این نتیجه رسیده اند که آن حضرت در ۹/ربیع الأول موافق با ۲۰ یا ۲۲/آوریل ۵۷۱ میلادی به دنیا آمده است.

اما تاریخ ثابت و دقیق وفات آن حضرت ۱۲/ربیع الأول/ سال یازدهم هجری است. و فاطمیان بدجنس و کینه توز و حقوق روز وفات آن حضرت را روز جشن و شادی قرار داده اند، و آن را روز میلاد آن حضرت برشمرده اند!!!!...

و صد افسوس که بسیاری از مسلمانان جاهل هنوز این حقیقت تلخ را درک نکرده، به ساز آن بدعت فروشان و مذهب سازان بد طینت می رقصند!..

آری! جای دارد نه تنها مسلمانان بلکه تمامی بشریت در طول تاریخ خود همه ی سال را به پاس حضرت محمد آخرین پیک آسمان (سلام و درود خداوند و فرشتگان و انسان ها بر او بادا) گرامی دارند، و با زنده نگه داشتن فرخنده میلاد باشکوه او، او را والاترین اسوه و نمونه ی حیات در زندگیشان قرار دهند.

او در حقیقت نمونه ای عملی و اجرائی از احکام اسلام بود، قرآنی که با دو پا در بین انسان ها قدم می زد.

او رحمتی بود برای جهان و جهانیان. و باید با زنده نگه داشتن یاد او خود را به اخلاق و رفتار او زینت و زیبایی بخشیم.

شایسته است در این روزگاری که بشریت از کالبد انسانیت خود بیرون خزیده، با تازه

کردن یاد رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) عقل‌ها را زنده، وجدان‌ها را بیدار و قلب‌ها را تکان داد تا دریابند پیام محمد؛ بزرگمرد تاریخ بشریت را. و با زنده نمودن نام او، رسالت و پیام او را به مسلمانان تذکر داد، و به آن‌ها آموخت که باید چون رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) باشند.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱].

«سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به خدا داشته، و جوای قیامت باشند، و خدای را بسیار یاد کنند».

و با یادآوری آن‌ها به مقام و منزلت انسانی رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) مسلمانان را بسوی وحدت اسلامی و هم‌پیمانی و برادری در برابر موج‌های هولناک و وحشی صهیونیست‌ها و انسان‌های حیوان صفت و خونخوار غرب سوق داد. و چه شرم آور است که در بسیاری از کشورها که خود را با کمال بی‌شرمی به نماد انسانیت، رحمت، شفقت و مهر‌پدیری بشریت؛ حضرت رسول اکرم محمد (صلی الله علیه وسلم) نسبت می‌دهند، جلادان ددمنش و درنده حیوان صفت از ریختن خون مظلوم و به دار آویختن بیگناه و به زندان انداختن ستم‌دیده و در زیر شلاق‌های شکنجه و عذاب انداختن مردم بیچاره هیچ ابائی نمی‌ورزند.

آیا این اهانت به رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) نیست؟!

و چه شرم آور و ننگین است که در بسیاری از کشورهایی که خود را به آن مقام والای عصمت و طهارت (صلی الله علیه وسلم)، و یا اهل بیت او نسبت می‌دهند از آزادی و عدالت اجتماعی و برابری و برادری هیچ خبر و اثری نیست!

آیا این اهانت به مقام والای آن حضرت و تعالیم دین مبین اسلام نیست؟!

و چه شرم آور و ننگین است که در بسیاری از کشورهایی که خود را مسلمان می‌نامند،

کسانی که خود را پارسا و زاهد و پرهیزگار، و نمایندگان بر حق دین می‌خوانند برای رسیدن به جاه، مقام، کرسی و ریاستی چند روزه، خون‌های گلگون فرزندان ملت را به زمین می‌ریزند، در حالیکه نزد خداوند ارزش خون و جان یک مسلمان از خانه‌ی کعبه با ارزشتر است!

می‌بخور منبر بسوزان آتش اندر کعبه زن ساکن میخانه باش و مردم آزاری نکن

سالنامه‌ی پیامبر اکرم - علیه الصلاة والسلام -

۱	می‌لاد با سعادت	۹ ربیع الأول ۵۲ سال قبل از هجرت / ۲۰ آوریل ۵۷۱م در روایت مشهور ۱۲ ربیع الأول
۲	در آغوش حلیمه سعديه	۱۶/ربیع الأول
۳	وفات آمنه مادر پیامبر	۴۷ سال قبل از هجرت / ۵۷۷م
۴	وفات پدر بزرگشان عبدالمطلب	۴۴ سال قبل از هجرت / ۵۷۹م
۵	اولین سفر تجارتیشان به شام	۴۰ سال قبل از هجرت / ۵۸۳م در سن ۱۲ سال ودوماهگی
۶	مشارکت در جنگ فجار	۳۷ سال قبل از هجرت / ۵۸۶م
۷	مشارکت در حلف الفضول	۳۷ سال قبل از هجرت / ۵۸۶م
۸	سفر دوم به شام وملاقات با راهب مسیحی نسطورا	۲۸ سال قبل از هجرت / ۵۹۵م
۹	ازدواج با خدیجه کبری	۲۷ سال قبل از هجرت / ۵۹۵م در ۲۵ سالگی
۱۰	ولادت فرزند اولشان «قاسم»	۲۵ سال قبل از هجرت / ۵۹۸م
۱۱	ولادت دخترشان «زینب»	۲۳ سال قبل از هجرت / ۶۰۰م
۱۲	ملقب شدن به «الأمین» - راستگو - در مکه	۲۲ سال قبل از هجرت / ۶۰۱م
۱۳	ولادت دخترشان «رقیه»	۲۰ سال قبل از هجرت / ۶۰۳م
۱۴	ولادت دخترشان «ام کلثوم»	۱۹ سال قبل از هجرت / ۶۰۴م
۱۵	بازسازی کعبه و رضایت به قضاوت پیامبر	۱۸ سال قبل از هجرت / ۶۰۵م
۱۶	ولادت دخترشان فاطمه الزهراء	۱۸ سال قبل از هجرت / ۶۰۵م
۱۷	طلوع آفتاب نبوت	۹ ربیع الأول ۱۲ سال قبل از هجرت / ۲ فوریه ۶۱۰م

۱۸	فرضیت دو نماز صبح و شام	۱۸رمضان ۱۲سال قبل از هجرت/ ۱۴ اوت ۶۱۰م
۱۹	ابتدای دعوت پنهانی	۱۸رمضان ۱۲سال قبل از هجرت/ ۱۴ اوت ۶۱۰م.
(ایمان آوردن خدیجه -ابوبکر - علی و زید بن حارثه رضی الله عنهم)		
۲۰	دعوت مردم مکه از روی تپه صفا	۱۱ سال قبل از هجرت/ ۶۱۱م
۲۱	اسلام آوردن حمزه عموی پیامبر	سال ۶ بعثت/ ۶۱۶م
۲۲	اسلام آوردن عمر	سال ۶ بعثت/ ۶۱۷م
۲۳	مقاطعه اقتصادی در شعب ابی طالب	سال ۷ بعثت
۲۴	وفات حضرت خدیجه کبری	۱۰ بعثت/ ۶۲۰م
۲۵	وفات ابو طالب عموی پیامبر	۱۰ بعثت ۲ماه بعد از وفات خدیجه
(این سال به عام الحزن - سال اندوه - نام گذاری شد)		
۲۶	دعوت شهر طائف به اسلام	۱۰ بعثت/ ۶۲۰م
۲۷	ازدواج با عاتشه صدیقه	۱۰ بعثت/ ۶۲۰م
۲۸	حادثه معراج	شب ۲۷ رجب
۲۹	فرضیت نمازهای پنجگانه	۲۷ رجب در معراج
۳۰	بیعت عقبه اول	۱۲ بعثت/ ۶۲۱م
۳۱	بیعت عقبه دوم	۱۳ بعثت/ ۶۲۲م
۳۲	هجرت به مدینه (از مکه تا غار ثور)	۲۷ صفر ۱۳ بعثت/ ۱۰ سپتامبر ۶۲۲م
۳۳	هجرت به مدینه (از غار ثور تا مدینه)	اول ربیع الأول ۱۳ بعثت/ ۱۳ سپتامبر ۶۲۲م
۳۴	رسیدن به قبا	۸ ربیع الأول ۱۳ بعثت/ ۲۰ سپتامبر ۶۲۲م
۳۵	بناء مسجد قبا	۸-۱۱ ربیع الأول ۱۳ بعثت/ ۱ هجری/ ۲۳-۲۰ سپتامبر ۶۲۲م
۳۶	اولین نماز جمعه	۱۲ ربیع الأول ۱ هجری/ ۲۴ سپتامبر ۶۲۲م
۳۷	تشریف فرمائی به مدینه منوره	۱۲ ربیع الأول ۱ هجری/ ۲۴ سپتامبر ۶۲۲م
۳۸	بناء مسجد نبوی	ربیع الأول ۱ هجری/ اکتبر ۶۲۲م
۳۹	ابتدای اذان	ربیع الأول ۱ هجری/ اکتبر ۶۲۲م

۴۰	پیمان برادری بین انصار و مهاجرین	۱ هجری / ۶۲۳م / ۶ ماه بعد از هجرت
۴۱	معاهده مدینه (با یهودیان اطراف مدینه)	۱ هجری
۴۲	اجازه جهاد	۱۲ صفر ۲ هجری / ۱۵ اوت ۶۲۳م
۴۳	تغییر قبله از بیت المقدس به مکه	شعبان ۲ هجری / فوریه ۶۲۴م
۴۴	فرضیت روزه	شعبان ۲ هجری / فوریه ۶۲۴م
۴۵	غزوه ابواء	صفر ۲ هجری / اوت ۶۲۳م
۴۶	غزوه بواط	ربیع الأول ۲ هجری / سپتامبر ۶۲۳م
۴۷	غزوه بدر	۱۷ رمضان ۲ هجری / ۶۲۴م
۴۸	فرضیت زکات	شوال ۲ هجری / آوریل ۶۲۴م
۴۹	اولین نماز عید فطر	۱ شوال ۲ هجری / آوریل ۶۲۴م
۵۰	اولین نماز عید قربان	ذی الحجه ۲ هجری / ژوئن ۶۲۴م
۵۱	غزوه احد	شوال ۳ هجری / مارس ۶۲۵م
۵۲	حرام شدن شرابخوری	ربیع الأول ۴ هجری / سپتامبر ۶۲۵م
۵۳	غزوه احزاب (غزوه خندق)	شوال ۵ هجری / مارس ۶۲۷م
۵۴	صلح حدیبیه	شوال ۶ هجری / مارس ۶۲۸م. و در روایتی ذی قعده ۶ هجری
۵۵	غزوه خیبر	محرم ۷ هجری / مه ۶۲۸م
۵۶	فتح مکه	رمضان ۸ هجری / ژانویه ۶۳۰م
۵۷	غزوه حنین	شوال ۸ هجری / ژانویه ۶۳۰م
۵۸	غزوه تبوک	رجب ۹ هجری / اکتبر ۶۳۰م
۵۹	فرض شدن حج	ذی قعده ۹ هجری / مارس ۶۳۱م
۶۰	فرستادن ابوبکر بعنوان امیر حج	ذی قعده ۹ هجری
۶۱	حرام شدن ربا خواری	ذی حجه ۹ هجری / مارس ۶۳۱م
۶۲	حرکت پیامبر بسوی حج	۲۵ ذی قعده ۱۰ هجری / ۲۲ فوریه ۶۳۲م

۶۳	ورود پیامبر به مکه	۴ ذی حجه ۱۰ هجری / ۱ مارس ۶۳۲ م
۶۴	حرکت بسوی عرفات	۹ ذی حجه ۱۰ هـ / ۶ مارس ۶۳۲ م
۶۵	بازگشت از منا	۱۳ ذی حجه ۱۰ هـ / ۱۰ مارس ۶۳۲ م
۶۶	بیماری پیامبر اکرم	۲۹ صفر ۱۱ هـ / ۲۵ مه ۶۳۲ م
۶۷	فرمان به ابوبکر که به مردم نماز دهد	۱۱ ربیع الأول ۱۱ هـ / ۶ ژوئن ۶۳۲ م
۶۸	وفات پیامبر اکرم	۱۲ ربیع الأول ۱۱ هـ / ۷ ژوئن ۶۳۲ م

وصلی الله علیه وعلی آله وازواجه و صحبه وسلم

با تشکر از «مجله فکر و نظر» ش/ ۳۰ - محرم - جمادی الثانی ۱۴۱۳ هـ / ژوئیه - دسامبر

۱۹۹۲ م.